

ون

OCT 15 1981



Ketabton.com



هيواد او انقلاب د سا تنی په لاره کی
دېمو خدمتونو له امله د هغو پسه
اخيستلو پړيا لی شوی هغوی ته
ورکړل . په دغه غونډه کی چی ددی
امله د انقلابی شورا د مقر د دلکشا
په ما نی کی شوی وه د گوند د مرکزی
کمیته د سیا سی بیرو غړی اود
وزیرانو د شورا رئیس سلطا نعلی
کشمند ، د ملی دفاع وزیر برید
جنرال محمد رفیع، د انقلابی شورا
رئیس هیات د صدر مرستیالانو
تورن جنرال عبدالقادر او بریدجنرال
گل آقا، لوی درستیز تورن جنرال
بابه جان اود وسله وال پوځ د بیلو
بیلو قطعو قوماندانانو او سیاسی
آمرینو برخه در لوده .



دافغانستان دځلک دموکراتیک گوند دمرکزی کمیته عمومی منشی اودافغانستان د دمو کر اتيک
جمهوریت د انقلابی شورا رئیس ببرک کارمل ، کله چی دهیواد د خپلواکی دیرته اخستلو
۶۲د کالیزی له امله وینا کوی.

درئیس هیات او حکومت له خوا د وشوه .

بهرنیو چارو د وزارت د هر کلیو

اقتصاد و قایده

عنوانی ببرک کارمل منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق
افغانستان و رئیس شورای انقلابی
جمهوری دموکراتیک افغانستان
تلگرام تبریکه به مناسبت شخصیت
ودومین سالگرد استرداد استقلال
افغانستان از طرف پالووشو نسی
رئیس شورای جمهوری ، جمهوریت
مردم مجازستان به کابل مواصلت

د افغانستان دځلک دموکراتیک

گوند دمرکزی کمیته عمومی منشی

دافغانستان د دموکراتیک او د افغانستان د دموکراتیک

د افغانستان دځلک دموکراتیک
گوند دمرکزی کمیته عمومی منشی
دافغانستان د دموکراتیک او د افغانستان د دموکراتیک



دافغانستان دځلک دموکراتیک گوند دمرکزی کمیته عمومی منشی اود افغانستان د دموکراتیک
جمهوریت د انقلابی شورا رئیس ببرک کارمل ، کله چی دگوند دکنترول دکمیسسیون دسمینار گډون کوونکی د انقلابی شورا په مقر کی منلی دی .

کرده است .

د افغانستان دځلک دموکراتیک
گوند دمرکزی کمیته عمومی منشی
اود افغانستان د دموکراتیک
جمهوریت د انقلابی شورا رئیس
ببرک کارمل د اسد په ۲۸ له غرمی

جمهوریت د انقلابی شورا رئیس
ببرک کارمل د اسد په ۲۵ نیټه له غرمی
وروسته په څلور و بجو د وسله وال
پوځ د بیلو بیلو قطعو هغه شمیر
قوماندانانو او سیا سی آمرینو ته
دمیرانی او خدمت نښانو نه او
میدالو نه د میرانی او قهرمانی اود

جمهوریت د وسله وال پوځ دگوندی
فعالینو غونډه د اسد په ۲۵ نیټه له غرمی
مخکی د افغانستان دځلک دموکراتیک
گوند دمرکزی کمیته عمومی منشی
دافغانستان د دموکراتیک جمهوریت
دافغانستان د دموکراتیک او د افغانستان د دموکراتیک
جمهوریت د انقلابی شورا د رئیس ببرک کارمل
په مشری د انقلابی شورا په مقر کی

اوددوی محترمی میرمنی د اسد په ۲۹
نیټه شپه په هغی میلستیا کی گډون
کړی وو چی د افغانستان د خپلواکی
دیرته اخيستلو د دوه شپیتمی
کالیزی په ویاړ د افغانستان د دمو
کراتیک جمهوریت د انقلابی شورا

سوسیا لستی چکو سلوا کیا ولوبو-
میر شتر و گال صدراعظم آن کشور
به کابل موا صلت کرده است .

• • •

بیرک کار مل منشی عمومی کمیته
مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغا-
نستان و رئیس شورای انقلاب بسی
جمهوری دمو کراتیک افغا نستان
ساعت پنج بعد از ظهر دوم سنبله والی
های ولایات کشور را در قصر گلخانه
مقر شورای انقلابی پذیرفته با آنها
صحبت رفیقانه و دو ستانه انجام
دادند .

• • •

بتاسی از پلا نهی انکشافی و
عام المنفعه دولت جمهوری دمو کرا-
تیک افغا نستان بعد از ظهر ۴ سنبله
سنگ تهداب بزرگترین پروژه
رهایشی بناروالی کابل بنام پروژه
شهر آرا توسط سلطان علی کشتمند
رئیس شورای وزیران جمهوری
دمو کراتیک افغا نستان گذاشته
شد .

روما نیا عنوانی نیکو لای چایسیسکو
منشی عمومی حزب کمو نست و
رئیس جمهوریت سوسیالیستی
رومانیا به بخار ست مخا بره گردیده
است .

در ین تلگرام اظهار اطمینان شده
است که روابط دو ستانه و همکاری
های برادرانه میان احزاب ، حکومت
و مردمان هر دو کشور به نفع تحکیم
صلح در جهان هر چه بیشتر توسعه
و گسترش خواهد یافت .

• • •

به منا سبت شصت و دو مین
سالگرد استرداد استقلال افغانستان
عنوانی بیرک کار مل منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب دمو کراتیک
خلق افغا نستان و رئیس شورای
انقلابی جمهوری دمو کراتیک افغا-
نستان تلگرام های تبریکه از طرف
کو ستاف هو ساک منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب کمو نست
چکو سلواکیا و رئیس جمهوریت جمهوری



اعلی حضرت امان الله خان غازی که در دوره زمام داری وی مردم دلیر
افغا نستان استقلال کشور شان را حاصل کردند



مخکی د هیوادد مرکز او ولایا تو د
گوند ی کنترول د مسوولینو د
سیمینار بر خه وال د انقلابی شورا
دمقر گلخانه نی په ما نی کی ومنل او
په آزاده صمیمی او دمو کراتیکه
فضا کی پی ورسره خبری وکړی .

• • •

از طرف بیرک کارمل
منشی عمومی کمیته مرکزی حزب
دمو کراتیک خلق افغا نستان و رئیس
شورای انقلابی جمهوری دمو کراتیک
افغانستان تلگرام تبریکه به مناسبت
روز ملی جمهوریت سوسیالیستی

~~~~~

سلطان علی کشتمند رئیس شورای  
وزیران هنگا میکه سنگت تهداب  
پروژه رهایشی شهر آرا رامیگذارند

# یك روز فراموش ناشدنی در تاریخ کشور ما

«مردم سلطنت‌شور و با شهادت افغانستان در طول تاریخ باستانی کشور ما همواره از استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور خویش چون مردمك چشم دفاع نموده و در این راه مقدس از دادن هیچ نوع قربانی دریغ نوزیده اند.»  
بهرل کارمل

شنبه ۷ سنبله ۱۳۶۰ ، ۲۹ آگست ۱۹۸۱

## يك روز فراموش ناشدنی در تاریخ کشور ما

روز بیست و هشتم اسد مصادف به روز استرداد استقلال کشور عزیز ما بوده و در تاریخ کشور ما روز فراموش ناشدنی و افتخارات بس عظیم مردم د لیر و سلطنت‌شورما بشمار می رود .

تجلیل و قدر دانی ازین روز در حقیقت توصیف و ستایش از مقام سرگت آزادی و آزادیخواهی و قهرمانی ملت است که در طول تاریخ پنجهزار ساله خود هیچگاه سر تسلیم را در مقابل هیچ قدرتی فرو نیاورده و تسلط هیچ کشور بیگانه را قبول نکرده با افتخار و سربلندی زندگی نموده است .

اری ملت افغان بحیث نخستین سربلندی و جنتان نهفت آزادی خوا هی در آسیا علیه بزرگترین قدرت استعماری جهان، یعنی امپراطوری بریتانیای کبیر که آفتاب در قلمروش غروب نمی‌کرد بیا خواست و بانگستن اولین حلقه زنجیر استعمار در قلب آسیا در سال ۱۹۱۹ ع استقلال خود را حاصل نمود .

شکست افتضاح آمیز و مرگبار بریتانیای کبیر و رانده شدن آن از خاک مقدس ما دولت انگلیس را برآن داشت تا بغاطر تلافی این شکست و رسوایی بین المللی خود در صدد انتقام بر آید و بار دیگر استقلال و آزادی ما را که به قیمت خون هزاران انسان د لیر و قهرمان ما بدست آمده بود در معرض خطر نابودی قرار دهد . حافظه تاریخ بیاد دار د که چگونه دولت انگلیس علیه دولت نو

به استقلال رسید؛ افغانستان و پروگرامهای اصلاحی دوره امانی دست به توطئه و دسیسه زد و چگونه با اعمال شیطانی اش با فرستادن اجنت های خود در لباس ملای لنگ و لارنس و غیره مردم شریف ما را بر انگیزت و با استفاده از عقاید دینی و شرایط اجتماعی مردم ما به تبلیغات زهر آگین پرداخت و آنها را تحریک و اغوا کرد که گویا امان‌الله خان کافر و پلان های اجتماعی و اقتصادی و مخالف اسلام است .

به این ترتیب دولت استعماری انگلیس به آرزوی خود رسید یعنی با سقوط دولت امانی و رویکار آوردن و به قدرت رسانیدن اجنت

# در این شماره



۲۸-اسد یا روز استرداد استقلال سیاسی افغانستان .

دیدنی برنخستین دوره مشروطیت در افغانستان

مردم شرافتمند ما روز استرداد استقلال سیاسی کشور خود را گرامی می دارند .

خون من فدایت باد وطن من .

فرخنده باد شصت و دومین سالگرد آزادی میهن ما .

کنگره جهانی زنان در پراگ قلم دیگری در جهت تقویت نهفت بزرگ جهانی برای صلح و خلع سلاح .

امیرعلی شیرنوازی بزرگمرد دانش و ادب .

دخیلواکی او آزادی ذکر به پشتو - لنډیو او شهرکی .

دوم اپریل

دمینی قربانی

شرح عکس های روی جلد : عکس بالایی - اعلان استرداد استقلال افغانستان توسط غازی امان الله .

عکس پایینی - نمایی از اولین تجلیل جشن استرداد استقلال کشور در پغمان .

شرح صفحه چهارم پشتی : طاق نظری پغمان، سند زنده از استرداد استقلال افغانستان .

# جمهور

## ۲۸ اسد

### پارو استرداد استقلال سیاسی افغانستان

عبدالودستگاه های جهنمی امپریالیزم امریکا و دیگر یاران و چاکران کاسه لیش نجات یافت و استقلال افغانستان آزاد و مستقل در قلب آسیا برای همیشه استحکام یافت .

ازینرو شصت و دومین سالگرد استقلال افغانستان آزاد و انقلابی جشن واقعی استقلال بحساب آمده و مردم افغانستان حق دارند به حزب دموکراتیک خلق افغانستان فخر کنند و بیانند که با درک درست و اصولی مبارزه ، نجات انقلاب و استقلال افغانستان را رهبری نموده و به سوی قتل تکامل رهنمون می شود .

برافراشته باد درفش آزادی و استقلال نیرومند باد جمهوری دموکراتیک افغانستان زنده باد پاسداران راستین استقلال کشور ملک برارتجاع و امپریالیزم

و همه جانبه جنبش های انقلابی و آزادی بخش جهان ، به اشکال مختلف نبرد دست بردند تا دشمنان استقلال و آزادی کشور را که حتی روز اصلی آزادی و استقلال را به فراموشی سپرده بودند (خانقدان نادری داؤد) را از میان بر دارند و استقلال واقعی کشور را دوباره تامین نمایند .

به همین آرزو هاو امید ها جنبش نوین انقلابی با تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان گام های متین در جهت استحکام استقلال افغانستان و سرنگونی سلطنت جباران تاریخ و جلادان خون اشام برداشت تا اینکه انقلاب شکوهمند نور برج و باروی سلطنت و جمهوری قلابی داود شاه را بطرزه در آورد و ارکان ستمگری آنرا فرور یخت .

با پیروزی انقلاب نور یکبار دیگر یاد اسلاف قهرمان و جنگجوی افغان زنده گردید و فرزندان شان سر نوشت کشور را دو باره از حیطه اهر یمنان خارج نموده و با اعلام خط

مشئ دولت ، قلب آسیا را دوباره به پیش درآوردند استقلال افغانستان استحکام یافت .

درین مسیر طولانی تاریخی و شجاعانه ششم جدی ۱۳۵۸ انقلاب نور را وارد مرحله نوین آن ساخت که در واقع انقلاب ، مردم ، وطن و استقلال وطن از تباهی پلان سده توسط

شناختن دولت کارگری روسیه اعتبار عظیم بین المللی گمایی نمود ، در روابط همسایگی دو کشور همسایه تاثیر همه جانبه ای را بها گذاشت .

دولت کارگری روسیه با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از آغاز استقلال تاکنون بهترین روابط همسایگی را با مردم افغانستان داشته است .

و این روابط علی الرغم دسایس، توطئه هاو کار شکنی های اجیران و گماشتگان استعمار و امپریالیزم از غم و بیچ های زحله سر بر کرد و تا انقلاب شکوهمند نور و مرحله نوین تکاملی آن سر افراز از آزمایش زمان گذشت .

درداخل کشور بعد از سقوط دولت امانی و سرکوبی خونین وطنپرستان و آزادی خواهان ما هرگز یاد شهدای معرکه استقلال از محافل روشنفکری و آزادی خواهی واز میان خانواده ها و مردم افغانستان دور نرفت ، تاریخ یاد دارد که قصه های واقعی پیکار قهرمانانه علیه انگلیس اشغالگر و تجاوزپیشه با -

افتخار یاد آوری می شود روحیه رزمندگیی پیکارگران جنگل عادلانه علیه انگلیس در روح و روان فرزندان وطن آشیانه داشت .

مبارزان وطن باروشن نگه داشتن مشعل تابان آزادی و استقلال مبارزه علیه خاندان جبار نادر - داود و باداران امپریالیستی شانرا به پیش بردند و در روشنی روابط دوستانه افغان شوروی و در پرتو پیروزی های عمیق

مردم قهرمان و آزادی دوست افغانستان شصت و دومین سالگرد استرداد استقلال کشور را در شرایطی تحلیل می نمایند و یاد قهرمانان کارزار قیام ملی علیه تجاوز انگلیس را گرامی میدارند که در پرتو مرحله نوین و تکاملی انقلاب نور ، پایه های مادی و معنوی استقلال سیاسی کشور استحکام می یابد .

حافظه فنا ناپذیر زمان بیاد دارد که ارتجاع و امپریالیزم شکست خورده انگلیس ، که مردم افغانستان در قلب آسیا برای اولین بار زنجیر های اسارت و اشغالگری آنرا درهم شکست با تمام نیرو و قدرت تلاش ورزید تا استقلال سیاسی افغانستان را نیمه بند و در غواهر حفظ نمایند ، از اینرو با توطئه و دسیه سلطنت مشروطه امان الله را سر تگون نمود و به عوض آن نوکران گوش برمان خودش خاندان نادر سخاود را به اریکه قدرت رساند .

ارتجاع و امپریالیزم طبق روحیه استعماری بعد از استقلال به وسیله خاندان سفاک نادری تمام نم مادی و معنوی کشور را که در طول تاریخ بدست آمده بود ، به چپاول برده و وحشیانه در عقب نگهداری افغانستان با هم همکاری نمودند و تا توانستند جلو پیشرفت و ترقی را در بخش های اجتماعی و اقتصادی که ضامن اصلی استقلال سیاسی می باشد گرفته و افغانستان را در محول زمامداری خاندان جلاد پیشه نادر از کاروان ترقی دور نگه داشتند .

استقلال و آزادی افغانستان که با رسمیت

اول قرن نوزدهم) به سال ۱۹۲۳ جنبش مشروطیت به پیروزی رسید و به دنبال آن از سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ عراق و سوریه یکی بعد دیگری رژیمهای مشروطیت را بنیاد گذاشتند.

و اما در کشور ما که بر نامه های اصلاحی در دوران امیرشیرعلی (سالهای ۱۸۷۸ - ۱۸۶۲) از بالا آغاز یافته بود با هجوم غارتگران امیر یا لیستهای تاراجگر انگلیس طومارش تا آغاز شده بیستم پیچیده ما نده و محال آنرا نیافت ما از زیر پاشنه های خونین امیری چون امیر عبدالرحمن قد راست کند.

دوران امیر حبیب الله امیری که سلطنتی را به تظاهر به تقوا آغاز کرد و استبداد پدرش (امیر عبدالرحمن) که دیگر برای ادا به تمیل سیاست اختناق او در

میان مردم امکان نشی از دست داده بود با پیش کشیدن نکاتی که با سیاست امیر عبدالرحمن متفاوت بود، آغاز نهاد شد زندانیان نیمه جان سیاه جاها از زندانها بیرون آورده شد به تسویب بستنیا

چشم کشیدن به دست و گوش برید نهایی محکومین ظاهرا جایش را به سالهای متفاوت حبس خالی کرد چنانچه خود شش نکاتی را در



مشروطه خواهان اول

ب - رود

## نظری بر نخستین دوره مشروطیت در افغانستان



ملا فیض محمد هزاره

ژوندون

جنبش مشروطیت در وطن ما جنبشی است بسیار دیر رس که دیر سرش را از زیر پاشنه های سلطنت های استبدادی بلند کرد و هنوز زنده تا و خمیده اش را راست نکرد بود که پاشنه های بولادین امیری (امیر حبیب الله) که سر آغاز سلطنتش با تقوای ظاهری همراه بود برگزیده مردان پیشا هنگام جنبش فرو آمد و قامت خمیده جنبش را خمیده تر ساخت.

دور نخست جنبش مشروطیت در کشور ما همانگونه که در آغاز گفتیم دیر رس بود. اروپا، اروپایی که در قرن سیزدهم پانهاد های مادی اقتصاد سرمایه داری زمینه جنبش ضد استبداد قرون

وسطایی را پی ریزی می کرد، با اعلام «حقوق پازمان» انگلیس مشروطیت را تهدید بگذاری کرد و انقلاب قرن هجدهم فرانسه با اعلام «حقوق بشر» نمودی دیگری از پیروزی جنبش بر سیستم استبداد قرون وسطایی اروپا بود. بیدایی بنیاد های مادی، اقتصاد سرمایه داری در شرق زمین که با جنبش های مشروطه خواهی همراه بود، کشور های دور و نزدیک و سر زمین ما را نیز یکی پی دیگری در قرن نوزدهم به حلقه این نهضت کشاند. نخست ترکیه و به دنبال آن ایران با پیش کشیدن برنامه های اصلاحی به نظامهای سیاسی مشروطیت دست یافتند. در مصر بسیار دیر تر از اصلاحات محمد علی خدیو (در نیمه

این زمینه به منا به مقرراتی در کتاب کو توالی چنین نگاشته است: «سر از امر و زیست و نو زیقعه ۱۳۳۰ قمری کور کردن انسان مو قوف و عوض آن دوازده سال حبس، عوض پوش بریدن شش سال حبس و عوض دست بریدن در صورت غیر شرعی ده سال حبس مقرر شد و این فقرات سیاست حکمی میباشد. هرگاه شرعی باشد السن بالسن والجروح قصاص. این حکم را تحریر کردم و به توفیق الهی خود من به همین قرار رفتار خواهم کرد انشا الله تعالی. جهت سلاطین افغانستان که بعد از من برسند اگر از اولاد من بودند این فقرات را وصیت و اگر از اولاد من نبودند نصیحت بدانند فقط».

اما این ظواهر امر بود او خود در شکستن مقررات موضوعه اش دست درازی داشت. سر داری محمد عظیم خان را که از ما و را النهر بر گشته بود، بخاطر خواهی که با لباس سرخ براسپی سوار است و تعبیر رفقایش که روزی یاد شاه خواهد شد به گوشش رسا نیدند و او هم بنابه قضاوت هم نشینان یاوه گویش او را به شکل و حشیا نه ای در ارگ سنگسار کردند و همینسان عاشق و معشوقی را به جرم رابطه نامشروع آنهم در عهد امیر عبدالرحمن عاشق را به دار و چشم معشوق را نیشتر زدند.

چنین بود نتیجه مقررات امیر ولی با آنهم از شدت همه گیر سیاست اختناق پدرش کاسته بود او در درازای دوران زمامداریش سیمای متفاوتی از خود نشان داد از میان چهره ها و کرکترهای متفاوت او، یکی هم کرکتر حمایت گر فرهنگ او ست در عهد او مکتب حبیبیه و شاخه های ابتدایی

آن دارا لمعلمین ابتدایی، مکتب حربیه، مکتب ابتدایی نورستان بنیاد گذاشته شد مطابق تیپوگرافی و زنگوگرافی در همین دور به کار آغاز کرد و علاوه مطاببع لیتوگرافی، خطاطی و حکاکی هم در همین دور متکامل تر شد به سال ۱۹۰۹ در زمان او نخستین بار موترها به کابل آورد شد و در کنار آن تاسیسات ساختمانی و پرسونل ترمیمی آن تربیت و اساس گذاری شد. فابریکه های پشمینه بافی، چرمگری، تولید برق جبل السراج و بسیاری از تاسیسات دیگر چون شفاخانه ها، نهرها، بندها، سرکها، پلها، رباطها و قصرها هم در عهد او که با کارهای خرد دیگری همراه بود، به میان کشیده شد و مهمتر از همه تجارت هم در همین دور فروزونی گرفت.

بخش فرهنگ معنوی او تنها به ایجاد مکتبها محدود نماند. کتابخانه ها، نشریه ها و تبادل این نشریه ها با نشریه های خارجی نیز در این دور آغاز یافت.

بدینسان پیش کشیدن این ریفورمها، تبارز قشر روشنفکران نیز در کنار داشت، قشری که در ارتباط با نهضت های مشروطه خواهی جهان و منطقه در صحنه سیاسی کشور تازه قدمی کشید نهضت در آغاز دفاع ساده بورژوازی ملی تجاری را در چارچوب رشد و تکامل اقتصادی آن دنبال کرد و بعدها این دفاع دامنش را تا سطح مبارزه سیاسی (تحدید قدرت بی سرحد شاه، تحصیل استقلال افغانستان و به وجود آوردن قانون اساسی) گسترده و پایه های نهضت بد فرجام مشروطیت دور نخست را پی ریزی کرد.

نا تمام



عبدالرحمن لودین



غلام حیدر خان چرخ

زحمتکشان آزاده میهن ما.

مزارش از : دج

# روز استرداد استقلال سیاسی کشور خود را گرامی می‌دارند



خلیل‌الله (رحمانی) - سرباز قطعه ۵۲ مخابره

زیرا بخوبی در یافته اند که همه نیروی های  
ارتجاعی و امپریالیستی چه در گذشته و چه در  
زمان حاضر نه خواسته اند و نمی خواهند که  
ما کشور خود را آباد سازیم و مردم خود را  
در شاهره ترقی و سعادت سوق دهیم . بنابر  
آن همه زحمتکشان افغانستان همچنانکه در یک  
جبهه متحد ملی در سال ۱۹۱۹ ع یا ۱۲۹۸  
ه ش استعمار انگلیس را به شکست مواجه  
ساختند امروز نیز که در برابر جنگ اعلام نشده  
ارتجاعی هژمونستی و امپریالیستی التراس  
دارند دست بدست هم می‌دهند و در جبهه ملی  
وسیع پدر وطن متحد میشوند .

واژین سنگر بزرگ ملی از استقلال شرف و  
انقلاب و مردم خود دفاع مینمایند .

بخصوص جوانان آگاه و انقلابی کشور  
می نمایند ، بخصوص جوانان آگاه و انقلابی ما  
که در شرایط دشوار کنونی رسالت  
بسی بزرگ ملی را بدوش دارند بادرک کامل این  
رسالت عظیم و بطور روز افزونی آگاهانه و  
داوطلبانه حاضر می‌شوند تا به صفوف قوای  
مسلح کشور به پیوندند و مانند اجداد و نیاکان  
حماسه ساز خود از شرف و آزادی خود حراست  
نموده بر حماسه های ملی مردم خود به افزایند .  
۲- محترمه سونیا معلم کورس سواد آموزی  
ریاست پروژه آب و برق بادم باغ در ارتباط  
بروز استرداد استقلال کشور چنین میگوید :  
اگر در تاریخ کشور خود به مداخلات بی  
شرمانه استعمارگران نظر اندازیم خواهیم  
دید که آن ها به چه شیوه ها و اصالیبی باعث

خصلت استعماری اش آرام نه نشست و با  
رویکار نمودن خاندان نادر برای بیش از نیم  
قرن مردم ما را در آتش ظلمت و ذلت کثابندولی  
خوشبختانه مردم متدین و خدا پرست  
میهن ما با وجود توطئه ها و تحریکات قومی ،  
دینی و مذهبی انگلیس و دیگر دشمنان خود در  
بدترین شرایط بیش از نیم قرن از استقلال  
پاسداری نمودند و اکنون که استقلال واقعی آن ها  
کشور خویش چون مردمک چشم حراست و  
تحقق پذیرفته است و بایر روزی انقلاب نجات  
بخش نور همه دروازه های سعادت و خوش بختی  
بروی شان باز گردیده است توطئه ها و  
تحریکات ارتجاعی هژمونستی و امپریالیستی  
علیه مردم میهن و انقلاب مانیز زیاد تر گردیده  
است ولی چون مردم ما از آغاز کارو شکل  
و اهداف فعالیت های خراب کارانه قدرت های  
استعماری و امپریالیستی آگهی کامل دارند و  
تاریخ کشور ما نیز شاهد و گویای فجایع رفت  
بار آن ها است زحمتکشان آزاده میهن مادیر  
فریب آن ها را نمی‌خورند و اغوا نمی‌شوند



سونیا معلم کورس سواد آموزی پروژه آب و برق بادم باغ .

زوندون

روز ۲۸ ساسد مصادف است بروز استرداد  
استقلال سیاسی کشور محبوب ما افغانستان  
باستان و این درست همان روزی است که  
هجوم افغانهای دلیر و حماسه ساز بزرگترین  
نیروی استعمارگر جهان ( بریتانیا ) را  
به لرزه در انداخته به شکست مرعبار و  
افتضاح آمیزی مواجه گردانید و مجبور بر برسمیت  
شناختن استقلال سیاسی کشور ما نمود .  
در ارتباط به این روز مسعود و خجسته  
و ایور تر مجله باتنی چند از نمایندگان اصناف  
مختلف زحمتکشان آزاده کشور پیای صحبت  
نشسته راپوری را در زمینه ترتیب داده است  
که در ذیل از نظر شما می‌گذرد :

یکتن از سر بازان شجاع و دلیر ادوی  
انقلابی ما بعد از آنکه حلول شصت و دومین  
سالگرد استرداد استقلال کشور را به کافه  
مردم نجیب و باشاهمت افغان تبریک می‌گوید  
پیرامون ارجمندی این روز باشکوه چنین ابراز  
وی می‌افزاید : انگلیس این دشمن بد نهاد  
مردم افغانستان که با قیام ملی مردم افغانستان  
در سال ۱۹۱۹ به زانو در آمده مجبور گردید تا  
استقلال سیاسی کشور ما را بر سمیت بشناسد  
بعد از حصول استقلال افغانستان نیز بنابر

غناصر شد ترقی به عهدستی استعمار انگلیس صورت گرفت با گذشت مدت نه چندان درازی زمام امور کشور به کسانی تعلق گرفت که جز خدمت به ارتجاع و امپریالیزم هدف دیگری نداشتند و بدین ترتیب کشور ما از همراهی با تمدن جهانی به عقب نگذاشته شد.

نظام رسوا و تاریخ ده فیودالی و ماقبل فیودالی در کشور مستقر نگذاشته شد و همه زحمتکشان افغانستان در محرومیت و مایوسیت قرار داشتند ولی مردم آزاده خوی و ترقی خواه ما دست از مبارزه عادلانه بر نداشتند و بیکار بر حق خود را بر ضد همه قدرت‌های استعمار گر و استعمار گر ادامه بخشیده بابه پیروزی رسانیدن انقلاب آزادی بخش تور آزادی واقعی خود را حاصل نمودند و به سر - نوشت خود مقدر گردیدند.

او میگوید: بر خلاف آنکه در دوران زمامداری خاندان منور وابسته به ارتجاع و امپریالیزم یعنی دودمان سیاهیچی سرنوشت ما کارگران به فقر سوق داده می‌شد و روز بروز برنج هاو آرام ما افزایش به عمل می‌آمد پس از پیروزی انقلاب شکوهمند تور تحولات عمیق و بنیادی ای در حیات و زندگی ما رونما گردید.

حزب دمو کراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دمو کراتیک افغانستان بعد از پیروزی انقلاب نجات بخش تور به منظور خدمت و مساعدت به زحمتکشان افغانستان بخصوص صنف کارگران و برای اینکه ما کارگران کشور بتوانیم در تحت شرایط نسبتاً مساعد اقتصادی عمل نموده کار مفید و پر ثمری را در راه رفاه و سعادت مردم و اعتلا و ترقی کشور به انجام رسانیم و به منظور رفع تفاوت های غیر عادلانه ناشی از اراده شاهان وابسته به دودمان‌های تفاوت کوپون و ماکولات مامورین اجیران و کارگران دولت را از میان برداشت که اینکار از یک سو سبب بهبود وضع اقتصادی کارگران گردیده است و از جانب دیگر باعث ایجاد یک فضای دوستانه و برادرانه میان ماموران و کارگران و اجیران دولت شده است.

همچنان دولت انقلابی ما پس از پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب شکوهمند تور برای رفع بیشتر نیازمندی های کارگران و اجیران دولت معاش و ماکولات کارگران را به مقیاس قابل ملاحظه ای بلند برد که یقیناً بالای حیات اقتصادی ایشان نهایت تمر بخش واقع شده است. او علاوه می‌کند: خدمات غیر قابل انکار دولت انقلابی مادر جهت بهبود حیات زحمتکشان کشور بخصوص کارگران و اجیران دولت باعث مجبوری آن شده است و ما را هر چه بیشتر بدان وا داشته است تا بادرک عمیق از ماهیت اهداف والا و انسانی حزب پیش‌آهنگ خود انقلاب و دولت



غلام محمد نجار یکتن از کارگران دوران ساز کشور در هنگام کار و فعالیت مشاهده می‌شود

دوران ساز کشور تبریک می‌گوید پیرامون استقلال سیاسی خود را از زیر سلطه انحصارات روزگرا نقد حصول آزادی کشور چنین برانظر غول بیکر انگیس حاصل کردند مگر در اثر می‌دارد: اگر چه مردم افغانستان در سال ۱۹۱۹ ساخت و یافت هایکه در بین ارتجاع منطقه و



رفیبه معلم کورس سواد آموزی آمریست برق خیر خانه مینه

در هم گویند نهفت های آزادی خواهی و تحول طلبی در کشور مانده اند به دوران زمامداری اعلیحضرت امان الله پادشاه ترقی خواه کشور بنگریم که وی می‌خواست پلان های مترقی و بنیادی ای را در کشور ما پیاده کند ارتجاع و امپریالیزم به شیوه های گونا گونی که خاصه آن بود مانع اجرای این طرح ها و پلان های بنیادی وی گردیدند. یکی از این پلان های مترقی وی تحقق آزادی زنان این نیمه کاملی از بیکر جامعیه مای بود او می‌خواست تا زنان کشور را از زیر ستم مردان رهانی یابد و دیگر در چار چوب خانه محصور نمانند حصار ها را بشکنانند و در میان اجتماعات برون از خانه برای عمران و اعتلای کشور و جامعه هم‌دوش برادران و پدران خود کار نمایند و وطن خویش را به مدارج عالی ترقی و تکامل سوق دهند. اما این ارتجاع کهنه کار و امپریالیزم حیلله‌گری بود که توطئه جینودسیسه ها براه اندخت و با جازدن ملای لنگ و لارنس و دیگر اجیران خود در لباس مدافعین درو رغبین اسلام و اسلامیت زحمت عا مه را در برابر این پلان های عام المنفعه مشکوک ساخته از محیط آرام کشور ما عالمی پر از خصومت و آشوب ایجاد کرد.

وی علاوه کرد: در طول مدت بیش از نیم قرن زمامداری آل یحی هر آن نهفت زنان به عقب زده می‌شد و در این راه موانعی ایجاد می‌گردید ولی با پیمان آمدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان زنان بیکار جوی میهن مادر وجود این سازمان پیش آهنگ و انقلابی خود متشکل گردیده مبارزات اصولی و انقلابی ضد فیودالی و ضد امپریالیستی خود را دوش بدوش حزب دموکراتیک خلق افغانستان به پیش بروند تا اینکه بنابر اراده و حمایت کافه خلق زحمتکش کشور اعم از زنان مردان پیران و جوانان انقلاب شکوهمند تور به پیروزی انجامید و همراه با تحقق پذیرفتن آزادی واقعی کافه زحمتکشان کشور زنان آزاده افغانستان نیز این موقع را در یافتند که شخصیت اجتماعی خود را بطور واقعی آن‌تبارز دهند و در میان برادران و پدران خود به کار برتر در راه اعتلا و سعادت جامعه و کشور خود بی حراس و سر بلند بپردازند به چنان کار یکه وطن از آن ها می‌خواهد و جامعه از ایشان آن را توقع دارد.

۳- غلام محمد نجار یکتن از کارگران چیره دست و ورزیده کشور که به قول خودش از مدت بیست سال بدین طرف به پیشه نجاری اشتغال دارد ضمن آنکه این روز خجسته را به همه هموطنان خود و بخصوص صنف کارگران

فکر و وطن  
مرا فکر بر فکر و وطن نیست  
هول است قبل و سر و سخن نیست  
بدست جمع باید کار گهش  
دین را، فرق بین موزن نیست

از : صدف

# خون من فدایت باد وطن من

نگرشی به زندگی نور جها نغمه‌ور

قلم مو می نقاشی همچنان در زیر انگشتان ظریف دختر که جوان روی تا بلوی نقاشی که در برابرش قرار داشت، با احتیاطی و سواس انگیز بهر سو میچرخید، خطوط در آن شکل می گرفتند، و رنگها به آن حالت می بخشیدند.

تابلو در سایه روشن اتاق گستره بی از زیبایی و شادابی را در خود نهفته داشت و جلوه بهار با همه احساس آفرینی اش در آن جای گرفته بود تا تماشاگر را به شادی و بویایی دعوت کند

قلم مو می نقاشی همچنان در زیر انگشتان ظریف دختر که جوان روی تا بلوی نقاشی که در برابرش قرار داشت، با احتیاطی و سواس انگیز بهر سو میچرخید، خطوط در آن شکل می گرفتند، و رنگها به آن حالت می بخشیدند.

تابلو در سایه روشن اتاق گستره بی از زیبایی و شادابی را در خود نهفته داشت و جلوه بهار با همه احساس آفرینی اش در آن جای گرفته بود تا تماشاگر را به شادی و بویایی دعوت کند

و از غصه رویگر دانش سازد. دختر که وقتی قلم مورابه زمین گذاشت نگاهش را به تابلو دوخت لبخندی غرور آمیز روی بستر لبها یش را ه کشود و حالتی خود پسندانه و رضایت آمیز در عمق نگاهش نشست.

باری دیگر و دقیق تر از پیش آفریده خود را نگر استی گرفت تا بلو شامگاه یک روز بهاری را در حالی به آغوش داشت که آفتاب در زیر پوششی از ابرهای نازک سرخوئی در حال غروب بود و در پایین دختری و پسری

جوان عا شقایق کنار هم را می رفتند و درختان تازه با رور شده از شکوفه هم چون جتر بی آنان را در زیر پوشش گلبرگ ها ی خود در بر گرفته بود.

دختر که از جای برخواست، کبوتر نگاهش را از تا بلو بر گرفت و آنرا به سوی چند نقاشی قاب شده دیگر که در دیوارهای اتاق نصب شده بودند، به پرواز آورد.

مضمون و محتوی همه این نقاشی ها یک چیز بود، زندگی از دیدگاه خاصی در آن به نگرش گرفته شده بود، هیچ گوشه بی بیانگر غصه بی نبود و اگر بود از فراق مایه می گرفت و از ترسیدن به یک خواست فردی و نقاشی اش میان این آفریده های ذهنی اش اسیر زندگی بود.

لحظه بی به فکر فرو رفت، شاید در اندیشه پیاده ساختن یک طرح دیگر بود و شاید هم به آرزوی می اندیشید که تابلو ها در احساس او جایگزین ساخته بودند.

چند قدم برداشت، نزد یک دریاچه آمد، آنرا گشود و چشم به بیرون دوخت. نسیمی خوش گوار را به درون اتاق جست و بوی بهار را با خود به همراه آورد دختر که به دور دست ها نگر است، به زمین هایی که در زیر پوشش علف های سبز نفس میکشیدند، به درختانی که در کنار هم در ریتم شمال سرود خوان فصل بهاری و تحرک شده بودند و به دهقانانی که در زیر آفتاب بی توجه به زیبایی های طبیعت به کار مشغول بودند.

غباری از اندوه روی چهره دختر که نشست و سیما یش را در هم نمود، خودش هم نمیدانست انگیزه این غصه چیست، اما خوب با آن آشنا بود، در زندگی اش بسیار اتفاق می افتاد که غمی نا شناخته و دیرپای روا نشن را به درد می آورد و اشک را در چشمانش می فشاند، میگو شید خود را ازین حالت برهاند، به نقاشی پناه میبرد، لحظاتی از زندگی را با حالتی شادمانه به ترسیم می گرفت تا خود از آن تاثیر پذیرد اما این تاثیر گیری اندک بود و زود گذر.

شادی ها دیر نمی پاییدند و غصه

ها همچنان دیرپای بودند. اکنون هم حالتی چنین داشت همان طور که ایستاده بود و به چشم اندازش گسترده بود. برابرش مینگر است گفتگوی تو چشمش را به خود جلب کرد که درست در کنار دیوار زیرین اتاقش جریانی داشت، اندکی گوش داد، دو نفر بودند که باهم صحبت داشتند، لحن یکی از آنان احترام آمیز، پر غصه و ضجه مانند بود و از دیگری آمرا نه و بر از غرور، دختر که نگاه می به پایین انداخت و هر دورا شناخت، اولی رحیم دهقان بود و دومی نظر خان مالک.

رحیم میگفت:

ارباب شما بزرگید، بزرگوارید، از بزرگت سر شماست که من و خانواده ام زنده ایم، اما چکنم، خدا شاهده است که ندارم، ما در اولاد ها ناجور اس، زبیده دخترم هنوز جور نشده، دوا پشت دوا، حکیم پس حکیم، یک کمی دیگر هم بهما مهلت بد هید زمین را از من نگیرید، من آنرا شخم زده و دانه پاشیده ام، کمی بعد فصل درو میرسد و من قول میدهم همه قرض خود را ادا کنم، اگر شما زمین را بگیری دیگران هم به زودی ام نمی گیرند، همه میگویند حتما آدم بدی هستم که اربابی مثل شما مرا اخراج کرده است و...

اما نظر خان می غریه: من نمیدانم با شما گدا گشنه ها چی کنم همیشه فقط آه و ناله دارید، آخر این زمین من است، من شما بیکار هارا روی آن به کار وا داشته ام تا شکم تا ن سیر باشد و آنوقت گاه و بیگاه در مرده داری و ناجوری هایتان به شما بول قرض میدهم، اما هر وقت آنرا طلب میکنم به جای ادای دین اشک و آه تحویل می دهید و...

رحیم خودش را روی پای ارباب انداخت.

این بار هم رحم کنید ارباب چه کنم، بد نصیبی است، خودم کار میکنم، زرم کار میکنم، دخترم پسر هم کار میکنند و آخر هم شکم ما سیر نمیشود شما رحم دارید، یکبار دیگر هم رحم کنید، خدا بزرگ است، خدا بزرگ است.

آن مینگر یست ، با افزون شدن  
تجارب و بار و رگشتن ذهنش  
را هشی را عوض کرد و به  
ریالیزم اجتماعی رو آورد .  
او که میدید چگونگی مناسبات  
تولیدی غیر عادلانه در جامعه  
جمعی اندک را غارت تکر و جمع  
فراوانی را غارت شده میسازد  
وبعدالتی و بیداد و ظلم در تمام  
شیئون زندگی را میکشاید نمی  
نویست نسبت به همه این مظهر  
لطفاً ورق بزنید

زندگینامه او را با هم مرور می  
کنیم :  
نور جهان که مخمور تخلص می  
کرد در سال ۱۳۳۵ دیده به دنیا  
گشود ، تحصیلا تش را تا فوق  
بکلور یا در قند هار شهر زادگاهش  
گذراند و معلمی را پیشه خود  
گردانید . از همان آغاز جوانی  
روحی متلاطم و احساسی پرشور  
داشت ، نیکو نقاشی میکرد و هر  
چند در کارهای او لحن از دیدگاهی  
روماتیک به زندگی و جلوه های

را با بیدادشان با غارتگری  
شان و با اندیشه های ضدانسانی  
شان بنمایم ، آری این است راه  
وروش هنری من در آینده .

• • •

و این دختر ، این نقاش پسر  
استعداد که به این گونه رهسپور  
راه های تازه میکشید و اندیشه  
انسان سالاری در ذهن او جای  
میگرفت ، کی بود ، چه سراسر  
نوشتی داشت و در راه تحقق آرمان  
خود تا کجا به پیش رفت ؟

نظر خان غرغر کنان دو رشد  
ورحیم به ستردن اشکهای خود  
پرداخت .

• • •

دیدن این صحنه ، شنیدن این  
گفت و شنود ، دخترک را به  
اندیشه های دور دست فرو برد .  
راستی چرا چنین است ، چرا  
همیشه باید عده یی گرسنه  
باشند تا یکی را به سیری رسانند  
این رحیم و رحیم های دیگر هم  
مانند او که با م تاشام کار میکنند  
عرق میریزند ، دستهایشان  
آبله بر میدارد چرا باید همیشه  
گرسنه باشند ، جگر گوشه های  
شان نیم برهنه و بیمار نه لباس  
کافی داشته باشند و نه دوا ؟

مگر اینها که زمین را بارور می  
گردانند چرا نباید از حاصل آن  
بتوانند چرخ زندگی خود را  
بگردانند ، این ارباب نظرو ارباب  
های دیگر چه وظیفه یی دارند جز  
اینکه بیایند و حاصل زحمت  
جمعی گرسنه و بیمار و برهنه را  
بر بایند و صرف عیاشی های خود  
سازند ، این همه بیدادگری ، این  
همه بی عدالتی برای چیست ؟  
برای کیست ، چه کسانی قربانی  
آن میکردند و چه کسانی از آن  
سود میبردند ؟

وباز دختر در ژرفای اندیشه  
های خود بیشتر فرو رفت .

راستی این مناسبات همه  
ظالمانه است ، تنگ آلود است و  
ضد انسانی است اما چه باید کرد  
چگونه باید آنرا بر انداخت  
و بطور باید جمعی غارتگر را از  
میان برداخت و گروه گروه انسان  
گرسنه را از حاصل کار خودشان  
به رفاه و آسودگی رساند ؟

ناگهان خشمی آمیخته به  
نفرت سرپای وجودش را در خود گرفت  
در پیچه را بست و روی گشتا ند  
منتظر ها دو باره در برابر دیدگان  
مرطوب او به جلو نمای برداختند  
همه را از نظر گذراند ، پیش رفت  
یکی یکی را گرفت ، تکه و پار  
کرد و فریادی از درونش بر  
خواست که اینها نقاشی نیست ،  
دیگر هرگز جز به نشاندادن بیداد  
ها نخواهم پرداخت ، دیگر جز به  
رنج رحیم ها در تابلو هایم  
جایی نخواهد داشت میخواهم  
نقاشی درد های انسانها را با من خود  
باشم ، میخواهم ارباب نظر ها



و پدیده ها بی اعتنا باشد و با بی تفاوتی به آن بنگرد، همیشه در جستجوی راهی بود که در فرجام خود برابری را نوید دهد و استثمار انسان از انسان را از میان بر دارد.

او هر وقت به قضاوت های طبقاتی مینگریست و به فقر مسلط در جا معه خود فکر میکرد در پی علل و انگیزه های بی می افتاد که چنین نظامی را بر سکوی قدرت نگهمیدارد و بیداد را جایگزین داد میسازد همیشه از اندیشه هایش با دوستان نزدیک و هم رازش صحبت میکرد و در این میان جمعی ستایشش میکردند و عده ای نیز هو شدارش میدادند که طرز تفکری چنین خطرناک است و به نابودی اش خواهد انجامید، راستی و درستای او و بی پروایی ای که در مخفی نگه داشتن عقایدش داشت به زودی دیگران را از او گریزان ساخت تا مبادا از اوزیان بینند و دستگاه پولیس وقت آنان را بگناه دوست بست بـ و دن با دختری که عقاید ضد نظام مسلط در جا معه را داشت بگیرند و اذیت کنند.

نور جهان مخمور بیان واقعیت هارا هر چند خطرناک هم که بود از وظایف خود میدانست، در صنف، در میان شاگردان، در حلقه دوستان و در میان خانواده هرگاه فرصتی می یافت، از شرایط بد میگفت و مبارزه با بیدادگری را از وجایب هر روشنفکر میدانست.

همه اینها موجب گردید اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در آن زمان مبارزه مخفی را پیش می بردند متوجه او گردند و در نظرش داشته باشند.

آن شرایط، شرایطی که نور جهان مخمور و هر انسان با درد دیگر نمیتوانست از آن نفرت

نداشته باشد، پایدار نماند و نمی بایست میماند، در هفتم نور سال ۵۷ از زش ها دیگرگون گردید و ضوابط تازه جای بیدادگری ها را گرفت، در همین سال و بعد از پیروزی انقلاب از مخمور دعوت شد تا عضو حزب گردد و او هم با علاقمندی آنرا پذیرفت و مبارزه اش را با آشتی ناپذیری بیشتر دوام داد.

هنوز مدتی از انقلاب نگذشته بود که دوره سیاه امین شرایط را دیگرگون ساخت.

دروازه های زندان ها گشوده شد و گروه گروه از روشنفکران و وطن پرستان در عقب میله های آهنین جای گرفتند و گروه های دیگر نیز با مر می سوراخ شدند و هیچ کس حتی نتوانست سراغی از جسد های آغشته به خون شان بگیرد.

در چنین شرایطی مبارزه مشکل تر مینمود، و سالم ترین و موثر ترین نوع آن مبارزه مخفی بود که مخمور هم به آن پیوست و در تمام زمانیکه حکومت امین دوام آورد او هم از راه خود بر نکشت و با فداکاری ها و جانبازی ها و ترسیدن از افشاء شدن و به چنگ دشمن افتادن خدمت از زشمند را به حزب مورد علاقه و عشق خود به انجام آورد و در شرایط اختناق و ترور نه تنها نهرا سید بلکه هر روز ساحت خدمت اجتماعی خود را بسط و توسعه داد، تماس هایش را با رفقای حزبی اش افزون ساخت ساحت افشاءگری ها را وسعت بخشید و به جذب تعداد بیشتر از کسانی که در آن شرایط خاص نمی توانستند فعالیت چشمگیر داشته باشند پرداخت آن روز ها گذشت، دولت امین سقوط کرد و تحول شش جدی انقلاب را وارد مرحله تازه ای ساخت که مرحله نجات انقلاب و مردم خوانده شد.

نور جهان مخمور بعد از این دگرگونی سیاسی بیشتر به تحقق آرمان های خود پرداخت و با احساس میهنی و گرم خود مبارزه بی امان خود را ادامه داد در حد خود راه را به پیشش گشود پیرامون ارزش های انقلاب بعد از تحول عمیق شش جدی در همه جا صحبت کرد تبلیغ نمود، از انقلاب وارزش های آن دفاع به عمل آورد و به حیث یک عضو پر تلاش صمیمی، آگاه و با ایمان شناخته شد، تا آنکه آن جا دله اتفاق افتاد و خوش نشین سنگفرش پیاپی رو را رنگین ساخت.

با مداد سه عقر ب سال ۱۳۵۹ برای او روزی سرنوشت ساز بود، در این روز، هنوز تاریکی شب در سپیده با مدادی کاملاً شسته نشده بود که از خواب برخواست و ساعتی را در بسترش به مطالعه پرداخت عادت داشت که کم بخوابد و زیاد کار کند به مطالعه عشقی و صف نشدنی داشت و میکوشید هر روز ساحت معلومات خود را در زمینه های سیاسی و فلسفی توسعه دهد هرگز از خواندن و پرداختن به کارهای هنری خسته نمیشد، اما در آن روز، در آن صبحگاه سرد نوشت ساز، نوع نگرانی در احساسش لای نه کرده بود، آرامش نداشت و مطالبی را که میخواند نمیدانست، شاید این دیو مرگ بود که تخم بیم و هراس را در دل او کاشته بود، حس ششم او بود که برایش گواهی حادثه بدفرجام را میداد، کوشید که بر این احساس بیم آلود بیدلیل فایق آید، با خود اندیشید که زیر تأثیر افکار خودش رفته است از جایش برخواست، صبحانه اش را شاربزد خورد و صمیمانه تر از روز دیگر از خانواده اش خداحافظی کرد، وقتی میخواست از منزل خارج گردد قدم هایش نمی

سست شد، بودند، اما او هیچ اعتنایی به آن نکرد، دروازه را گشود و از منزل خارج گردید، از چند کوجه گذشت و وارد جا ده شد، هیاهوی شهر و بیر و بار مردم همه اندیشه هایش را در خود شست، از هراسی که دقایقی بر او فایق آمده و در احساسش لای نه کرده بود به خنده افتاد، به برنام روزانه اش اندیشید و در ذهن خود وقت خود را برای هر یک به تعیین گرفت، از کنار چند دوست گذشت و مهربانانه سلامشان گفت و در همه این لحظات توجه نداشت که مردی جوانی چون سالیه تعقیبش می کند و رفتاری مشکوک دارد، ندانست که مرگ سالیه شو مش را بر سرش انداخته است و ندانست که این آخرین نگاه او به زندگی است و جلوه های آن، هنوز به مکتب نرسیده بود که صدای فیر چند مر می تکانش داد و بعد احساس سوزشی دردناک در بطن و سینه خود کرد، دستش را بی اراده روی شکم گرفت، خونی از لای انگشتانش جستن کرد، کوشید خود را سرپای لنگه دارد، اما نتوانست، در یک لحظه همه چیز در برابر دیدگانش رنگ سیاه گرفت، چرخشی به دور خود زد و به زمین افتاد خون او پیاده رو را رنگین ساخت و دیگر هیچ ندانست، او در راه تحقق آرمان های خود قربانی گشت و این چیزی بود که هرگز از آن نمی هراسید، آری آن که قدم در راه مبارزه میگذارد و مرگ یا پیروزی را شعرا میدهند مرگ برای شان جز تولدی تازه نمی باشد.

آنها میدانند که این خون ها نمی خشکد تا قاتلان را نیز درخونشان غرقه نسازد.

روانش شاد باد که مبارزی بود صمیمی و پر تلاش، معلمی بود آگاه و وارسته و هنرمندی بود با استعداد و پرتوان.

هر سال وقتیکه تقویم زمان ۲۸ - اسد را نشان می‌دهد مارا بیاد یکی از روز های پر- افتخار و غرور آفرین ملت خود می‌افکند این روز خجسته و میمون روز حصول آزادی سیاسی مردم ما از زیر سلطه بزرگترین قدرت استعمار گر جهان یعنی استعمار بریتانیای قدیم که می‌گفتند: «آفتاب در سر زمین مستعمرات آن غروب نمی‌کند» می‌باشد.

مردم قهرمان و حماسه ساز ما که در شهامت و دلیری، شجاعت و حماسه سازی در صف اول شیر مردان جهان قرار دارند در دراز ای تاریخ و در طول زمان بر دشمنان استیلا گر خود که بحق آن ها را میتوان دشمن مشترک عالم بشریت خواند جواب های فاطح، خرد کننده و دندان شکنی داده اند که یادی از اینگونه قهرمانی های پدران مامای غرور و افتخار نسل های کنونی و آینده کشور ما را تشکیل می‌دهد بزنانود آمدن اسکندر ها را درهم شکستن مغول ها و شکست های پیهم و افشاح آمیز استعمار کهن انگلیس این دشمن بد نهاد و دینمدرای عالم بشریت مثال های خوبی از کارنامه ها و حماسه سازی های اجناد و نیاکان باشرف ما بشمار

مردمان زحمتکش کشور ماوسایری کشور هارا فراهم گردانید.

کشور دوست و برادر و همسایه بزرگ شمالی ما اتحاد جماهیر شوروی همزمان با - حصول استقلال افغانستان در - مارچ ۱۹۱۹ استقلال و حاکمیت ملی کشور ما را برسمیت شناخت و با درک مسوولیت حسن همجواری و وظیفه انترناسیونالیستی خویش در اولین سال پس از حصول آزادی میهن ما این کشور بزرگ صلح دوست جهان یک ملیون روبل طلا، چند فروند طیاره، پنج هزار قبضه تفنگ با ذخیره لازم بمبها و نیز ساختن فابریکه باروت سازی مکتب هوانوردی، اعزام متخصصین فنی و غیره به صورت کمک بلاعوض در اختیار دولت افغانستان قرارداد تا افغانستان تازه به آزادی رسیده بتواند از یکطرف از استقلال سیاسی خود در برابر متجاوزین استعمار - گر دفاع نماید و از جانب دیگر با تعقیب راه ترقی و تکامل خود در صف ملل رافعه جهان قرار دهد.

ولی استعمار ارتجاع و امپریالیزم که باقیام

## فر خنده باد شصت و دومین سالگرد آزادی میهن ما

می‌آیند.

مردمان قهرمان و سلحشور کشور ما اعم از پستون ها - تاجک ها هزاره ها، بلوچ ها، ازبک ها، ترکمن ها و نورستانی ها و غیره اقوام قبایل و ملیت ها در پرتوی وحدت کامل با برادران دختن قیام بزرگ ملی در سال ۱۲۹۸ در تحت رهبری امان الله خان پادشاه ترقیخواه کشور استعمار کهنه کار انگلیس را از پای در آورده استقلال سیاسی وطن محبوب خود را به کف آورده آزادی سیاسی خود را رسماً به جهان و جهانیان اعلام داشتند.

پیروزی مردم قهرمان و حماسه آفرین افغانستان بر استعمار بد نهاد بریتانیا که نتیجه منطقی مبارزات دوامدار و جانبازانه مردم غیور و تر قیخواه ما بر ضد سیستم استعماری غارتگر و اشغالگر، ستمگر و استثمارگر انگلیس بود نهفت های آزادی بخش خلق های تحت ستم و استعمار را در منطقه و جهان روح و روان تازه یی بخشید و بسان سر مشق خوبی برای همه آزادیخواهان تحت ستم و تحویل طلبان تحت استعمار و استثمار در منطقه و جهان بشمار می‌آید.

این ظفر بابی بزرگ مردم ما بر دیو قدیم استعمار مایه خوشی و سرور دوستان بین المللی مردم افغانستان و سایر خلق های جهان و مایه رشک و حسد دشمنان آتش بجان توده های وسیع

بزرگ ملی مادر افغانستان باستان زانوی ادب را بر زمین نهاد و سلطه مستقیم استعمار در کشور مادر هم شکست آرام نگرفته با استفاده ناجایز از دین مطهر اسلام این آئین دیرین زحمتکش میهن ما ورو یکار نمودن لارنس ها و ملای لنگ ها علیه غازی امان الله خان پادشاه ترقی خواه افغانستان و پلان های بنیادی و مترقی وی به توطئه چینی آغاز نهاد استعمار انگلیس این دشمن مکار و حیل گر خلق های جهان در این راه به موفقیت هایی موقتی ای نیز نایل آمد ذهنیت یکدمه از هموطنان پاک نهاد و شریف ما را علیه غازی امان الله خان مشکوک نمود.

ارتجاع و امپریالیزم که چاره یی بجز ا ز برسمیت شناختن استقلال سیاسی افغانستان در خود ندید بعد از حصول استقلال کشور ماسمی کردند تا به ذرایع و وسایل گوناگون جلو پیشرفت ها و ترقیات مردم ما را بگیرد و استقلال مردم، بطوار نام نهاد و صرف در چوگات استقلال سیاسی باقی بماند خاندن خود فروش و تاریخ زده نادر را برادر که قدرت رسانیدند.

تا با استفاده از آن ها بتوانند باز هم مردم ما را در بند استعمار و استثمار بی رحمانه و غیر انسانی خویش نگه دارند و انواع مشاغل و مصایب اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

را بردوش انسان بلادیده این دیار مرد خیز تحمیل نمایند و چنانچه هم در عمل مشاهده گردید در دوران پیش از نیم قرن زمامداری نادر، ظاهر، داود ما فقط از آزادی لفظی برخوردار بودیم و از استقلال و آزادی واقعی سرانی هم وجود نداشت. در این دوران سیاه و تاریک فقر و مرض گرسنگی و بسترهنگی آواره گی و در بدری قوس صعودی خود را می‌پیمود و دست نشاندگان بی احساس و بی بند و بار ارتجاع، استبداد و امپریالیزم که سر نوشت مردم ما را خایانه در دست داشتند به وضع المئال و رقت بار مردمان و توده های وسیع انسان زحمتکش جامعه ما واقعی نمی‌گذاشتند و خایانه تلاش بخرچ می‌داد تا به هروسیله ای که ممکن باشد زمینه بهره کشی های خایانه و تسلط بیرحمانه استبداد، ارتجاع و امپریالیزم را در وطن ما مهیا سازند. ولی طوفان خشم خلق عذاب دیده و مستضعف میهن ما همه را چون خس و خاشاک از سر راه خود برداشت و مردم دلیر و قهرمان مادر تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان «پیشاهنگ

طبقه کارگر و تمام زحمتکشانشان کشور و در اثر مبارزات بر حق، اصولی و چندین ساله خویش کاخ دیرین نمایندگان ارتجاع استبداد و امپریالیزم را فروز یختند و آخرین فرد وابسته به خاندان یحی «داود» ایمن عوام فریب بی نظیر تاریخ را به گودال علم سپردند.

باسقوط سلط داود و پیروزی انقلاب آزادی بخش نور در بهار سال ۱۳۰۷ مردم و وطن ما به آزادی واقعی خود نایل آمدند و آفتاب درخشان سعادت و پیروزی بر سرانسان استثمار شونده این مرزوبوم به پرتو افشانی آغاز نهاد، هر کتج و کنار میهن را شور و نوای انقلابی فرا گرفت. شور و نوای آزادی واقعی انسان استثمار شونده و شور و نوای در هم پیچیدن استبداد و بی عدالتی.

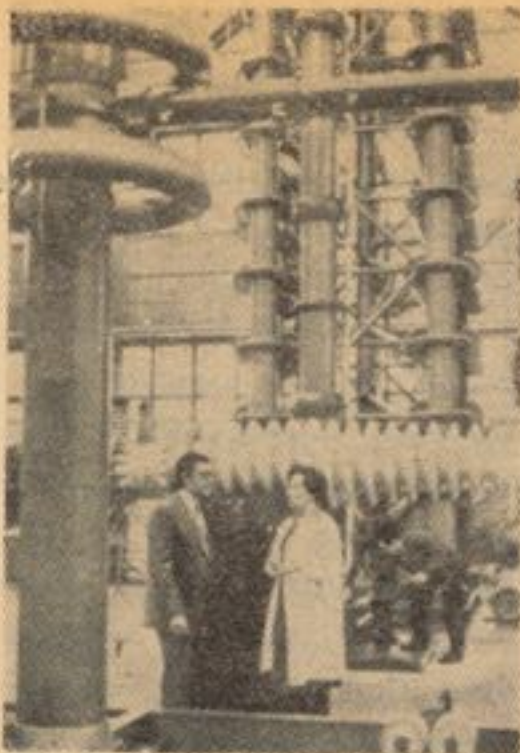
استعمار، ارتجاع و امپریالیزم که پیروزی انقلاب شکوهمند نور شریات محکم و خرد کننده یی را بر پیکر فرسوده آن ها وارد آورده است با درک کامل بر این حقیقت که دیگر نمیتوان با استفاده از طرق کلاشته خلق های آزاد شده

این دیار را فریب داد و سر نوشت آن ها را بیازی گرفت از دریچه دیگری سر کشید و با روی صحنه در آوردن حلیف الله امین خون آشام و باند جنایتکار وی و جازدن آن ها در

درون حزب و دولت خواست تا توطئه عظیمی را علیه حاکمیت ملی استقلال ملی، انقلاب و تمامیت ارضی کشور ما براه اندازد و وطن را در معرض معامله اجانب قرار دهد و انقلاب شکوهمند لورد دست آورد های دوران سازان را به شکست و عثم مواجه سازد ولی فرزندان هوشیار و انقلابی سر زمین مرد خیز ما در تحت رهبری داهیانه حزب پیشاهنگ خود حزب دموکراتیک خلق افغانستان «پیشاهنگ طبقه کارگر و تمام زحمتکشانشان کشور و وطن و انقلاب را از این توطئه سیاه سازمان جبهه می «سیا» نجات بخشید و امین و چند چاکر معلوم - الحاش را به کیفر اعمال طاغوتی شان رسانیدند بعد از تحول شش جدی که انقلاب آزادی بخش نور در مسیر اصولی خویش قرار گرفت و همه آزادی های واقعی مردم بلاکشیده ماتحقق پذیرفت مداخلات، تحریکات و تجاوزات نیروهای ارتجاعی هژمونستی و امپریالیستی جهان در راس امپریالیزم جها نغوار امریکا علیه میهن و مردم ما بیشتر گردید، ارتجاع منطقه و بین المللی و امپریالیزم جهانی در تباری با عظمت طلبان چینی و با استفاده از خاک کشورهای همسایه های مخصوص پاکستان بر ترتیب تسلیح و اعزام عناصر ضد انقلاب شکوهمند نور به افغانستان ادامه بخشیده می‌خواهند زمینه زنده گی آزاد، آرام و صلح آمیز مردمان میهن ما را بر هم زنند و نگذارند مردم دلیر و شجاع افغانستان با تعقیب راهی که برای سعادت و بهروزی خود انتخاب نموده اند دیو بد نهاد رنج، فقر، مرض بدبختی و عقب مانده گی را از وطن مطهر خویش برانند و به پیروزی های مزیدی در ساحه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نایل آیند.

ولی مردمان آزاده و قهرمان افغانستان از همه ملیت ها، اقوام و قبایلی که هستند امروز برای دفاع از انقلاب شکوهمند نور و حفظ دست آورد های دوران ساز آن کمر همت بسته اند و آنطوریکه شصت و دو سال قبل همه با هم در یک جبهه متحد ملی دشمن بد نهاد خود استعمار کهن انگلیس را بزانو در آوردند امروز نیز همه اقوام قبایل و ملیت های ساکن افغانستان آزاد، سر بلند و انقلابی در یک جبهه ملی وسیع پدر وطن متحد می‌شوند و از این سنگر مقدس بر ضد همه دشمنان راه رها و آرامش خود بر ضد انواع عقب مانده گی ها رنج ها و عذاب های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و کلتوری تا سر حد پیروزی کامل مبارزه می‌نمایند.

عاقبت پیروزی از آن خلق افغانستان و زوال نیستی از آن کسانی خواهد بود که زنده گی آرام آزاد و صلح آمیز مردم ما را بر همزده علیه میهن و مردم انقلابی ما توطئه می‌چینند و دسیسه می‌سازند.



زنان کشورهای مترقی جهان  
دو شا دوش مردان در تاسیسات  
تولیدی کار میکنند .



گوشه‌یی از گرد هم آیی کمیته زنان اتحاد شوروی بخاطر پشتیبانی از مصوبات بیست و ششمین  
کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی .

مترجم : بریالی علی زاد

از مجله سوویت و من

## کنگره جهانی زنان در پراگ

قدم دیگری در جهت تقویت نهضت

بزرگ جهانی صلح و خلع سلاح

وضع کنونی بین‌المللی به توجه خاصی که باید به نقش زنان در جهت حل مسایل استقلال ملی و انکشاف اقتصادی معطوف گردد نیاز مبرم دارد . باید گفت که اتصال پایداری و خدشه ناپذیر میان مبارزه برای کسب حقوق مساوی برای زنان و پیروزی مبارزات استقلال ملی ، ضد امپریالیستی ، ضد اپارتاید ضد جنایات تبعیضی ، ضد مداخلات و مداخلات خارجی موجود است . کلیه سازمانهای ملی فدراسیون بین‌المللی زنان صدای یک گفته زیرا اتخاذ تدابیر برای تشکیل چنین یک کنگره فعالیت‌های آنها را سرعت بیشتر بخشید و در بلند بردن پرستیژشان و انکشاف پیش از پیش همکاریه‌های شان با دیگر سازمان‌هایی که علاقمند کسب بیشتر حقوق برای زنان اند اثرات قابل ملاحظه از خود بجا خواهد گذاشت .

اتخاذ تدابیر برای تشکیل کنگره جهانی زنان مستلزم کار خستگی ناپذیر عدد زیاد زنان میباشد .

کنگره جهانی زنان که تحت شعار «مساوات ، استقلال ملی و صلح» از تاریخ هشتم تا سیزدهم ماه اکتوبر سال جاری در پراگ پایتخت جمهوری سوسیالیستی چکوسلوواکیا تشکیل میشود دوازده مهمی برای نهضت بین‌المللی دموکراتیک زنان در سال ۱۹۸۱ خواهد بود .

در جلسات عمومی و کمیسیون‌های کنگره راجع به موضوعاتی چون زنان و کارهایی که در جهت صلح و دیتانت انجام میدهند ، زنان و مبارزه برای استقلال ملی برابری زنان ، معضلات زنانیکه کار میکنند بشمول زنان دهاتی ، نقش زنان در حیات اجتماعی ، زنان و خانواده همکاری میان زنان و سازمان‌های زنان با ملل متحد و ادارات خاص آن بحث و گفتگو صورت گرفته و تصمیم لازم اتخاذ میگردد . کنگره راپور



در کشورهای مترقی جهان برای زنان امکانات ایفای کار در کلیه ساحات فراهم گردید .

کنفرانس کا تولیدی های اروپایی  
برلین، سازمان زنان سراسری  
افریقا، شورای بین المللی زنان،  
فدراسیون جهانی جوانان دموکرات  
، ملل متحد و یونسکو اشتراک  
ورزیده بودند.

چیز یکی در اتخاذ تدابیر قبلی  
آمادگی برای برگزاری کنفرانس  
جهانی زنان از همه مهم می نماید همانا  
گرا کتر راستین جهانی است.  
تلاشهای برحق و خستگی  
ناید بر نیروهای صلح د ر مبارزه  
برای دینانیت توسط سیاست تجاوز  
گرا نه دول امپریالیستی در راس  
ایالات متحده آمریکا تهدید میشود.  
چگونه میتوانیم از وقوع جنگ  
جلوگیری نمود و یک صلح  
بایدار جهانی را تضمین کنیم؟ این  
این یک معضله عمده و اساسی عصر  
ماست. سازمانهای ملی و بین-  
المللی و تمامی مردمان و کشور  
های صلح دوست سرا سر جهان  
باعلاقمندهای خاص در جهت دریافت  
بقیه در صفحه ۲۱



زنان در عصر کنونی بیش از هر وقت دیگر متوجه مسوولیت خطیر شان در امور مربوط به تربیه نسل جدید و تحکیم صلح اند. در  
کشور بزرگ شوراهای زنان فوق العاده در امور اجتماعی و سیاسی آغشته اند و برای صلح و جلوگیری از جنگ میروند. این یک جلسه  
بزرگ زنان در اتحاد شوروی است.

کارگری سازمان های همبستگی  
مردمان آسیا و افریقا، لیگ  
بین المللی زنان برای صلح و آزادی

کمیته های ملی تشکیل میگردند.  
در تشکیل این کمیته ها از تجارب  
کنفرانس جهانی زنان در برلین  
که در سال ۱۹۷۵ بخا طر  
همبستگی با سال بین المللی زنان  
برگزار شده بود و از کنفرانس  
جهانی که تحت شعار «برای یک  
آینده صلح آمیز و مصون برای  
تمامی اطفال» در سال ۱۹۷۹  
(سال بین المللی اطفال) در مسکو  
برگزار شده بود استفاده بعمل  
آمده و می آید.

بروگرام کار کنفرانس که قبلا  
در کنفرانس جهانی نسبی ۱۹۸۰  
کو پنها گن (که بخاطر استقبال  
از دهه زن که از طرف سازمان  
ملل متحد اعلام گردیده و تشکیل  
گردیده بود) تصویب رسید.  
زمینه خوبی را برای کار کمیته  
های ملی که معلومات را جمع به کنفرانس  
بخش نمود و فعالیت های سازمان  
های ملی را همراه با همکاری  
شان با دیگر مردمان مترقی  
تشویق نمود و اشتراک هیات  
های نمایندگی را در کنفرانس تضمین  
میکند. مساعده گرانید است.

باید گفت که کنفرانسها  
سیمینارها و گرد هم آیی های  
زنان بسوی ملی بخاطر بحث  
و گفتگو را جمع به موضوعات و  
اهداف کنفرانس در زیر تدابیر قبلی  
کنفرانس بشمار میروند (چیزیکه مهم  
مینماید اینست) که اشتراک کنندگان  
اینگونه گرد هم آیی ها نظریات



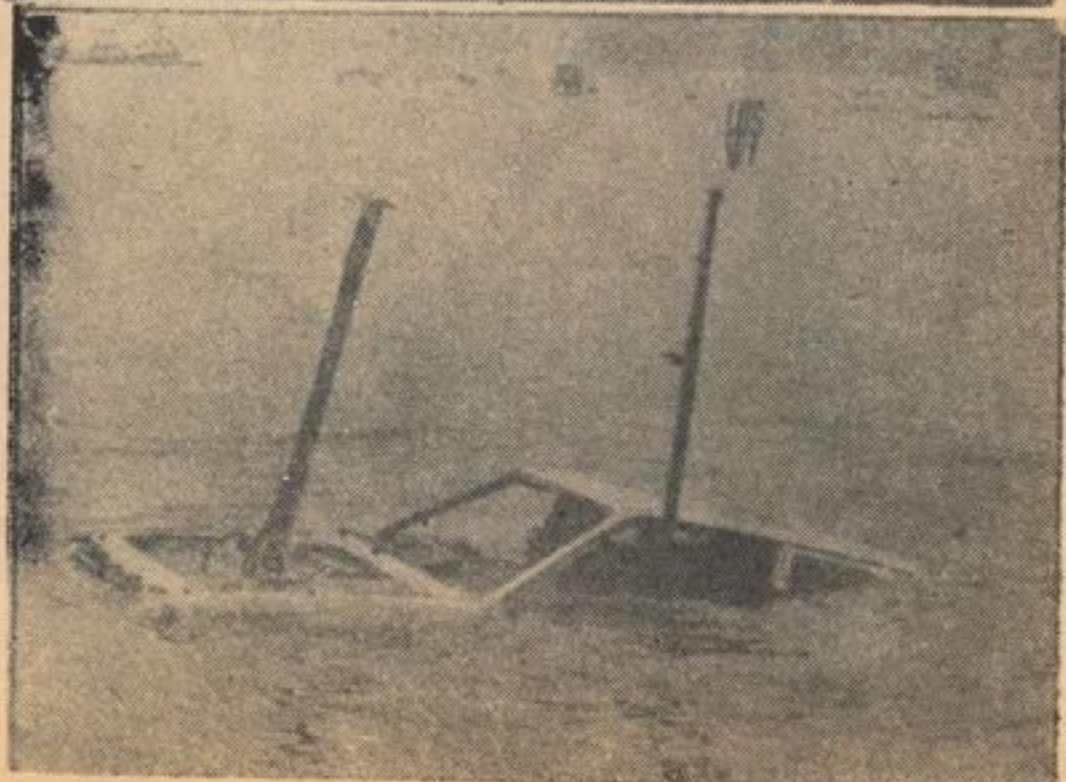
زنان اتحاد شوروی در بخش های مختلف امور اجتماعی فعالیت مینمایند  
درین عکس یک زن داکتر را مشاهده می کنید.



موفقیت سنجاب ورزشکار اسکی روی آب در نمایش سپورتسی خیره کننده بود نام این سنجاب خاکی رنگ فلوریدا پی (توبگی) میباشد . اسکی که حیوان روی آن قرار گرفته توسط يك قایق كم قدرت از فاصله نسبتا دور بجلو کشیده میشود .



آدم مصنوعی قلب طلائی میخواهد باتکسی در لندن گردش نماید . انتونی دانیل اکتور معروف که معمولا در داخل آن قرار میگيردد کنار آدم فلزی دیده میشود .



موتور زیر دریایی مودل فورد اسکورت ذریعه مردان قورباغه ای در دریای تایمز هدایت میشود د ر نظر است برای جلوگیری از رسیدن آسیب به موتور در آینده موتورها به شکل گشتی ساخته شود . فعلا موتور شناور در مقابل عوارض خارجی با استفاده از يك نوع محلول مخصوص محافظه میشود .



در اواخر سال ۱۹۵۹ مردم بایسن عقیده بودند که دیانا دوس جای ماری لین موزارا در عالم سینما خواهد گرفت ولی این نظر به شکست و آواچه شد ولی دیانا هم فراموش نه شد و اکنون در پروگرام بنام (اوین دورز) در تلویزیون انگلستان هنر نمایش می کند .



فلم جدید برادران وارنر بنام (این الویس است) زندگی «بلویس» را از مقبولیت تعقیب کرده است . رول الویس را پاول لوتشل سوم تاوید اسکات و جانی هارا در سه مرحله بازی کرده اند و در تصویر به ترتیب از چپ راست دیده میشوند .



رول الیزابت تایلر در نمایشنامه معروف تیلیان هلمن بنام روباهای کوچک به تحسین بی سابقه تماشاچیان روبرو شد و این اولین بار بود که تایلر بروی استیج ظاهر شده بود اما نظر به ارزیابی ها این رول را چون یک بازیگر آزموده بازی کرده است .



## در حاشیه جنگ سوم افغان و انگلیس

# بخاطر پیروزی

این نوشته نه داستان کوتاه است و نه داستان دراز، نه مقاله تحقیقی است و نه نوشته تاریخی. با آنهم حدیث و حکایت پامردی ها و جانفشانی ها و دلدادگی هاست. خواننده عزیز این نوشته را یکبار بخوانید و ببینید آیا بقول نویسنده آن داستان کوتاه است یا خیر؟! آیا نوشته درونمایه منطقی دارد؟ و آیا ...  
« اداره »

مدتها با بومسلم فکر مینمودم بمردیکه همه مردم اینک با غرور و افتخار از کارهای او سخن میراندند. او در کنار مجادلات ابومسلم قارن دیویند، با استاد سپس به امیر کرور جهان پهلوان فکر میکرد، جوان همه اش این فکر را میکرد که اگر او روزی میتوانست آزادی کشور خود را تحقق بخشد و وطن عزیزش را از یوغ استعمار نجات بدهد مردم او را نیز مانند ابومسلم بخاطر خواهند سپرد و با حقشناسی و قدردانی یاد خواهند کرد.

وقتی با بنجامیرسید، غرور و ابهت مردانه سیمای شجاع او را فرا میگرفت و حس میکرد برای او چنین ارزوی بعید نیست.

استاد برای عبدالرحمن از روزهای جوانی طاهر صحبت مینمود و از روزهای بیاد میآورد که ما مون الرشید طاهر رادر حضور سر گردگان نوازش کرد و ضمن یاد آوری از رشادت های او گفت:

«ببین برادرم! پدر توو خاندان نواز دوستان پدرم بودند و تونزد من از هر کسی مغرب ترستی، ما حالا بتوا احتیاج داریم ...»

برادرم امین بنالحق خودش را در بغداد خلیفه خوانده میخواهم بیاری توو مردم دلیر خراسان خلافت را بازستانم از تو میخواهم که بسرداری قوای من بسر گویی بغداد بروی.

طاهر ناگهان خودش رادر برابر یک مسوولیت عظیم دیده حس کرد دنیا با همه بزرگیش دور سر او میچرخد، اینک در آستانه یک لحظه بزرگ قرار داشت.

ابو مسلم سردار دلیر و محبوب اندیشه هایش در مقابل او مجسم شد. او هم از همین سر زمین بیاری ابراهیم، بابشکر خراسانیان بسوی غرب شتافته بود و موفق هم شده بود ولی بعد چی؟ بعد که میخواست سر زمین خود را آزاد سازد بفرد و خیالت همان نمک ناستاسان آرزوهای مقدسش را بگور برد.

مامون بجزیره متفکر طاهر نگریست و مثل اینکه اندیشه هایش رادر یافته باشد گفت: «برادرم! در چه فکر هستی؟ آینده روشنی پیش روی تست. بتو قول میدهم اگر این

مهم را بسر رسانی خراسان را بتو بسپارم بدین ترتیب بیعانی بین طاهر و ماهسون بسته شد. او دیگر خواب و خوراک را فراموش کرد. با تلاش خستگی ناپذیر دلاوران خراسان را از انحصار خیبر تا بلخ و غزنی و قندهار، از هر جا که میتوانست گرد خود جمع کرد. سرا نجام در یکی از روزهای سال ۱۹۴ هجری - قمری لشکر بزرگ خود را بسوی غرب حرکت داد. طاهر با اردوی خراسانی ها در آزمایش بزرگ پیروز و سر فراز بر آمد و در سال ۱۹۶ هجری قمری بغداد را فتح نمود. دوسال بعد ما مون بونده خودو فلک کرد طاهر برهبری خراسان کشور غزای خود بر گزیده شد. او توانست طی چندسال محدود، سیستان، هرات، نیشابور، مرو، جوزجان بلخ و تخارستان را متحد سازد و در سال ۲۰۵ هجری همه خراسان را از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب به صورت یک جز لاینفک جزای در آورد.

هنگامیکه طاهر این کارها یعنی تامین وحدت مملکت را با نجام رسانید بالاخره در روز جمعه ۲۴ جمادی الاخر سال ۲۰۷ هجری تصمیم بی نظیر تاریخی خود را عملی ساخت و با انداختن نام خلیفه از خطبه استقلال ملی خود را اعلام نمود. این روز بر شکوه و تاریخی در تاریخ خراسان در تاریخ افغانستان و در تاریخ ملت ما اولین روزیست که مساعی دو قرن این مردم در راه تحصیل آزادی بار داد و نخستین اساس حکومت ملی در خراسان بدست طاهر فوشنچی گذاشته شد.

عبدالرحمن همه اینها را با دلچسپی از زبان استادش شنید و بان فکر کرد، از نخستین استرداد آزادی تا اوایل روز ها عازیکه اینک اردوی افغانستان علیه دشمن در حال رسیدن به جبهه محاربه بود. او دیگر تحمل و طاقتی در خود نمی یافت چون اگر نمیتوانست در جنگ شرکت کند نازنده بود وجدانش معذب بود.

ماه تور ۱۲۹۸ شمسی تازه شروع شده بود. زیبایی ها بهار با تمام شکوهش جلوه گر بود و احساسات رفیق جوان را بیشتر برمی انگیزت سیمای عبدالرحمن جوان بیست ساله، که در کنار یک مرد موثر نشسته و به او گوش میداد همچنان زده به نظر میرسید.

این جوان که از متعلمین رشدییه مکتب حبیبیه بود درین روز ها سخت ناراحت و اندیشناک بود. او فرزند یکی از بانفوذان شهر کابل بود.

پدرش هر گز دوری فرزندش را نخواست، یعنی عبدالرحمن را تحمل کرده نمیتوانست از ایشرو نمیخواست فرزندش زندگی آرام، بی دغدغه و خود را ترک بگوید و به جبهه اعزام گردد. او عقیده داشت که مبارزه و جنگیدن کار پاتر کیده هاست و فرزندان اعزه فقط باید درس بخوانند و حکومت کنند.

اما، عبدالرحمن، عشق و علاقه دیرینه به تاریخ داشت. او از خلال درسهای تاریخ به این نتیجه رسیده بود که مبارزه بخاطر وطن، بخاطر آزادی و بخاطر حقیقت انسان را با جاودانگی، پیوند میدهد از ینرو به داستان های مبارزات پدران خود سخت دلچسپی نشان میداد. او از استاد خود میخواست تا برایش، داستانهای سلحشوری و حماسی را از خلال حوادث تاریخی باز گوید. روح قهرمانی و ما جرا جویی در رگ و خون جوان عجبین گشته بود هر واقعه و هر ماجرای را که می شنید خود ش را در قالب آن می یافت و بدینوسیله عطش ما جرا جویی و مبارزه طلبی خود را تسکین می بخشید.

در او اخر سال ۱۲۹۷ مکتب حبیبیه به قصر شبرآرا که یک محصل تاریخی بود انتقال

آزادی که ابومسلم با همه مجادلات خود، با همه تدابیری که سنجید نتوانست بسر رساند

سرا نجام آرزویش را با استاد فاش ساخت و رنج درون خود را بروی آشکار نمود استاد به مصلحت وقت او را نصیحت کرد اما چون بیقراری و هیجان شاگردش را دید قول داد که راهی بیاید تا اوازه این افتخارات بی نصیب نماند. چند روز بعد استاد عبدالرحمن را نزد خود خواست و وقتی دانست شور و هیجان شاگرد وی چندین برابر شده است پیشنهاد جالبی برای اوارانه نمود.

عصر روز پنجشنبه اواسط ماه نور ۱۲۵۸ شمسی مردم «توکی» دیدند که جوان طالب علمی در حالیکه لنگی بسر و چپلی پشای داشت جهت نماز به مسجد داخل شد. این جوان که چند کتاب فقهی درین، قدیقه خود پیچیده بود بعد از نماز عصر نزد ملای مسجد رفت و پس از آنکه از غربت خود صحبت نمود خواهش کرد اجازه بدهد شب رادر مسجد بگذراند.

با آنکه مردم آن منطقه در آن روزها سخت گرفتار محاربه بودند، باز هم هرگز نماز خود را ترک نمیکردند. ملای مسجد که طالب سابق را رخصت کرده بود بعلت گرفتاری های ارشادی مردم، به همکاری دیدنی احتیاج داشت توجیش را جلب کرد. پس از آنکه مدتی با طالب جدید گفتگو نمود عاقبت پس از ادای نماز شام راضی شد تا طالب نزد او بماند طالب جوان که کسی جز عبدالرحمن نبود با خوشحالی در حالیکه سر از پانمی ساخت این موقعیت را بفال نیک گرفت و در دل از خدای خود سپاسگذاری کرد.

عبدالرحمن با آنکه در حواشی خطوط جبهه قرار داشت سعی میکرد هر طور شده خودش را داخل محاربه بسازد، روزها میکوشید تا اوضاع قومی و وضعیت محاربه را مطالعه کند. عصرها برای جمع آوری نان «وجبه» به خانه و قلعه های دور و نزدیک میرفت و هم متر صد بود تا مسایل مربوط محاربه را ارزیابی کند. هر چند با این حال در صفت مبارزین قرار نداشت ولی باز خوش بود که بجای نشستن زیر سایه درخت های قصر شهر آراء بکمال استادش رنج سفر را بر خود گوارا ساخته و از نزدیک شاهد مبارزات برادران هموطن خود در برابر بیگانگان متجاوز می باشد.

روزهای پیهم میگذاشتند. یک هفته وضع بدین منوال گذشت اخبار پیشرفت جنگ را بادلجسی از زبان نماز گزاران می شنید. او بخبرهای تازه جنگ روز به روز فکر میکرد... دیروز چند نفر از افسراد مسعود منصبداران فرنگی خود را گشتند و بقوای افغانی پیوستند.

همه اینها نویدهای بود که خبر پیشرفت افغانها را میداد و امید فتح را لعله به لعله

دردلها قوی تر میساخت او هنوز شصتین صدای ملا امام مسجد را بخاطر داشت که در جرگه قومی گفته بود:

«جنگ بخاطر آزادی وطن فرض است و هرکس میتواند بهر قسمیکه ممکن باشد در راه نجات وطن از دست دشمنان تلاش نماید.» آنکه اسلحه بدست میگرفت، دیگر بکه آذوقه برای قوای خود میرساند و سومی که راه قلعه واستحکامات دشمن را نشان میدهد.

هر کدام درین جهاد مقدس و ملی سهم میگرفتند و از ثواب و اجر مزید آن بر خوردار میشوند. لحظه ی بعد عبدالرحمن برای جمع آوری نان «وجبه» به قلعه نزدیک شد پیره داران از ورود او جلو گیری نکردند چون میدانستند که طالب جوان فقط برای جمع آوری نان، وجبه بانجام یادوگمان نمیرفت خیال دیگری داشته باشد.

طالب جوان به قلعه درآمد در حالیکه با خود دعا میخواند بدر وازه یک خانه نزدیک شد. صاحبخانه برایش کمی نان فرستاد. بهین ترتیب دوسه خانه را گشت. نزدیک غروب در یک خانه همینکه دروازه گشوده شد ناگهان دختر قد بلند و زیبایی که تکه نان در دست داشت در آستانه ی در توجه او را بغود جلب نمود. دختر هم از دیدن جوان خوش سیمای بیگانه بغود لرزید. هر دو پیهم نگریستند. نگاه هابیم گره خورد و دو جوان نا آشنا با همه خود داری بی اختیار بروی هم لیخن زدند.

عبدالرحمن سکوت را شکستاد و گفت: در خانه ی شما کسی نبود که تودختر خوب برای من نان آوردی؟ دختر با لجه غلیظ محلی خود جواب داد:

آخر پدرم و برادرانم امروز پیره استند و من و مادرم در خانه تنها نیم.

جرگه ی در عقب دیدگان جوان در خشیند بالحن هیجان آوری پرسید:

پیره؟ کجا پیره میگنند؟ دختر کمی خواست حرفی بزند صدای مادرش را شنید:

«جنته! بیا که برادر کت گریان میگنند.» و دختر هم شتابزده رفت.

عبدالرحمن آنشب را تا صبح ازین پهلوی بان پهلوی غلتید حالا علاوه بر محاربه چیز دیگری او را بغود مشغول میساخت و آن چهره جذاب و سیمای دلپذیر دختر که قلعه بود و فردا قبل از همه به بهانه ی نان ملا بسوی قلعه شتافت و خیلی زود دروازه مطلوب را یافت. همینکه صدایش بلند شد. دختر زیبا در حالیکه نانی در دستش بود نزدیکش آمد و پسر جوان خجالت زده گفت:

«نمیدانم چرا دلم خواست بخاطر وجبه اینجا

بیایم؟

جنته نگاه آشنایی با او افکند و چیزی نگفت طالب دوباره پرسید:

«باز هم مثلیکه کنی خانه نیست؟ دختر جواب داد:

«برادرم گلاب خانه است اما پدر و دو برادرم هنوز سر پیره استند.» و او باز پرسید:

«چرا اینقدر پیره ی دور دراز... خیریت است؟»

دختر بی اختیار آهی کشید و گفت:

«بلی دوسه شبانه روز است که خواب و قرار در خانه ای مانیم نمیدانم در آن خانه چه گنج پر قیمتی پنهان کرده اند که شب و روز باید پدر و برادرهایم از آن حفاظت کنند؟ عبدالرحمن کمی تأمل کرد و نشانی خانه پرسید. دختر هم بی آنکه بداند چرا باید بگوید؟ نشانی خانه را با قلعه باو داد.

\*\*\*

شب تاریکی بود. سکوت همه جا را فرا گرفته بود. در همین حال چند نفر به آرامی و آهستگی از دیوار قلعه بالا رفتند. جوان که پیشاپیش آنان در حرکت بود نگاهی از پشت دیوار بخانه انداخت و در تاریکی خانه ی مورد نظر ریافت. صدای قدمهای پیره داران در دل شب هر لحظه دلهای مهاجمین را تکان داد. تر میساخته آن جوان که جز عبدالرحمن کسی نبود باتلاشی فراوان توانست همراهانش را تا نزدیک خانه ببرد. آنها تصمیم داشتند که محتویات اتاق را که جز مهمات و اسلحه چیزی نبود بدست آورند. پس باز حمت طاقت فرسا، از عقب خودشانرا پیام خانه کشانیدند و به شکافتن سقف آغاز کردند.

هنوز سیدی سحر بر تاریکی شب غلبه نیافته بود که قسمت زیاد جبه خانه را بیرون قلعه رسانیدند. در همین وقت ناگهان یکی از پیره داران چند سیاهی را بالای بام دید. نزدیک آمد و بالای آنان صدا کرد. در یک لحظه سایر محافظین خطر را حس نمودند. صدای غالمغال و بگریگری همراه با فیرهای بی در پی همه را متوحش گردانید. جوانانیکه برای بدست آوردن مهمات و اسلحه اعزام شده بودند برای دفاع پشت بام سنگر گرفتند. عبدالرحمن پسر عت از راه دیوار گریخت تا از قرارگاه قلعه امدادی را خبر نماید. نیم ساعت بعد فدائیان به قلعه هجوم آوردند.

محافظین ابتدا مقاومت نمودند. ولی سرانجام وقتی فهمیدند، چه خانه و اسلحه تخلیه شده تسلیم شدند. چند نفر کشته و زخمی اینطرف و آن طرف افتاده بودند. نظریه هدایت قوماندان زخمی بابه مراکز صحنه انتقال یافتند تا مداوی شوند.

و فیکه آفتاب بوسه آسمان نزدیک میشد

مرد

عبدالرحمن بادوسه نفر از فدائیان قومی بقلعه میراخان رفتند. وقتی انجار سید که جنته بالای جنازه ها افتاده و گریان میکرد عبدالرحمن فهمید که در جمله مقتولین پدر و دو برادر دختر نیز شامل هستند. کمی نزدیک تر رفت و دختر را بنام صدا کرد دختر تکاهی بی رقی باو افکند و با لحن دردناکی گفت:

«تو که اینها را بکشتن دادی باز چرا به تماشا آمدی؟ پرو، از اینجا برو... و او میخواست چیزی بگوید اما مردی که همراهش بود مانعش شد...»

چند روز بعد متارکه بر قرار شد. دشمن زانو درآمد و شرایط مذاکره را پذیرفت.

در جشن باشکوهی که از طرف مبارزان قومی بافتخار قوماندان قوای افغانی و عساکر اعزامی برپا شده بود عبدالرحمن نیز بجهت یکسک غازی مورد تجلیل قرار گرفت. ملا امام مسجد که بخوبی عبدالرحمن را شناخته بود و نسبت باو محبت عمیقی در دل حس مینمود او را بهر دم معرفی کرد. مردم هم وقتی دانستند که جوان محصل بخاطر سهم گیری در پیکار استقلال چه مشکلاتی را تحمل کرده است تحسینش نمودند. ملا امام مسجد که نظرقوم را نسبت به عبدالرحمن جلب کرده بود راز خاطر خواهی و شیفتگی بین او و جنته دختر پیر قوم را برملا ساخت و از مردم خواست تا اجازه بدهند اندو جوان پیمان زنا شوهری به بندند خانواده که در چنان شرایطی مخالفت کرده نمیتوانستند بدین وصلت رضایت دادند. وقتی این خبر را بدختر رسانید ندبی اختیار به گریه افتاده هیچکس نفهمید که ایمن گریه از روی شادی و سرور بود یا از تأثر مرگ پدر و برادرها...

قوای پیروزمند و قهرمان افغانی فاتحانه در میان استقبال گرم و پر حرارت مردم به مرکز بر گشتند قصه فداکاری و رشادت عبدالرحمن یکبار رسید. هنگامیکه پدر او که دیگر بفرزندش فخر میکرد با استقبال او شتافت با تعجب چشمش به دختر زیبا و رعنا افتاد که در کنار پسرش سوار بر اسب حرکت مینمود و جقدر متعجب شد وقتی فهمید که دختر زیبا عروسی است.

جنته هم که مرگ پدر و برادران را از یاد برده بود بشوهرش مینازید و ازینکه میدید همه او را بمنوان یک قهرمان می شناسند احساس غرور و مباهات میکرد. مباحاتیکه همه در آن سهم داشتند و این ماجرا برای همیشه در سینه ها و دلبها جاودان ماند و نسلهای حق شناس دهان بدعان آنرا برای اخلاف خود نقل خواهند کرد.



دوتن از شکارچی های اسکیمو با سگهای شکاری و لوازم شکار شان در دماغه چوکو تسکی

از نشرات آ. پی. ان

## باشهری در آخر دنیا و باشندگان آن آشنا شوید

بیش از ده هزار کیلو متر فاصله و یاد منطقه مسکو را از انا دیر مرگزاداری منطقه مستقل چوکچی جدا میسازد. برای یک مسکوی انا در شهر کوچکیست در آخر دنیا، مگر برای باشندگان آن پایتخت یک شبه جزیره بزرگ که نام آن یعنی چوکو تکا «پر از گوزن شما لی» معنی میدهد میباشد.

طوریکه قبول شده ثروت فعلی چوکو تکا تنها و تنها گوزن شمالی نبود بلکه ذخایر سرشار فلزات غیر آهنی و سنگ ذغال نیز در این منطقه موجود بوده، اولین ستیشن انرژی هستوی همراه با دایره قطبی در اینجا احداث گردیده، همچنان در اینجا شکار حیوانات دریایی و ماهیگیری به سطح عالی تر خود انکشاف یافته است.

طوریکه نویسنده این گزارش می نویسد:

برایم در اداره یک روزنامه محلی گفته شد:

«اگر میخواهی از یک جای براستی شما لی (بدون راه) دیدن نمای پس به نوفوی چا پلینو برو براستی که اخیر دنیا است...»

ژوتون



در مواقع برفباری های شدیدیکه حتی بعضی منازل هم زیر برف میشوند (بوران) بهترین وسیله نقلیه برای حمل و نقل میباشد.

همان بود که ذریعه طیاره از انادیر به چا بلینو «جایی در کنار دماغه چو کو تسکی» پروا نمودیم بعد از ورود به آنجا سوار وسیله نقلیه مخصوص محلی که دارای یک انجین قوی بود و میتوانست به آسانی روی یخک و برف حرکت کنند شده و عازم منطقه که قصد رفتن آنرا داشتیم شدیم اینرا هم باید گفت که یک روز قبل از رسیدن ما به آنجا یک طوفان شدید در آنجا رخ داده بود.

بعد از سپری نمودن سه روز در آنجا در یافتیم که مردمان عادی و غیر عادی دوشا دوش و در کنار هم در آنجا زیست میکنند. اگر بطور نمونه کسب و کار هر یک از ساکنین آنرا ببینیم این حقیقت واضحاً به اثبات میرسد و اسیلی سلیفو ختیگا که شکارچی رو باه قطبی، نیکو لای افکین محقق، اند سیدور نکو معلم، انا کونیخ چر مگر و واسیلی پایکو نیزه باز میباشد.

منطقه مزبور از نظر تعداد حرفه های مروجه در خود و همچنین از نظر تعداد مردمان نیکه دارای تحصیلات عالی و تخصصی اند از سایر شهرهای بزرگ و پیشرفته بیشتری جسته است.

گرچه لو فوی چا بلینو فقط سه نفر سکنه دارد مگر با آنهم یک شفاخانه یی که در آن یک داکتر یک معاون داکتر و یک نرس ورزیده و مجرب مصروف کار اند، یک آموزشگاه شبانه روزی با دوازده معلم یک ستیشن هوا شناسی که در آن یک نفر انجینیر و یک نفر تکنیشن مصروف کار اند یک دستگاه مخصوص تولید البسه جرمی میباشد گرچه بسیاری باشندگان منطقه مسکونی مذکور را اسکمو ها تشکیل میدهند. مگر جو کچی ها، روسی ها و اوکراینی ها هم در آن زندگی میکنند.

این موضوع بیا نگر این حقیقت است که هر یک از مناطق مسکونی اتحاد جماهیر شوروی حتی اگر در آخر دنیا هم موقعیت دارد چند ملیتی است.

ماریاتر کینتو رئیس قصبه مذکور که خودش اسکمو و شوهرش از قبیله «جو کچی» و یک شکارچی

و در یور وسیله نقلیه مخصوص منطقه خود است گفت:

«از جمله هر سه جوره زو جین منطقه ما یکی شان به ملیت های مختلف تعلق دارد و همچنین می گوید که: «حیات امروزی ما که در آن حرفه های جدید و تحصیلات عالی یک جو کچی و یا یک اسکمو که چنین عادی مینماید محصول تلاشهای خستگی ناپذیر مردم شوروی در قطب شمال میباشد. باید گفت که سکنه منطقه مانند تما می باشندگان جمهوریت شان اینجا همین ساگرد جمهوریت شان را با سرور و شادمانی زاید الوصفی جشن گرفتند در ماه دسمبر سال گذشته همین بود که ——— فرصت بخشید تا نظری به عقب بیفکنم.

داشتن حق تاسیس حوزه ها، قلمرو ها و مناطق مستقل ملی در دهه سی ام وظایف سنگینی را در زمینه بمیان آوردن اصلاحات در شرایط زیست مردم مان شما لی بر دوش دولت شور اها گذاشت و همان بود که مراکز صحنی در گوشه و کنار مناطق شما لاسی تاسیس، مکاتب افتتاح و دولت تلاشهای خستگی ناپذیری را در جهت تدارک زمینه های تعلیم و تربیه بهتر اطفال انجام داد. مراکز جمعی سرخ (چم یک نوع خانه مسکونی ملی اسکمو هاست.) جهت محو کامل یسواد در میان بزرگسالان در همه جا پدیدار گشت که در آنجا معلمین بر علاوه القبا روش نوین روابط میان مردم را که در تحت آن هیچ نوع استثمار فردی یا جمعی، نادر و دارا بالاخره هیچ گونه تبعیض و جود ندارد و یکنفر از هر ملیتی که باشد مانند هر یک از افراد جامعه اش فردی از جامعه خود است نه کسی از کسی برتری دارد نه کسی بر او برتری دارد برای مردم ما می آموختند. ما اسکمو ها یکی از خورده ترین ملیت های شما لی هستیم (زیرا در حدود یکپنجاه و سیصد نفر در اتحاد جماهیر شوروی و فقط در حدود پنجاه هزار نفر در سراسر جهان هستیم

از سال ۱۸۲۸ تا سال ۱۹۱۷ در تعداد ملیت های ساکن در شمال و سایر یا یک سوم کا هشت عمل آمده بود. حد وسط توقع حیات اسکمو ها میان بیست و پنج تاسی سالگی بود. ما مردم سلخورد نداشتیم زیرا آنها برای مردم در جلگه های بی درخت و یخندان رها گردیده بودند که امروز بیش از بیست نفر سکنه ساحه مذکور معاش تقاعدی میگیرند و اسیلی سیفو ختیگا که که شخصیت و هشت

سال عمر دارد هنوز هم دارای انرژی کافی برای کار کردن بوده و به علاقمندی خاص به شکار میرود وی در اخیر صحبتش گفت: باید گفت که حال ما نه تنها میخا نیکها و هنرمندان داکترها معلمین داریم بلکه همچنان مردم عقاید و رسوم خود را نیز با خود داریم که اینهمه از برکت تاسیس دولت شوراهاست که حیات یک ملیت را بصورت کلی مانند کلیه ملیت های ساکن در اتحاد شوروی تمدید نمود.

بقیه صفحه ۱۵

## کنگره جهانی زنان...

جواب مقنع به این سوال که سرنوشت و آینده تمامی باشندگان سیاره ها بدان مربوط میباشد می کوشند.

قابل یادآوری مینماید که ابتکار صلح اتحاد شوروی که توسط لیونید ایلیچ بریزنف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونسست و صدر هیات رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سونیا لستی به بیست و ششمین کنگره حزب کمونسست آن کشور ارایه گردید مورد تایید و قبول زنان سراسر جهان قرار گرفته است زیرا ابتکارات مذکور واقعی و

قابل تطبیق بوده و حتمی است که با تطبیق آن کلیه تشنگات موجود بین المللی و منطقوی همراه با احتمالات وقوع جنگهای تباها کن در اروپا، حوزه خلیج فارس شرقیانه و شرقی دور و حوزه بحر هند رخت مینندد. این یک حقیقت میرهن است که کنگره جهانی برای زنان در براگ قدم دیگری در جهت تقویت نهضت بزرگ جهانی برای صلح و خلع سلاح خواهد بود. این کنگره زنان را در مبارزات شان علیه جنگ و زورگویی، برای استقلال ملی و کسب حقوق و آزادیهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تحرک نمود و یکپارچه تر خواهد نمود.



شمس الدین ظریف صدیقی

به مناسبت دهه تحقیق در باره امیر علی شیر نوایی و عصر وی

## امیر علی شیر نوایی بزرگمرد دانش و ادب

امیر علی شیر نوایی بزرگمرد دانش و ادب در تاریخ طوایف زندگی بشر، صفحات زیادی به تلاش و کوشش های بیشتر اختصاص یافته است. ایشان، این کوششگران و پویندگان همان هائی اند که در آفرینش تاریخ و جاودان ساختن حماسه های انسان بخاطر ایجاد مدنیت ها گسترش روابط بشری توده ها و شکوفائی فرهنگ ها نقش بسزا و قاطع داشته اند جای پای چنین افرادی در عصر دوره و عصر مدنیت پدیدار است افرا دیسکه بخاطر ایجاد مدنیت ها گسترش روابط سازندگی و پویایی جامعه خود داشته اند بر صدر جامعه قرار گرفتند و با افکار و اندیشه های شان با عملکرد و کارنامه های شان جز افتخارات مردم و جهان خود گردیده اند.

مادرش های زیادی از تاریخ فرا گرفته ایم درس های بیشتری را فرا خواهیم گرفت تا بدنیال آثاریکه باعث آفرینش افتخارات و حماسه

های شکوه آفرین در عرصه های فرهنگ، ادب و دانش شده اند. راه واقعی بر امر و هدایت را بهیث عضو مفیدی از یک جامعه پر تحرک و یک گروه اجتماعی پیونده بجویم در جمله شخصیت های والای که باید مورد تجلیل و ستایش نسل های حق شناس ما قرار بگیرد، یکی هم امیر نظام الدین علی شیر نوایی وزیر دانشمند انسان دوست و فرهنگ است. امیر علی شیر نوایی در روز کاری که عدالت طبقاتی بر جامعه حاکم بود در ساختمان و ایجاد یک مدنیت پیشرفته و فرهنگ پر بار انسانی عصر خود فعالانه سهم گرفت. با توده های وسیع انسان زحمتکش زمان خود رابطه پیدا کرد و بخاطر سالیان تلاش و کوشش ارزنده بر همه مشکلات پیروز گردید. او در هرات، درنیشا پور، در سمرقند و در نیشیب و فراز های مختلف زندگی از تحصیل و از آموختن لحظه آرام نیاسود. زنجبازد و به رهنمایی چراغ بر نور استعداد

شکوه مند وطن ما گردید. پسرش شاه رخ مرزا (۱) توانست بر زخم دل های خراسانیان مرهمی بگذارد. باز ماندگان تصور خود پاسدار فرهنگ مشعشع کشور عزیز ما گردیدند و برای تربیت خرابی ها، احیای فرهنگ و دانش و تاسیس یک مدنیت پرما و سرانجام ازین بردن بدیختی و ایجاد یک جامعه شکوفان کوشیدند.

سلطان حسین میرزا تاو آخر ترن نهم این پنداری و حراست ادب و فرهنگ را از اسلاف خود میراث برد و با همکاران (مردان و زنان آن سر زمین) این مهم را به بهترین وجهی انجام داد. مردان و زنانی که بهیث پیشاهنگان ادب و فرهنگ توانستند شمع های کم نور ادب و فرهنگ را به شعله های فروزانی تبدیل کنند و بر توان رادردل قرن ها جاودان، نورانی و فرزندان نگه دارند.

سلطان حسین میرزای بایقرا نواسه تیمور از فرمانروایان نامی وطن عزیز مادر ترن نهم هجری است. این رهبر مدنیت تیموری مدت سی و هشت سال در هرات فرمان راند. وزیر وی چون امیر علی شیر نوایی و دانشمندی چون مولانا جامی مشاور و راهنمای او بودند. هرات در عصر او بعنوان مرکز فرهنگ خراسان ابراز عویت مجدد کرد و در خشا نترین و فروزان ترین دوره تاریخی خود را از لحاظ فرهنگ و ادب و دانش و هنر پیمود. نام خراسان بزرگ، نام شکوه و جلال عصر مدنیت تیموری همراه با عظمت، سر بلندی و افتخارات انسانی افغانستان کهن توأم با فرهنگ شکوه مند هرات یادگار فراموش نشدنی از همین دوره است. بایقرا پس از خدمات پر ارزش و ثمر بخش در خدمت مردم، در سال (۹۱۱ ه ق) در هرات چشم از جهان بست. از خصوصیات عمده و ویژگی های اساسی این دوره، پایان بخشیدن به سبک های ادبی اشرافی و نیمه اشرافی گذشته است. این مکتب های ادبی که دیگر جوابگوی نیاز مندیه های ادبی و فرهنگی مدنیت تیموری نبودند درد و ران سلطان حسین بایقرا به ویژه سعی و تلاش که امیر علی شیر نوایی در تربیت شعراء، دانشمندان و فرهنگیان و ارتقای مقام شعری، هنری و فرهنگی از خود تبارز داد جای خود را به مکتبی خالی کرد که روش مستقل رادر تاریخ ادب و فرهنگ سرزمین ما بوجود آورد و نام مکتب وقوع را گهائی نمود. همین مکتب در واقع سر آغاز و راه گشای مکتب هنری گردید.

پس از آنکه ویژه گی شرایط فرهنگی رادرین عصر مورد بحث قرار دهیم. شرحی از دوره بر تمر زندگانی امیر علی شیر را بخاطر می آوریم. نظام الدین علی شیر نوایی فرزند کجکچیه بهادر از شخصیت های دوره سلطان ابو سعید میرزا در هرات بود. علی شیر در هفدهم رمضان سال ۸۴۴ هجری

و حقایق دانش را شناخته اند و توانسته اند که ممکن را از ناممکن باز شناسند آنان کسانی اند که میتوانند ملت را برآه نیکبختی رهبری کنند و درین راه با او همگام شوند، او در رساله وقفیه خود از مبارزات خود بغاطر مردم بغاطر گشتن آتش ظلم و بی عدالتی به صراحت یاد میکند که باید در آن باره در جای دیگر به تفصیل صحبت کرد.

در نتیجه از آنچه گفتیم برمی آید که امیر علیشیر نوایی در شرایطی که مادر ساختمان یک جامعه انقلابی و مترقی و شکوفایی فرهنگ مترقی و پر غنای خوشی مجدانه میگویشیم شایسته تجلیل و بزرگداشت است افکار کار نامه ها و عملکرد هایش میتواند سرمشق بزرگی برای جوانان ما برای سازندگان جامعه نوین بشود باشد در باره او درباره محیط فرهنگی و شخصیت سیاسی و اجتماعی و ادبی و فرهنگی او و سهم او در ساختمان جامعه مرفه و مدنیت در خشان تیموری هر چه بنویسیم کم است و یقینا دانش پژوهان و عالمان و محققان درین زمینه دست اند کارند که به نوبه خود در معرض مطالعه هموطنان و تشنگان ادب و فرهنگ خواهند گذاشت.

زنده جاوید ماند آنکه نکو نام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام راه.

#### پاورقی :

(۱) - شاعر مرزا پسر تیمور در ۷۶۹ هجری قمری متولد شد در ۸۰۷ هجری قمری به فرمانروایی رسید. هرات را مرکز اداره خود قرار داد و به اعمار مجدد سر زمین وسیع خراسان پرداخت. همسرش گوهرشاد بیگم در اشاعه دانش، گسترش ادب و هنر و پر بار ساختن فرهنگ کوشش فراوان کرد. مدرسه ها و کانون های علمی و فرهنگی ساخت تولید توسعه یافت رشد اقتصاد متوازن به توده های زحمتکش امکان داد تا در اعمار جامعه نوین نقش فعالی بگیرند. شهر هرات مرکز تجارتی چین و اروپا گردید. کاروان های فارس به هند و از هند و پس از راه هرات به مراکز مهم اقتصادی جهان رهسپار میگرددند.

مینار ها مصلی هرات از یادگارهای معروف آن دوره است شاعرش پس از (۴۳) سال فرمانروایی بر لمر در اوج نیکامی در سال (۸۵۰) هجری قمری در هرات وفات یافت.

میشود که سلطان حسین میرزای بایقرا در آن مرکز بر مسند فرما نروایی متمکن و گردد اگر داو جماعتی کثیر از شاهزادگان جوان و امرای جفائایی صاحب طبل و علم و وزراء و رجال و علما و دانشمندان صاحب قلم جمع شده اند که در مصاحبات و مکاتبات و مجالس سازو سرور انواع لطایف شعری را بکار می بردند. در آن میان امیر نظام الدین علیشیر نوایی مانند آفتاب که مرکز نظام شمس است نمایان است.

و صد ها کوکب فروزان از شاعر و نویسنده و متکلم و معنایی و نقاش و مذهب و موسفیدان در هر طرف آن مرکز دانش و ادب در سیر و حرکت بوده اند در برابر آن دربار باشکوه دستگاه صوفیه با صوامع و خانقاه ها و لنگرها مرکز بزرگان و مشایخ نقش بندیده و غیر آنست که همه کعبه طایفان و مقصد سالکان و ادی طریقت میسر بوده و از اطراف بلاد در آن شهر شهر ازدحام میکرده اند و لطایف عرفانی را که در قالب بیان و معانی در می آوردند در حضور شیخ عرضه میکردند. (مقدمه مجالس النقایس ص ۵) بقلم علی- اصغر حکمت

مهمترین کار های خیریه و با ارزش مادی او بنای نمک دان گازرگاه، ترمیم مسجد جامع هرات و اعمار مزار شیخ فریدالدین عطار در نیشابور میباشد.

آثار مستقیم نوایی زاهد ادب و فرهنگ تاسی و یک اثر شمرده اند. از لابلای افکار و عقاید امیر علی شیر در زمینه سیاسی و اجتماعی برمی آید که او یک شخصیت مدیر انسان دوست و طر فدار توده های مردم بوده است. بنای عتاید او برین استوار است که کار های مهم و هو تر که بتواند عدالت را پایدار سازد و ترقی ملت را تامین نماید و به انسانیت مجال دهد به پیش قدم بردارند باید بدست دانشمندان سپرده شود زیرا تنها همین گروه هستند که میتوانند میان نتایج دانش با همه اختلاف هایش و میان احتیاجات مردم و توانایی و استعداد شان برای ظهور و قدم گذاشتن در راه ترقی، هماهنگی بر قرار سازند. به عقیده ما دانشمندان از تجارب ملت های پیشین با خبر اند

بودند، بطور مختصر تعداد بناهای خیریه و عام المنفعه علی شیر را بیشتر از دوازده هزار شمرده اند در پهلوی بناهای مادی بناهای مصنوعی اش نیز مورد تحسین قرار گرفته است خود شاعر بسزگی بوده و بیشتر از شش هزار بیت دری سروده است.

امیر علی شیر نوایی در عرصه علم - دانش و فرهنگ فقط یک شاعر نیست بلکه از این لحاظ دارای رتبه بلندی بوده که بهترین حامی علم و ادب و بزرگترین پاسدار فرهنگ بشمار میرفته است.

این مقام والا تنها بزرگان دری حایز نگردیده بلکه در زبان ترکی نیز موفق بی ماندی را احراز فرموده است. نوایی در طی حیات ادبی خود بیشتر از سی اثر را نوشته و سروده است.

امیر علی شیر نوایی با همه طبقات جامعه رابطه داشته از زحمتکشان بشمول کارگران کسبه کاران و پیشه وران گرفته تا ادبا، مؤرخان مفکران - انشا پردازان - شاعران و ... وضع فرهنگ و ادب به همت و تلاش نوایی در موقف ممتازی قرار داشته است. صد ها شاعر و دانشمند که هر کدام در ابداع آثار و نوآوری ادبی، هنری و فرهنگی سخت در تلاش بوده اند گرد آمده بودند تا کاروان فرهنگ و ادب را بسوی اوج و درخشش کمال رهبری نمایند. درین دوره شعر با همه شکل طبیعت گرایی با محتوای انسانی خود در خدمت مردم و اکثریت جامعه بکار افتاد و از حالت اختصاصی و برج عاجی خود بیرون آمد تا جاییکه ده ها شاعر پیشه ورو مردمی چون خیدر گلو چه حیدر علی خراس و مقصود و غیره بظهور رسیدند و در قطار پاسداران فرهنگ و ادب در آمدند. اینان نه صدر نشین بودند و نه مدرسه دیده. اما احساس شان و اندیشه های شان مالا مال از محتوای انسانی بود.

در مقدمه مجالس النقایس که توسط فخری هروی شاعر و نویسنده بزرگ قرن دهم کشور ماز دربار هند ترجمه شده محیط فرهنگی و ادبی علیشیر نوایی چنین توصیف گردیده است:

در نظر خواننده مجالس النقایس، در باره هرات با کمال جلال و شکوه خود مجسم

قمری برابر با نهم فبروری سال ۱۴۴۱ میلادی در هرات متولد گردیده است او در سال ۸۶۰ هجری قمری با پدرش مجبور به مسافرت از هرات بسوی عراق شد.

در سال ۸۶۱ هجری قمری وفات پدر تحت حمایت و تربیت میرزا بوالقاسم بابر قرار داشت.

در همین دوره با سلطان حسین بایقرا، همدرس و رفیق شد و این دوستی تا روز های اخیر حیات آندو ادامه داشت. امیر علی شیر تاسال (۸۷۳ هجری) نخست در مشهد و بعد در سمرقند مصروف آموختن بوده علی شیر نوایی در سال ۸۷۳ هجری قمری در حضور سلطان حسین میرزا بکار دولتی پرداخت. در سال ۸۹۱ هجری قمری به فرمانروایی استر آباد مقرر گردید. امیر علی شیر نوایی در شعبان ۸۷۶ هجری قمری مقام امارت و وزارت یافت.

نوایی در (۱۲) جمادی الثانی ۹۰۶ هجری قمری برابر با ۳ جنوری ۱۵۰۱ میلادی وفات و در هرات در جوار مصلی بغاک سپرده شد. در باره عادات و خصایل او گفته اند: «طبیعت امیر بی نهایت حلیم رفت قلب و شفقت در خیرش مخیر و خاکساری و تواضع زیور - کمال او صاف حسنه او بوده. با این حال رتبه بزرگ و منزلت عالی با اشخاص زیر دست خود به انتهای شرافت و اخلاق نیکو سلوک میوزید سخاوت و دست کشاده خاصه نظری او بود و ازین سخاوت او بود که خراسان مصیب علم و فضل گردید و از طفیل وجود او تمام اهل علم و فضل با یک فراحت و اطمینان خاطر سرگرم شغل خویش بودند. (امیر علی شیر نوایی (فانی) ۱۳۴۶ - کابل ص ۱۴-۱۵) امیر علی- شیر نوایی با ده ها شاعر فرهنگی و دانشمند روابط حسنه داشته و صمیمی ترین مصاحب او مولانا عبدالرحمن جامی دانشمند شاعر و شخصیت ادبی ممتاز آن عصر بود. او بیشتر از نوزده مسجد بزرگ را تعمیر نمود و فعال ساخت علاوفا (۱۵) خانقاه (۵۲) رباط (۱۹) حوض (۱۶) پل و (۹) حمام ساخت خانقاه های او همه مراکز آموزش علمی، ادبی و فرهنگی بشمار میرفتند.

او مصروف شخصی یک شفاخانه مجب و بزرگ در کنار جوی انجیل اعمار کرد که در آن طبیبان حاذق عصر به تدوی و معالجه مریضان مصروف

# د خپلواکۍ او آزادۍ ذکر په پښتو

## لنډیو او شعر کی

پښتنی پیغلې تل به دی خپله  
خوښی او خوشحالی څرگندوی چی  
خوانان او څلمیان د وطن په ننګ یا  
خو جنگ وکړی او یا خو خپل سر  
ونه ورکړی . زمونږ معاصر تاریخ  
شاهدی ورکوی چی افغانانو دانګر-  
یزې استعمار سره دری وازه جنگ  
وکړ او انګریز یی دی ته اړکړ چی  
له ګران هیواد څخه په ماتی ووژی.  
لاندی لنډی کی پښتنی پیغلې په دی  
ډیری خوشحاله دی چی افغانی خوا-  
نان دانګریز استعمار سره جنگ  
کوی او هغه د ماتی سره مخامخ  
کوی :-

پښتنی پیغلې خوشحالی کا  
چی څلمیان کاندی د انګریز سره  
جنگو نه .

خو چی افغانستان وی نو د میوند  
نوم به اړو مرو ژوندی وی څکه چی  
په میوند کی زمونږد خپلوا کی شمله  
یو څل بیا نیغه شویده او هر افغان  
په میوند ویای کوی او هم د میوند په  
اتلانو او شهیدانو هم ویای کوی. د  
یو افغان یوه غټه آرزو دا ده چی  
سر یی له وطن څخه قربان شی اودی  
د میوند د اتلو شهیدانو په شان  
حساب شی او د هغو په شان ویای د  
ده په برخه هم شی لکه چی وایی :-  
سرمی دی جارتړ خپل وطن شمی  
چی دمیوند په شهیدانو حساب شه  
د استعمار پر ضد مبارزو کی ښه  
تل دخپلو وروڼو سره اوږه په اوږه  
مبارزی کړیدی او د غیرت چیغه یی  
پورته کړیده تاسو څه فکر کوی چی  
یوی لنډی د میوند په سره دښته کی  
دپښتنو ستړی او ستو ماته عسکرو  
باندی څو مړه تاثیر کړیدی. حتی  
که ووايو چی د میدان گټل او تاریخی  
و یای د قهرمانی ماللی به نصیب دی  
مبالغه به نه وی کله چی یی غږ پور  
ته کړی .

که په میوند کی شهید نه شوی  
خدا ییو لالیه یی ننګی ته دی  
ساتینه  
موږ هیڅکله نه شو کوی چی د  
ماللی او د دروورڅو ناوی تور پیکي  
او غازی ادی نو مونه د میوند او  
سپین بو لد ک په غزاګانو کی او یا  
په روښانی مبارزو کی د بی بی الایی  
او په هرات کی د سپینی نوم دمتجاوزه  
او استعماری قوتو نو په مبارزو کی  
هیر کړو راڅی چی به لاند نیو  
لنډیو کی وگورو :

پاتی په ۵۴ مخکی

لکه ناوی چی خپل میره ته یی لری  
بلکی ددی هم پورته نو کله که چیرته  
دچا ناوی ته په ښه وکتل شی نو  
افغانان یی خواب د سر په ورکو لو  
ورکوی به لاند یی لنډی کی آزادی او  
خپلواکی د ناوی سره تشبیه شویده  
او ددی ناوی په مینه کی څلمیان  
خپل سرونه ور کوی لکه :-

د آزادی په ناوی جنگ دی  
څلمی په مینه کی سرو نه ورکوینه  
دایو منلی شوی واقعیت دی چی  
سندره به روح اړو مرو اثر لری. کله  
چی څوک سندری وایی اوریږدو نکي  
دخوشحالی احساس کوی بالخصوص  
که دا سندری دیوی ښا یسته پیغلې  
ددنګی اوناوړی حنجرې څخه راووزی  
نواوریږدو نکي یو په دوه په احساساتو  
راڅی دلته په لاندی لنډی کی یوه  
پیغله د آزادی سندری وایی چی تر  
خو خوانان د آزادی جنگ ته تیار شی  
لکه په لاندی لنډی کی :-

آزادی سندری وایی  
چی څلمی ملاو تړی جنگ ته تیار  
شینته .

زیار تونه او قبرو نه هرچیر ته  
شته او ډیر دی مگر په ټولو زیار-  
توکی یو، یو خاص نوم او شهرت  
لری چی په دی لپ کی د آزادی د  
د شهید زیارت ته هر څوک درناوی  
کوی په تیره پیغلې او هره پیغله چی  
په دی وپوهیږی چی دا زیارت د آزادی  
د لاری د شهید زیارت دی نو اړو  
مرو ور باندی دگلو گیدی ایزدی په  
لاندی لنډی کی یوه پښتنه پیغله  
خپل مین دی ته تشویق کوی چی د  
آزادی او خپلواکی نه باید څان قر-  
بان کړی چی تر څو هر سهار دده  
زیارت ته پښتنی پیغلې ور شی لکه  
چه وایی :-

د آزادی نه څان قربان کړه  
چی هر سهار نجونی زیارت لره  
در ځینه .

وخت په وخت په مینه مینه د خپل  
ملی او قومی خپلواکی ستاینه او  
یادونه په داسی رنگ کړی چی له  
هغی څخه هر چاته دایه ډاګه معلو-  
میږی چی زمونږ شاعران تل د خپل  
تاریخ ، وطن قوم او خاوری سره مینه  
او اخلاص لری .

نور نو د مقدمی نه تیر یږم  
څکه آزادی خود افغانانو فطرت  
دی ، څکه چی افغانان هر مشکل  
زغملای شی ولی اسارت په هیڅ ډول  
نه منی همدا وجه ده چی افغانان یو  
مثل لری چی وایی : «مال تر سرچار  
سر تر نا موس» افغانانو ته هیواد  
دنامو س حیثیت لری نو څکه دوی  
تر هر شی زیات اهمیت خپلوا کی  
ته ورکوی .

خپلواکی د افغانانو لپاره دومره  
اهمیت لری لکه او به چی د ما هی  
لپاره او هوادتنفس لپاره نو او س  
معلومه شوه چی افغانان دغه قدر  
وړ نعمت ته باید په خپلو سندرو،  
لنډیو ، چار بیتو ، او اشعارو کی  
ځای ورکړی خپله مقدمه دارواښاد  
ملنګ جان په دی بیت پای ته  
رسوم .

پتنګ د بلی شمعی یار دی  
بلبل دگلو څر یدار دی  
دلایلا دوه ستر گی مجنون پیژنی  
د آزادی قیمت پښتون پیژنی  
یوه پښتنه پیغله په دی ویای چی  
ددی مین د آزادی په لار کی مړ شی  
تر څو چی د ده جنازه د آسمان ملکي  
یو سی که څه هم مین په مینی ډیر  
ګران وی مگر د آزادی په لاره کی دا  
ګرا نښت بیا له منځه ځی لکه چی  
وا یی :

د آزادی په لار کی مړ شی  
چی جنازه دی د آسمان ملکي وږینه  
ناوی په خاند باندی ډیره ګرانه  
وی او د هغی په مینه کی حتی سر  
ورکو لو ته هم چمتو وی . آزادی د  
افغانانو لپاره دو مړه ارزښت لری

ددنیا هر قوم او ټولنه د خپل  
تاریخ بابو نه اړوی او د خپل فخر  
شمله پری نیغه تړی د تاریخ په لمن  
کی د پیغلو ، میرمنو ، سپین ږیرو  
او خوانانو د میرانی او همت هر ګام  
او هر قدم چی د وطن د ننګ او نا-  
موس ، ترقی او پر مخنګ لپاره  
اوچت شوی وی د قدر په سترګه  
کتل کیږی او بیرته پاتی وارثان یی  
په قبر گلونه ږدی او خپله ویای نه  
پری کوی . همدغه راز هغه تاریخی  
مبارزی چی دکو قوم د برم او آزادی  
سبب شوی تل د ښځو او نرو په  
ژبو په سندرو کی یادپږی په دی  
هکله خوشحال بابا څه ښه ویلی  
دی :-

گل گټنه ده د تـوـر ی  
که کابل دی که کشمیر  
میرنی دی چی یا د یـیـی  
په سند رو هم په ویر  
په دی لپ کی افغانی شاعران هم  
د خپل هیواد د تاریخ بابونه اړوی  
او په ډیره مینه او ویای نه د خپل  
وطن د آزادی د لاری غازیان او بریالی  
خوانان په مینه ، مینه ستایی چی  
د دی سره همیشه د اتلانو بری او  
فتح یادوی او جوخت د هغوی سنگر-  
ونه ستایل شوی او ستایل کیږی په  
څه چی فخر او ویای پری شوی او کوی  
یی دپښتو نخوا کانی، بوتی، لوږه  
او ژوره ، دره او غولوی ، غاښی او  
کنډو، ونه غنه، کا ګره او پرچه یی  
همیشه د استعمار د مقابلی سنگر-  
او مورچل ده پښتنو زلمو چی توره  
او ډال را پورته کړی نو بیای د خپل  
ګران هیواد له هری گټی او سرخی  
څخه ښکر جوړ کړی او بری یسی  
نصیب شوی دی .

ګرانو لوستونکو ته د دی مطلب  
د ثبوت لپاره به د لنډیو او یو څو  
شعرونو نمونی به وړاندی کړو په  
کومو کی چی زمونږ شعر او لنډی د  
آزادی په نوم باندی ښایسته دی او

دست دادند و ملیون ها تن دیگر به نحوی از انحاء متاثر شدند .

صلح معنی خوشی برای انسان ها را داراست هیچگونه طفولیت خوش بدون صلح موجود بوده نمی تواند و نه کدام آینده روشن جنگ ملیون ها طفل و کودک را از داشتن دوران خوش و آرام طفولیت محروم نموده و بدینار عدم کشا نیده است . بناء خیلی هم است تابیش از پیش در تامین حیات صلح آمیز برای اطفال این مردانند گان جامعه آینده بشری صرف مساعی کرد .

### مساله توجه باطفال قبل ازولادت:

این يك حقیقت مبرهن است که صحت طفل آینده از صحت مادرش جدا ناپذیر است . باین معنی که چگونگی صحت و سلامت مادر تاثیرات قابل ملاحظه بر رشد طفل در بطن داشته رژیم غذایی و حالات روحی مادران در شکل جسمی و ساختمان فزوی لوژیکی کودکان خیلی ها

مولر است . توجه بوضع صحتی مادران حامله و شیرده و ارتباط این امر با سلامت کودک از اهمیت بخصوصی برخوردار است . درین

شکی نیست که در گذشته وضع صحتی یک مادر توسط يك داکتر ولادی و نسایی مورد معاینه قرار میگرفت و مساله وضع حمل آن توسط قابله و بعد از تولد کودک تحت مراقبت که دیگر می بود که هر يك از این پرسونل طبی وضع مادر را جداگانه ارزیابی کرده و به طریق خود در زمینه نفوذ می کردند و متوجه جنبه دیگر موشوع نمی بودند . طور مثال یکی از این طبیبان میتوانست مادر را معالجه نموده باو ادویه تجویز و در معالجه اش اقدام کند در حالیکه همچو طبیب نمی دانست که تاثیر ادویه تجویز شده او به مادر بالای صحت و سلامت طفل آینده چه تاثیر خواهد داشت البته این گناه طبیب نبوده بلکه نتیجه فقدان دانش کافی طبی، میتود های تحقیقاتی و وسایل لازمه طبی وعدم تفاهم عمیق راجع به ارتباط ذات لایینی بین ارگانیزم مادر و جنین و فقدان معلومات راجع به ماشینیزم حساسی تبدیل شدن نقطه به طفل بوده است .

اما امروز در نتیجه پیشرفت علوم و موفقیت های اخیر یکه در ساحه طب و وسایل طبی حاصل شده ، وضع صحتی طفل و مادر در مراحل مختلف از بسا جنبه ها مورد مطالعه قرار گرفته و طوری به معالجه مادران اقدام میشود که ادویه تجویز شده بالای صحت

کودک آینده تاثیرات سوء نداشته باشد . اتحاد شوروی یکی از کشور های است که از لحاظ موجودیت تسبیلا فراوان طبی بسه مادران و اطفال در جهان شهرت بزرگی دارد و خدمات طبی طور رایگان در اختیار نیازمندان قرار داده میشود .



# اطفال امروز

## تربیه و پرورش نیکو ضامن سعادت آینده اطفال است

در جوامع سوسیالیستی و تحت رژیم های مترقی تامین صحت طفل و مادر از اهداف بزرگ دولت میباشد

اطفال در آینده است .

باید نظر داشت نقش بزرگ اطفال در جامعه آینده و سهم آن ها در اعمار جوامع مدرن و رفاه همگانی است که علم قابلیت و مراقبت های صحتی از کود گان و مادران در مراحل مختلف رشد طفل قبل از تولد و بعد از آن اهمیت خاصی کسب نموده و در مورد تاکید همه جانبه مخصوصا از لحاظ تعلیم و تربیه طفل و مراقبت های صحتی لازم از آن ها بعمل می آید .

اهمال هاو عدم توجهاتیکه در گذشته موجود بود در عصر حاضر طور قابل ملاحظه در مورد طفل و مادر در بسا جوامع عنعنوی در اثر پیروزی انقلابات مردمی و نهضت آزاد یخواهی زنان و نقش روز افزون زن در عرصه های مختلف حیات اجتماعی از میان رفته و یا در شرف نابودی کامل قرار دارد . مخصوصا در کشور های سوسیالیستی تحت رژیم های مترقی تو جهات و تسهیلات فراوان صحتی و تعلیمی برای اطفال و مادران وجود دارد و تضمین های مستحکم قانونی و مالی در زمینه موجود است .

این يك حقیقت تلخ است که در نتیجه ادامه سیاست های ضد بشری از طرف محافل امپریالیستی و رژیم های بعضی طلب واپارتاید دست نشانده آن ها در نقاط مختلف جهان بسا از افراد بشمول اطفال و کودک گان بخصوص در کشور های در حال رشد از نعمت صحت و تعلیم و تربیه محروم اند .

طبق احصائیه های منتشره صندوق وجهی ملل متحد برای اطفال موسسه بین المللی



نسل آینده یی که اکنون پای بر سر وجود می گذارد در حالی قرن ۲۱ را استقبال می کند که قابلیت جسمی و ذهنی شان از حد لازم رشد و پختگی برخوردار نبوده و در اوج نیروی جسمی و فکری شان قرار خواهند داشت با توجه باین امر مساله سلامت و تربیه اطفال این مردانند گان جامعه آینده بشری که سر نوشت صلح و جنگ در روی زمین متعلق به فیصله های آن ها خواهد بود از اهمیت عظیمی در عصر حاضر برخوردار است .

طفالیکه تازه بدنیا چشم گشوده و یا در صفوف اول مشغول فرا گرفتن درس اند در واقع متعلق بر قرن ۲۱ بوده و تلیفه انکشاف مزید سایش ، تکنالوژی و کلتور مترقی آینده بشری را به عهده دارند . همچنان تشدید مبارزه علیه بی عدالتی های اجتماعی ، استثمار فرد از فرد و تامین روابط عادلانه بین المللی و تحکیم صلح در روی زمین از رسالت سترگ



پیوسته گذشته

# نگاهی به مبارزات آزادی خواهی

## زنان در جهان

بلی . زنان را در ده ها کشور بزدل و کوچک نوبه آزادی رسیده به پیش می روند آنها تنها آتشین ترین مبارزان راه آزادی کشور هان هستند بلکه آنها پرشور ترین سازنده گان جوامع خویش بر مبنای دموکراسی و برابری نیز میباشند .

زنان که اثرات شوم تسلط بیگانگان را در حیات خود و فرزندان شان دیده اند قلب های شان جایگاه عمیق ترین نفرت ها علیه ستمگران استعمارگر هائیست که کشور های ایشان را از تکامل ضروری تاریخی باز داشته است و آنها را در پرتگاه جنگل خانمانسوز گشائیده است .

روز جهانی هشت مارچ برای تمام زنان کشور های عقب نگه داشته شده روزیست که خواسته های واقعی آنها در گوش جهانیان طنین می اندازد و برگذاری این روز تاریخی نتیجه مبارزات پیگیرانها و محصول عرق جبین آنها و مبارزات بی امان نیرو های ملی و مترقی کشور های ایشان است . بلی در همین روز است که وحدت آنها با همه زنان جهان بسوی ملی و بین المللی استحکام بیشتر می باید و از مبارزات و مطالبات ایشان بطوری جدی جهان مترقی پشتیبانی مینماید . در بخش وسیع این کشور ها که نیرو های ملی و دموکراتیک قدرت سیاسی را بدست دارند کاملاً آگاهانه در برابر اثرات نا گوار استعمار و بقایای نظامات فرتوت فئودالی و ماقبل فئودالی با آوار بازمانده خرافات و رسم و رواج های خرافی برای احیاء شخصیت زن مبارزه میشود که افغانستان مثال زننده است . و این چنین دولت ها از موقف سازمان های ملی زنان و پروگرام های کار آنان مجذبه و دفاع مینمایند ولی باید با تاسف خاطر نشان نمود که در يك تعداد از این مستعمرات سابق رژیم های دست نشاندۀ قدرت را بدست دادند که تنها تهدید جدی متوجه حقوق و آزادی های زنان محسوب میگردد بلکه در تحت تاثیر حکومت آنها به فجایع جبران ناپذیر بر ضد خلقهای این کشور ها و علیه آزادی و دموکراسی و کرامت انسانی درین مناطق دست زده میشود .

مبارزات پر شور ستیزنده و انقلابی زنان روز هشت مارچ را بحیث روز بین المللی زن تجلیل نمودند و طی محافل باشکوهی مقام، حیثیت و نقش سازنده و پر عظمت و با احساس اودا در استوار نگه داشتن بنیاد اجتماع به ستایش آوردند . تاسیم شانزادریاد آوری از مبارزات پیکار جویانه زنان و ایجاد شرایط مساعد برای رشد و تکامل همه جانبه آن عاذا نموده باشند . قابل یاد آوری است که در کشور زیبای ما افغانستان در ائتوتپ و تلاش انقلابی سازمان دمو کراتیک زنان در کنار مبارزات بی امان حزب بر افتخار دمو کراتیک خلق افغانستان اذهان زنان روز به روز روشن تر گردیده از همان آغاز که حزب مابه مثابه پایگاه تنظیم تجهیز و رهبری کننده مبارزات طبقاتی مردم زحمتکش افغانستان ایجاد گردید و خلق ما ازین سنگر گرم با مبارزات آگاهانه اصولی و هدف مند توانستند بر صفوف دشمنان طبقاتی خویش رخنه کنند سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بحیث سازمان پیشاهنگ جنبش مترقی ضد فئودالی و ضد امپریالیستی کشور را قوت و توان انکار ناپذیر بخشیده است . خوشبختانه با پیروزی ظفر نمون ششم جدی که مرحله زندگی ساز مردم افغانستان است فضای مصئون و عاری از هر گونه اختناق برای

## مادر

مادر چه آیتی تو که در دفتر زمان  
بهتر ز قصه ی تو نخوانم فسانه یی  
در نقشه های پرده میتار زندگی  
نشندم از سرود تو خوشتر ترانه یی  
نخل مراد گلشن جان فسرده را  
مادر نسیم لطفی و عطر محبتی  
نازم صفات نیک تو را کز صفا و مهر  
در باغ آرزو گل و برگ سعادتی  
در موج پر ظالم اندیشه های ژرف  
شب ها بیاد کودک خود دست و پا زدی  
با زورق امید ، سوی ساحل مراد  
تن را بموج غصه ورنج و بلا زدی

خون جگر برگ رنگ جسم تو شیر شد  
نانو نهال باغ توسیراب گشت و شاد  
شبه باز ببر راحت نوزاد خویشتن  
بیدار بود چشم تو تا وقت بام داد  
در گیر و دار زندگی پر ملال ورنج  
مادر تو غمگسار دل غصه پسر وری  
اندر سپهر تیره ی شب های آرزو  
شب تاب گوهری و فروزنده اختری  
مادر ! شوم فدای سخن گستری که گفت  
باغ بهشت زیر قدم های مادر است  
آری! باغ خلد توان ساخت آشیان  
آنها که لطف مادر شایسته شهیر است

در همه مجامع بین المللی، زنان کشورهای صلح دوست حملات بیرحمانه امپریالیسم ملتپارسیم سیستم های استعماری برای جهانیان تیغش آزادی فاشیسم و همه انواع سیاست های تجاوز کارانه امپریالیستی استعماری رابه شدت تقبیح نموده و به تگاهی نابخشودنی محکوم مینمایند و در انبوع شعار ها زنان این کشور هر نوع مناسبات فرتوت قرون وسطی را که محیط اجتماعی و سیاسی فعالیت زن را محدود می سازند مردود پنداشته مرگرا در انتظار شان میخواهند .

مبارزات زنان آسیا و افریقا و امریکای لاتین در مسیر بر گشت ناپذیر تحولات بنیادی اجتماعی قرار دارد و این مبارزات با قوت سیل آسایش بر پیش می تازد و چهره های سیاه سالوس و نرمش پذیران گروه های و محافل از زنان یا دولت های را که میکوشند با پروگرام های میان تپی شان جنبش رزمنده زنان چهار را در حالی رکود معاطفه گری بکشاند در خود فرو میبرد و معو می سازد و صدا های آنان را به تاله های بی تأثیری شب می سازد که تاریخ بان توجه ندارد .

مرد گرانی و احسانه های برتری مرد و تفوق عقلی و معنوی زن بامرد گذشته از جنبه های فرهنگ عامیانه آن در جوامع طبقاتی عصر ما به عنوان يك ضرورت تلقی میگردد در حقیقت در بیشتر ازین جوامع تفوق اجتماعی مرد واجد اعتبار قانونی و يك نهاد قبول شده واقعی است .

بلی مجامع امپریالیستی با این شیوه ها وحدت سازنده مرد و زن را درین کشورها باین درزی بر هم میزند و نیمی از پیکر جامعه را فلج نگه میدارند تا باشد مرام های شوم خود ایشان عملی شود . اما در کشور های که به مناسبت نا برابری طبقاتی خاتمه داده شده است دیگر فاصله و درزی میان زن و مرد وجود ندارد بلکه همه از حقوق مساوی برخوردار اند و در يك صف واحد و در فضای یگرتگی در آبادانی کشور سهم میگیرند و به هیچ نوع تفوق جنسی اسمی داده نمیشود پس لازم است بگوئیم به پیش بسوی جامعه بدون طبقات متخاصم .

نبی خزری از شاعران طراز  
اول آذربایجان شوروی است که  
با تخیلات شیرین شاعرانه، با  
اشعار لطیف و آمیخته با محبت و  
مملو از بشر دوستی در راه دفاع  
از صلح، آزادی و دوستی بین  
خلقها مقام بزرگی در ادبیات  
معاصر به خصوص بعد از انقلاب  
سوسیالیستی آذربایجان بدست  
آورد است که این خدمات  
بزرگ ادبی این شاعر بلند پایه  
که شعرش از پختگی خاصی بر  
خور دار بوده و پر از احساس  
بزرگ انسان دوستی است  
قابل تمجید و ستایش است.  
آثار شاعر از لطف و عواطف  
بشر دوستی سخن میگوید و در  
دل توده های ملیونی زحمتکش

دارد و شاعر خزر را بسیار  
دوست دارد و بهترین آثار خود را  
که از شاعر همکارهای ادبیات  
معاصر آذربایجان شوروی است  
در سال این بحیر زیبا  
و افسانوی سروده است.  
این شاعر هنرور که گیلستان  
طبعش همیشه شگوفان گلریز  
و گل افشان باد در سرتا سر  
اتحاد شوروی از شهرت بسزایی  
بر خور دار است و پیوسته  
اشعارش بزبان های ملل مختلف  
شوروی برگردانده میشود و  
در معتبرترین روزنامه ها و  
جراید نشر میگردد و در سال های  
اخیر اشعار شاعر بزبان های  
زنده جهان ترجمه شده و رساله  
های مستقل از اشعارش در

قسمتی از آن را غرض مطالعه خوانندگان  
تقدیم میداریم:  
دکتور و . کوشف در باره  
نبی خزری چنین مینگارد:  
هر روز مهبانانیکه از گوشه  
و کنار جهان به خانه دوستی  
شهر باکو می آیند باین مرد  
انسان دوست و طرفدار  
پشتیبان آتشین صلح و دوستی  
و همبستگی میان همه مردم زحمت  
کش دنیا دیدار و گفت و گو می  
کنند و وی خود نیز به بسیاری از  
کشورها سفر کرده است اشعار  
خزری به زبان های ملل اتحاد  
شوروی برگردانده شده و در  
بعضی از کشور های جهان از جمله  
ترکیه و لبنان انتشار یافته  
است.

افغانستان و نیز ترجمه اشعار  
انقلابی شعرای افغانستانیو-  
سته به نشر میرسد به انجمن  
دوستی به ملاقات استاد نبی خزری  
رئیس آن انجمن رفتیم و در خانه  
دوستی با استاد نبی خزری و دیگر  
شخصیت های فرهنگی و کلتوری  
ملاقات نمودیم.  
نبی خزری که صحبت شیرین  
و شاعرانه دارد و از کلمات شاعر  
آهنگ دوستی و برادری شنیده  
میشود با صمیمیت و گرمی  
زاید الوصفی در باره دوستی دو  
ملت قهرمان و پیروزی های  
انقلاب نور و مرحله نوین آن  
صحبت میکرد و صحبت خود را  
چنین ادا می داد:  
دوستی ما باستان است

دکتور ابهر

## نبی خزری شاعر آزاده مشرب خلق آذربایجان شوروی

چون گفتار آن صلح آشیان می  
گیرد و با الفاظ خاص و بکر که  
مخصوص بخود شاعر است در  
قلب مردم نفوذ میکند و ایمن  
عواطف و احساسات بلند انسانی  
او را محبوب دلها ساخته و بنام  
شاعر خلق آذربایجان شهرت  
یافته و این افتخار بزرگ را کمایی  
کرده است.  
روحیه بشر دوستی و نوع  
پروری در لابلای آثار این سخنور  
با استعداد و پر آوازه روز بروز  
شگوارتر جلوه میکند و اشعار  
زیبا و دل انگیز می سراید و بر  
غنائی گنجینه فرهنگی ملتش می  
افزاید.  
طبع شور انگیز شاعر چون  
بحر خزر آرام و تلاطم نهفته

ترکیه، لبنان، و ایران به چاپ  
رسیده است و شاعر در اثر کار و  
پیکار در راه سوسیالیسم و خدمات  
بزرگ ادبی باخذ جایزه دولتی  
شوروی و جوایز ادبی سازمان  
«کمیسیون لنینی» نایل شده  
است.  
در سال ۱۳۵۸ تحت عنوان  
«منتخب اشعار نبی خزری شاعر  
خلق آذربایجان» اثری به ترجمه  
وتدوین دانشمند ایران محمد علی  
مهمید از طرف نشرات صلح  
به چاپ رسیده است که درین  
اثر دو دانشمند مشهور اتحاد  
 جما هیر شوروی دکتور و . کوشف  
شرق شناس و بختیار وهاب زاده  
شاعر و استاد پوهنتون باکو  
پیش گفتاری دارند که اینک

ترجمی از شخصیت اجتماعی  
شاعر را که دکتور و . کوشف  
نموده است بار بار من به چشم  
مشاهده نمودم زیرا که زیراد جریان  
سالها چندین بار با شاعر از  
نزدیک ملاقات داشتم آخرین  
ملاقاتیکه با شاعر در شهر باکو  
صورت گرفت چهار ماهی پیش از  
آن نمی گذرد که بکشور دوست و  
برادر اتحاد جما هیر شوروی یک  
مسافرت ایجابی داشتم روزی  
با معیت دانشمند مشهور آذربای-  
جان شوروی پرو فیسور دکتور  
محمد آقا سلطانوف عضو اکادمی  
علوم و مدیر شعبه روابط فرهنگی  
اکادمی علوم آذربایجان شوروی  
که مقالات او در افغانستان و  
اتحاد جما هیر شوروی در باره

تاریخ درخشان کهن دارد و این  
دوستی و برادری روز بروز  
استوار تر و نزدیک تر میگردد و  
انقلاب نور این رابطه قلبی را  
مستحکمتر ساخته است و ما باین  
دوستی از چ بزرگ میگذریم و  
پیوسته آرزو داریم که از کشور  
برادر ما افغانستان انقلابی  
مهبانان نزد ما تشریف بیاورند  
و این دگرگونی های عظیم تاریخی  
را که انقلاب بزرگ اکتوبر بر ما  
داده است به چشم مشاهده  
نمایند و انجمن دوستی ما افتخار  
دارد که در سال گذشته عدّه از  
روحانیون، بزرگان قوم  
و شخصیت های ادبی و فرهنگی  
افغانستان از جمهوری ما دیدن  
نمودند و روزی مهبانان این انجمن

از راه کوها -

قدم بقدم  
وما را اشاره میکند  
وادی سر سبز آرزوها  
وجوانی ما  
میگذرد  
قدم بقدم  
سالها می آید  
قدم بقدم ،  
قدم بقدم ،  
صد سال می آید  
قدم بقدم  
قدم بقدم  
آفتاب طلوع و غروب میکند  
از تپه ها و قول ها  
چطور عجله نکنیم  
آهز ندگی میگذرد  
قدم بقدم

...

من و تو،

اگر تو قله شوی ،  
من ابر میشوم  
اگر تو غم بخوری  
اندیشه کنی  
من - خاموش و آرام میمانم  
اگر تو مانند صحرای پر گل  
شوی .

چون باران بهاری  
برویت می ریزم  
اگر تو بحر بی پایان شوی  
من ساحل تو می شوم .  
همه جا من با توام  
زمین منزل ما است  
اگر تو ترانه شوی  
من کلمات آنم  
اگر وقت طوفانی شود  
نقش پای ما را ببرد  
همچو آفتاب بیدارت می کنم  
چون صبح تو بیدار میشوی

...

اگر فراموش میگردم

تو گفتی : که وقتی در روی  
زمین پا میگذاری  
تو مرا بخاطر آور  
من به کوهسار رفتم  
و در دامان صحرا  
بیاد تو  
و در راه من روز نبود  
اگر من ترا لحظه فراموش می  
کردم  
نی ، من ترا یاد میگردم  
بخاطر بودی

این بود قسمتی از پیش گفتار  
دانشمند بلند پایه آذر بايجان  
شوروی بختیار و هاب زاده که  
در باره اثر شاعر « سالها »  
ساحلها ، به شیوه بسیار  
عالی و عالمانه ارزیابی شده  
است .

در اینجا میخواهم پارچه های  
شعر شاعر را که بزبان دری طور  
آزاد ترجمه شده است خدمت  
خوانندگان عزیز تقدیم داریم .

قدم بقدم  
سالها می آید -

قدم بقدم ،  
قدم بقدم ،

صد سال می آید -  
قدم بقدم ،

قدم بقدم ،  
آفتاب طلوع و غروب می کند،

به تپه ها و به دره ها ،  
وانسان میرود به روشنایی ها -

قدم بقدم ،  
صبح می آید -

قدم بقدم ،  
و شب میرود -

قدم بقدم ،  
قدم بقدم ،

قدم بقدم ،  
در کجا و در کجایی خاموش

در زیر ماهتاب  
مادر من پیر میشود -

قدم بقدم  
خاطره ها -

قدم بقدم ،  
قدم بقدم ،

غم و شادی -  
قدم بقدم ،

قدم بقدم ،  
صحبت می آید و چون

بوی بهار میرود  
قدم بقدم ،

مادر راه حیات روانیم -  
قدم بقدم ،

قدم بقدم ،  
از دره ها ،



نبی خزری شاعر آذر بايجان

هم ابرویش به ده صد ماه ازرد  
بسالهای نمی ازرد به روزی  
بسال روزی به ده صد ماه ازرد  
در این باره که انسان اوقات  
خود را به مقیاس ماه ها و سال  
ها می سنجد و در پیرامون ارتباط  
مفهوم زمان ، خلق چه زیبا  
سخن گفته است !

زندگی ای هست که در بهار  
خود به کمال می رسد ، زندگی ای  
هست که در زمستان خوشنور  
چون کودکی شکل ناپذیر فته  
است . زندگی ای هست که بهار  
نا دیده زمستانش فرا می رسد  
زندگی نیز هست که در زمستانش  
بهار می زید . و بدینسان ، سال  
هست که همه زیبایی ها و شادی  
های آن در بهارش پایان می  
پذیرد ، سالهای نیز هست که خود  
پایان می یابد ، لیکن حدیشش  
پایان نمی پذیرد .

همچنان که کتاب « سالها »  
ساحلها ، برای رفیق هم قلم  
خود ، نبی خزری ، را ورق میزنم  
سراسر سالهای زندگی وی و  
کرانه های رنگارنگ این سالیان  
در برابر دیدگانم جان می  
گیرد .

بودند امید است خاطرات خوشی  
از ما برده باشند .

در سیمای شاعر آثار محبت  
و برادری با خلق افغانستان و  
آرزوهای شکوفانی برای  
صلح در جهان در خشان می  
درخشید .

پرو فیسور بختیار و هاب زاده  
در باره شاعر و کتاب « سالها »  
ها و سالها ، چنین مینویسد :

سالها و سالها ... چه کسی  
می تواند بگوید که آخرین روز  
های دسامبر ، ساحل همه  
سالهاست ؟ چه کسی تواند گوید  
که حجم ، حدود ارزش همه روز  
ها ، ماه ها و سالها یکسان است ؟  
خلق فرزانه ما که در سینه گنجینه  
ها نهان دارد ، بدین پرسش ها  
چنین پاسخ گفته است :

عزیز من به ده صد ماه ازرد

## ستاره آزادی

عشق تو ای ستاره آزادی بشر  
در تار و بود من  
آهنگ دلنوا ز تو ای عشق آتشین  
شعر و سرود من  
ای عشق من محبت من هست و  
بود من  
رخشنده تر بنا ب  
آزاده تر برا  
که گلستان ز ندگی  
زیبا و دلپسند ندیدست  
مثل تو  
ای ماه تا بنا ک، ای عشق  
آتشین، ای عشق جاو دان  
عشق منی و عشق همه عشق  
پیشگان  
اندر دل زمان  
تو دهی روح ز ندگی  
شگوفان، هنگامه دار  
تو دهی قوت ایثار، نیروی کار  
چون لاله در بهار  
تو شعله و رتری از اشعه  
خورشید  
رخشنده تر برآ  
در لای لای اشعه زین صبحگاه  
در دا من شفق  
در قله های شامخ بابا و هندوکش  
ای آفتاب گرم در خشان  
زندگی  
طلوع کن  
رخشنده تر بر آ  
طوفا نزا بخیز  
پیوسته موج زن  
تا شعله های سرخ تو یا قوت  
سان زند  
لبخند زندگی  
در چهره های ما

وطن

دردارم وطن را می پرستد

از آن دشت و دفرای می پرستد

چو بیل در گلستان محبت

همین زیبا چمن را می پرستد

ز ما گرانه و طنه

ز ما گرانه و طنه ستاره غروخینی قربان شمع  
ستا بنکیلو در واو خپاند سیند خینی قربان شمع  
زه ستاد پا میر او هندو کش یادونه ستایمه  
ستا کمکی خیبر او دسپین غرلمنی بنایمه  
ستا به دپا پا غر او واخان در وکی وایمه  
زه ستاد تور غرد یاد کارو خینی قربان شمع  
یاد کی راسره دی دبادغیس، سالنگ، پغمان غرونه  
پور ته د صافی، پنجشیر، صیاد او ترکستان غرونه  
بل د فیروزکوه، شینکی، کشموند او سلیمان غرونه  
ستا د لوپو غرونه سر درو خینی قربان شمع  
خوند ستاد کابل او د کنی خپاند سیندونه کپی  
پور ته په شمال کی دی امو دریاب مو جونه کپی  
هله له خوینی نه دهلمند او پوتوپونه کپی  
ستا د هر پرو د خو پرو او بوخینی قربان شمع  
بلخ او د بخندی زاره بنارونه ته یاد کار لری  
دلته په مرکز کی د کابل بالاحصار لری  
بنه بنکیلی بنارونه تنگر هار او کند هار لری  
زه ستاد هرات سمسور با غو خینی قربان شمع  
ستا لوپ یاد کار و نه په بامیانو کی بتان وینم  
خه زهی قلاوی د پکتیا او دیروان وینم  
ستا صنعتی خمکی د بفلان او د جوزجان وینم  
ستا د کندز بنار له فابریکو خینی قربان شمع

د لاس صلیح

وطن ازله شتر شادمان بشر

ز جور روزگار نشد در امان بشر

میان کشوران صلیح پرور

بر لک صلیح خواهر قهرمان بشر

## جشن استقلال

روز ما آئینه بندان شب چراغان آمده است  
جشن استقلال یعنی عید افغان آمده است  
هر گرا بینی ز خر سست سرشار طرب  
روز گار عشرت ما پر بسامان آمده است  
ای طرب ای جشن استقلال ای عید وطن  
از قدومت خاطر ما شاد و خندان آمده است  
اینک از بهر قدومت در طربگاه وطن  
محفلی رنگین تر از گل در گلستان آمده است

«قاری»

## ترانه آزادی

برق شعله زد ، رعد نعره زد ، موج شد سحاب ،  
باد شد و زان ، موج شدد مان ، بر شد آفتاب .  
غم تمام شد ، بخت رام شد ، باهر شد یسم ،  
از تلاش ما دور شد ز سر چادرونقاب .  
بیرق ظفر پر فشان بر ، پیشرو شدیم ،  
پیش چشم ما شعله بار شد دفتر کتاب .  
سرنوشت ما در سرشت مابیت گشته است ،  
داد حزب ما نعمتی چنان بیحد و حساب .  
از درود ما ، از سرود ما بخت ماعیان  
این سعادت است از شرافت جشن انقلاب

باقی رحیم زاد ه

## امید کار

وطن عشق فروزان تو دارم

بدل مهر شکوفان تو دارم

امید کار و جانپازی و ایثار

بودیهای سوزان تو دارم

وطن

وطن دیگر پریشان نیست

گل حسرت بدامانت نیست

شود آباد و دشت و خارزارت

چنین غاره بیابانت نیست

## د خپلواکي اختږ

سنا د زړه په آينه کې جوهر نشته ؟  
که زما آه و ناله کې اتر نشته ؟  
اوس چې وینې شوی ، توره شپه درته سبا شوه  
که بیده شي ، تر محشره سحر نشته  
دهمت په وزالوږي آسمان ته  
په ظاهر کې د حباب بال و پر نشته  
که ته لعل د اژدها له خولې نه باسي  
په ثبات کې پری غاړې خطر نشته  
که د مرګ اند یښه و لری په زړه کې  
د زمري ، حتی پر سوی هم ظفر نشته  
د قطر و له اتفاقه سیل جوړېږي  
په تنباخه څکي کې هیچ کوم هنر نشته  
د یووالي له احساس که طوفان جوړ شو  
د مختګ په لار کې لوړ او ژور نشته  
د غواص همت یې با سوله ژورو  
د سیندونو په ساحل کې گوهر نشته  
د خند قوږه او بوچی قناعت کړي  
د چو نگې خوله کې ځکه گهر نشته  
هر ه ونه میوه نه لری هوښیار شه  
ما لید لی چسې د ولی تمړ نشته  
آزادی دی مبارک شه زمال لایه  
د افغان په شان با تور بل تمړ نشته  
دا ختر مبارکي - ما ته خوله را که !  
خپلواکي نه هسی بل ښه اختږ نشته .

پو هاند رحیم الهام

# ارزشگفتی های انجمن انجمن

## لاله آزاد

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم  
در دشت مکان دارم ، هم فطرت آهویم  
آبم نم بارانست ، فارغ ز لب جویم  
تنگ است محیط آنجا ، در باغ نمی رویم

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم  
از خون رگ خویش است ، گر رنگ به رخ دارم  
مشاطه نمی خواهد ، زیبا بی رخسارم  
بر ساقه خود ثابت ، فارغ زمد گارم  
نی در طلب یارم ، نی در غم اغیارم

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم  
هر صبح نسیم آید ، بر قصد طواف من  
آهو برگان را چشم ، از دیدن من روشن  
سوزنده چرا غستم ، در گوشه این ما من  
پروانه بسی دارم ، سر گشته به پیراهن

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم  
از جلو سبز و سرخ ، طرح چمنی ریزم  
گشته است ختن صحرا ، از بوی دلاویزم  
خم می شوم از مستی هر لحظه و می خیزم  
سر تا به قدم نازم ، پا تا به سر انگیزم

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم  
جوش می مستی بین ، در چهره گلگونم  
داغ است نشان عشق ، در سینه پر خونم  
آزاده و سر مستم ، خو کرده به ها مونم  
رانده است جنون عشق ، از شهر به افسونم

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم  
از سعی کسی نیست ، بر خود نپذیرم من  
قید چمن و گلشن ، بر خویش نگیرم من  
بر فطرت خود نازم ، وارسته ضمیرم من  
آزاد بیرون آیم آزاد بمیرم من

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم

استاد محمد ابراهیم صفا

## زندگی مرموز خفاش ها

خفاش ها حیوانات مرموزی هستند بهتر است بگوئیم پستانداران عجیبی اند اما می توانیم بگوئیم که پرندگان اسرار آمیزی میباشند. تمام این بیانات در حوضه خفاش ها درست است چه این حیوانات در حالیکه پستان دارند پرواز میکنند و عجیب تر آنکه هیچ نوع پری ندارند اما قادر به پریدن میباشند . اکثر از خوانندگان عزیز خفاش ها را در هنگام شب دیده اند اما شاید تعداد کمی این هاراکه در روز دیده باشند .

عضویت این حیوانات طوری است که تنها در هنگام شب فعال باشند و زمانیکه اکثر مخلوقات میخوانند اینان به فعالیت شروع میکنند . گفتیم پر ندارند . درست است بجای پرغشای نازکی ، که از دو جانب بدن شروع میخورد . بعدا انعکاس نموده و توسط دستگاه را دار خفاش جذب و تجزیه میگردد . پس حیوان در حین پرواز تمام اجسام دور بر خویش را فهمیده و بدون آنکه به کوچکترین مانع برخورد کند به حرکت سریع (۷۰ تا ۱۰۰ کیلو متر در ساعت) ادامه میدهد . در حین پرواز بدن خفاش ها باز میماند تا طعمه خویش را بدون بقیه در صفحه مقابل



در زمان خطر خفاش چوچه اش را به سینه چسبانیده و انتقال میدهد .



زحمت خورده بتوانند . اکثراً حشره خوار هستند مگر يك نوع آن میوه خوار است که در استراليا و بعضی مناطق دیگر پیدامیشود يك قسم دیگر شان را به نام ومپایر نیز مینامند که دارای دندانهای تیزی بوده و حیوانات را در شب هنگام میگزند و بعداً خون آنها را میخورند . خوشبختانه تعداد این گونه خفاش ها کم است . سرعت بال زدن شان نیز مختلف است . و گاهی از ۱۴ تا ۱۶ مرتبه در يك ثانیه میرسد .

خفاش ها بجای تخم چوچه میدهند و بجای شیر به نوزادان خویش حشره میخورانند . چوچه خفاش از روز اول تولدش دارای پا های قوی و جنگک مانند است زمانیکه حیوان خودش را به چیزی میاویزد جنگک های پایش بصورت خود کار (اتوماتیک) محکم میشود و حیوان بدون ترس و هراس به کار خویش



چون پروبال خفاش ها ضعیف است معمولاً هنگام پرواز خود را از شاخچه های درخت آویزان نموده و بعداً پرواز مینماید .



گوش خفاشها بین و بزرگ است که خفاش از آن بحیث کوچکترین و آسانترین رادار های جهان از آن استفاده می کند .



ده منت بار، لیکنه

یوه واقعی او تراژیدی افسانه!  
د فیوډا لی ژوند د اپخو نو څخه!

## دمینې قربانی!

مو نږ دا منو چه مینه د چا په خواری او شتمنی پسې نه گړزی کله چه کوم زړه بل زړه ته لپاره پیدا کوی نو د واپه خوا وی د دی احساس کوی چه په مینې باندی خپل ژوند وکړی اود ژوند چاری په مینه او محبت سره سر ته ورسوی خو په افسوس یی باید ووا یو چه زمونږ په محیط او ټولنه کی دسیالۍ، تربگنۍ شتمنی او ناداری معاملی لاتر اوسه پوری روانی دی. په داسی حال کی چه د افغا نستان وگړی نیز جمهوریت د ژوند بریالی پا څون فیصلی او پریکړی د هیواد و الو غوړو نو ته رسولی او په دی برخه کی زیات تبلیغات هم روان دی چه د وگړو ذهنیتونه روښانه شی او د بی خایه مزخرفاتو او بی عدا لیتیو لمن پسې ټول شی خو بیا هم فیو ډا لی غروردی و زلو انسانانو په ژوند باندی په بی رحمانه توگه در انده گذارونه کړی او ددوی ژوند یی د خاورو سره برابر کړی دی.

د مو ضوع نه به لیری نه خواو دیوه غریب انسان د مینې د قربانی داستان چه د بی عدا لیتیو څخه یی سر چیننه اخستی ده په لاندی توگه د گرانو لوستو نکو د نظر نه تیروو.

«کمال» په یوه غریبه او بی وزلی کورنی کی زیږیدلی و چه خپل ورځنی ضرورتونه به یی د خپلو لاسو په ټنګو پاندی برابر ول اود یو اوبل په مزدوری کی به ورک و څنګه چه کمال د خپلی بی وزلی سره سره د ښی او ښکلی خوانی خاوند و نو په خپل کار او زیار باندی به د هر چا هم خو ښیده او د زړه خوا له به یی ورسره کو له «کمال» چه د نور د انقلاب د ښیکنو په پوره توگه پور خور داره وو نو د هر چا سره چه به مخامخ کیدو او یا به یی چه په کومه غونډه کی برخه اخستله د انقلاب ارمانونه به یی وطنوا لو ته بیا نول

صفحه ۳۴

څوک د لوبی نه مری او څوک د زیات خوراک نه؟ څوک په جونګړه کسی ژوند کوی او څوک د داسی ما نیو خاوندان دی! کله چه کمال خپل سر دځمکی نه پور ته کړ او د خان ماڼی ته یی په خغلند نظر وکتل گوری چه د «خان» لور «زیوره» په کړکی کی ولاړه ده او د کمال قدمو نه شمیری کمال د څه شیبی له پاره په همغه ځای کی ودریدو او کله یی چه خپلی سترگی د «زیوری» په ملالو سترگو ونښتلی نورنگ یی زیږ و او ښتوداسی معلومیده چه روح ترینه وتلی او زړه یی د زیوری دملالو سترگو ښکار شو. او په مات زړه د خپل کار خواته روان شو. کمال خپله ورځنی دنده دنورو ورځو په څیر سرته رسوله اود خپل کار په هره لحظه کی به یی د «زیوری» ملالی «سترگی» په خپلو سترگو کی لیدلی لکه څنګه چه کمال د «زیوری» د مینې په دام کی بند پاتی و په همدی توگه په «زیوری» باندی هم ټولو ورځ به اندیښنو او غمونو باندی تیره شوه او هره گړی به د خپلی مامی په کړکی ولاړه وه ترڅو د «کمال» په تش لیدلو باندی زړه ته ډاډ ورکړی او کمال به هم په همدغه شان د خپلی محبوبی په لیدلو باندی څه نا څه خپل غمونه تسکین کول. زیوری ته د «کمال» د تګ راتګ وخت معلوم و نو داخل یی د خپل پخوا نی عادت نه پرته د خپلی مانی دروازه وتیوله تر څو د کمال سره له نژدی نه خبری وکړی او د خپلی مینې په ره راو نیاز باندی یی وپوهوی. کمال هم په دی ورځ لږ څه دوخته د کور نه را ووتو او کله چه د «زیوری» کلا ته نژدی شو گوری چه در وازه کی د ده گرانه زیوره ولاړه ده او کله چه سره سترگی په سترگی شول نو کمال بیا هم په غمو نو کی ډوب ودرید او هرڅو مړه یی چه زیار وویستو چه خپلی سترگی له ځمکی نه پور ته کړی وه یی نه شوه کو لی اخر زیوری ترینه پو ښتنه وکړه چه

— خوانه ولی په فکر کسی ډوب پاتی یی؟  
دا چه کمال یو غریب انسان و ونونه یی شو ای کو لی چه د خپلی مینې رازد خان لور ته بیان کړی او یا اقله هغی ته دو مړه وواپی چه زه ورسره مینه لرم.  
خو زیوری بیا هم ترینه وغوښتل چه د خپل ژوند اود خپلی مایوسی چه ماجرا ورته بیان کړی. خو «کمال» غریب ویرید لو که چیری د خپلی مینې راز ورته بیان کړی، نه چه دده او

دده د کورنی بیو زلی ژوند د فیوډالی ظلمو نو د معاملو نه قربان شی نو ځکه یی ور ته وویل چه بی بی جانی هیڅ خبره نشته هسی می نن څه نا څه اند یښنی په زړه کی را پیدا شوی چه دا یوازی زما په دی بیو ز لسی ژوندانه پوری اړه لری او په همدی برخه کی جرت خغلو تر څو خپلی او دخیلو وطنوالو ژوند ته نوی رنگ ورکړم او لیاری چاری ورته ولټوم.  
دا چه زیوره ډیره هو ښیاره نجلی وه نو «کمال» ته یی وویل.  
— خوانه ته په دی فکر کی باید نه وی چه زه د خان لور یم او ته دیوه بیوزلی او نادار زوی ادا کشر و خانانو زړونه د عاطفی به قالب کی جوړ شوی او کله چه د ستا غوندی بی وزلی مینه ورسره ملگری شی نو بیا د خانۍ او نوابی دمانی نه راوخی، لیا ری به څاری او په خپلی ورکی پسې به له آباد نه راوخی او په دښتو او میسو کی به خپل دا ند یښنو نه ډک ژوند سر ته رسوی. تا ته به د قیس او دلیلا د مینې افسانه ډیره ښه معلومه وی او له زیاتو خلکو نه به دی اوریدلی وی چه قیس ولی په مینه کی مجنون شو او لیلاد مجنون په مینه کی څومره کړاونه او تکلیفو نه په ځان ومنل خو که چیری زه درته ددغو واقعی عا شقا نو د مینې داستان بیان کړم نو بیا به په خپله اعترا ف وکړی چه مینه څه ده او څنګه په زړو نو کی ځای پیدا کوی او یا څنګه د خلکو د شکنجو او پیغورونو تر تا لیر لاندی راخی خو بیا هم مینه که په واقعیت باندی ولاړه وی نو هیڅ دا سی قدرت به نه وی چی هغی ته دی. خنډو نه پیدا کړی او کوم مین دی د خپل هو ډنه را وگرزی. کله چه کمال د «زیوری» خبری واوریدی نو دا ورته ثابت شوه چه «زیوره» هم ورسره مینه لری نو ورته یی وویل.

اول خودی زه په نوم باندی نه پیژنم چه ستا نوم څه دی او زه درته په کوم نوم باندی خطاب وکړم، بله داچی ته د خان لوری او زه دیوه بیوزلی کارگر او غریب کار نو که چیری زما او ستا د مینۍ نه د کور او کلی خلک خبر شی دا کار به ستا نیک شپرت ته زیان ورسوی او په کور کلی کی به دا آوازی خبری شی چه د خان لور د یوه غریب او بیوزلی انسان سره مینه لری چه ما وواته، به په دی برخه کی زیات خنډونه راپیدا شی خو دا چه ستا ژوند د کړ او نو سره نه وی مخامخ

شوی نو ما پرېږده چه په خپلــو غمونو او اند پېښو کې لو بېرېم او خپلې ارزو گانې تور وځا وروته وسپارم . زيوړی بيا هم ده کمال خبره غوڅه کړه او ورته یی وویل :  
ما تاته په دی برخه کې زیاتې خبرې وکړې او ته ورباندې ښه فکر وکړه د مینې رېښې هېڅ قدرت نه شی پر-یکولی او تر څوچه زما وینه په رگونو کې چلېږي زه به ستا په مینې باندې خپل غم غلطوم او هیله می داده چه په مینه کې به په ځانې او خوازی پسی نه گرزی او یوازی به انساني ژوند ته ارزښت ورکوی . او په دی نوم به زما سره لياره ساتی .

کمال په داسې حال کې چه د زیوړی خبرو ور باندې زیات تاثیر کړی و او وخت هم ورباندې زیات تیر شوی و د زیوړی نه ئې اجازه واخیستله او د خپل کار لورته وخو-خیدو .

ده به هره ورځ په همدې توگه د زیوړی سره پټې خبرې کولې ترڅو چه د کور او کلي خلکو ته د دوی د مینې گونگو سې ورسیدو او د هر چا په مغزو کې ددوی د مینې خبرې پیدا شوی تر څو چه ددوی مینه رسوایی ته ورسیده او ده زیوړی پلار هم ورباندې خبر شو چه زیوړه دکمال سره جوړه ده . نو خپله لور یی را وغوښتله او ورته یی وویل .  
زیوړی ما ستا نه دااسې ارزو نه درلوده چه ته دی زما پکړې به ځمکه راوغورځوی او زما نوم او نېسان دی تر پښو لاندې کړی .

تاته خپل وجدان څنگه اجازه در-کړی چه زما د ژوند او له برم نه ډک نوم په لغته ووهی او د یوه بیکاره خوار او مزدور هلك سره د دوستی مزی ټینګ کړی ، زه سیال او شریک لرم زه به کومو سترگو باندې هغو ته وگورم او به کومو سترگو په کور او کلي کې وگرزم زه د خلکو پیغور-ونو ته غاړه نه شم ایښودلی او سر د نن نه ته د کور نه نه شی وتلی !  
که چیرې خبر شوم چه بیا دی ددغه هلك سره تماس نیولی دی او یادی ورسره لياره جاری ساتلی وی نو بیا به دی وایه ځان وی .

کله چه زیوړی دخپل پلار خبرې وا وریدی نو په ژپ غونې لهجه یی ورته وویل :

ولی پلار ځانه مینه کول جرم دی ، ایا دغه موجوده ژوندیه مینه او محبت باندې ولاړ نه دی ، ایا د یوه ځان لور د یوه غریب انسان سره مینه نه

شی کولی . ایا زه د دی حق نه لرم چه د ځان له پاره خپل دایمی ملګری به خپله خوښه وټا کم . ایا ستا غوندې یوه پلار ته د یوې بیوزلې نجلۍ ژوند څه ارزښت نه لری . ایا ته د دی وګرځیز جمهوری دولت چه د ټولو وګړو د حقوقو ملاتړ کسوی پالیسی په نظر کې نه نیسی او ایا ته د یوه انسان په صفت زما انساني غوښتنې دخاورو لاندې کوی نه پلاره زه د یوې بیغلي په نوم نه غواړم چه څوک دی زما په سرونوشت باندې لوبی وکړې مونږ ته خپل وګرځیز دولت د دی حق را کړی دی چه خپل سر نو-شت په خپله وټاکو او چاته د دی حق نه ورکوم چه زما په ژوند دی لوبی وکړی . د زیوړی د پلار ماغزه د زیوړی په خبرو باندې زیات خراب شول او غاښونه یی سره تیر او بیر کړ او ورته یی وویل :

زه ستا د دومره بې حیایی زغم نه شم کولی او د ازما فیصله ده چه تا باید هغه چاته ورکړم چه زما سره یی سیالی برابره وی شال او شری هېڅ وخت سره نه شی جوړیدلی او نه زه دا کار منلی شم د دغه رازمزه-خر فاتونه لاس واخله که نه په لوی لاس به دی ژوند ته خاتمه ورکړم زما خبره یوه ده یا به مرګ قبلی او یا به زما په خوښه باندې ستا د واده د بندو بست چاری سرته رسیږي ښه سوچ ووهه هره لياره چه درته ښه ښکاره شوه هماغسې وکړه .  
زیوړی د څه سوچ وهلو نه وروسته خپل پلار ته په ژپ غو نسی او از وویل !

پلاره ته ولی زما په ژوند لوبی کول غواړی ولی ته ما ته د خپل ژوند د دایمی ملګری د انتخاب په پر څه کې اجا زه نه را کوی ، ما ته د کمال ، خواری او بیوزلې کوم اهمیت نه لری او زه د هغه مینې او محبت ته په درنده ستر که گورم ما ته انسا نی ژوند زیات اهمیت لری زما فیصله یوه ده او په همدې فیصلې به خپل ژوند مخکښی بیایم ما ته د مینې شتمنی زیات ارزښت لری نو ځکه زه په خپله ژوند کول غواړم او مینې ته ستا د موجوده شتمنی نه زیات په ارزښت او اهمیت قا یلیم که چیرې ته په خپل زړه کې عا طفی او انساني پیر زو ینی ته ځای ورکړی نو بیا به دا مشکل د تل له پاره حل وی او بیا به په سیالۍ او شریکۍ پسی نه گر ځی .

د زیوړی پلار وپو هینوچه په

زیوړی باندې زما خبرې کوم تا ثیر نه کوی او هر څه چه ورته وایم په کوم ارزښت ورته نه قا ینه کیري نو په ډیره قهرجنه وضعه د خپل کور نه ووتو او د خپلو خپلوانو سره یی په دی برخه کې تماس ونيو تر څو ددی چیرې مشورې سر پیدا کړی .

چا به ورته یوه لياره ښودله او چا به ورته بله او ده ترینه دانتیچه واخیستله که چیرې «زیوړه» بل چاته ورکړی نو «د کمال» له خوا نه به د دریانو ستو نرو سره مخا مخ شی ځکه چه د نور د انقلاب فرمانونه چه په دی برخه کې صادر شوی د ټولو وطنوالو حقوق پکښې خوندي شوی او دولت د مفا سد و او یی عدالیتو په مقابل کې د زیاتۍ کرکۍ او نفرت څخه کار اخلي ، او که چیرې د خپلې لور وژلو ته ځان چمتو کوی له یوې خوا خپل مې او باز وپه خپله غوڅوی او په دوهم قدم کې ددوه واقعی مینا نو په لوی جرم باندې مرتکب کیري . نو دا پر یکړه یی ښه وبلله چه په موجوده وخت کې زیوړه د «کمال» په نوم کړی او کله چه ددوی د کوژدې چاری سر ته ورسیدلې بیا به دخپل شوم عرض له پاره لياره آواره کړه ، نو بیرته کورته راوگرځیدو او خپلې لور «زیوړه» ته یی وویل : -

لوری ما چه هر څه فکر وکړ نو داسې لياره می پیدا نه کړه چه ستا دخوښی وسیلې پری برابرې شی ښه به داوی چه زه «ستا په خوښه باندې کار وکړم او د کمال» سره دی د کو-ژدی بند و بست برابر کړم تر څو چه ته په ارامه فضا کې د مینې او محبت په خوږو لحظو کې خپل راتلو نکې ژوند سر ته ورسوی او خپل را تلو نکې مشکلات په هم فکری سره سر ته ورسوی .

زیوړه په چرت کې پا تی شوه او نه پو هیده چه دغه راز عا طفه او مهربا نی څنگه د ده د پلار په زړه کې پیدا شوه که څه هم له یوې خوا په اندیښنو کې ډوبه وه نو له بلې خوا نه یی په ظاهري تو گه د خپل پلار د دی انسا نی لور ینی نه مننه وکړه او بی معطلۍ نه یی کمال ته احوال ورواستو چی ځان دی ته چمتو شوی دی چه زما او ستا مینې ته به احترام قایل شی نو ته دخپل ورځنی کار نه نن لر څه دوخته راشه چه زه او ته به دی باره کی سره خبرې وکړو .

کله چه کمال ته د خپلې زیوړی پیغام ورسید و نو د خو شالۍ نه په کالیوکې نه ځا ئیدو او په ډیری چستی سره دزیوړی د کلابه دروازه کی ودرید . او زیوړی چه د کمال د راتګ لياره ځارله کمال یی په غېږه کې ونیو و او ورته یی وویل :

ستا غریبه مینه نن شتمنی ته ورسیده او پلار می دی ته چمتو شوی دی چه زه او ته د ژوند انه دایمی ملګری شو او ته می ددی له پاره راوغوښتی چه اول د ازیږی درکړم او بیا د رته ووايم چه نن شپه یو څو تنه زمونږ کړه را ولیزه چه زما او ستاد کو ژدی معا ملي رسمی ښه غوره کړی او د تا ویلو او ماویلو معا ملي پسی کمی شی .

کمال خپله محبو به «زیوړه» ښکل کړه او ورته یی وویل فیصله خو ډیره نیکه ده خو زه په دی ویره کی یم چه د کاسی لاندې نیم کا سه پیدا نه شی او په پای کې د مینې په جرم باندې تورن نه شوو .

نه نه ته به کیسویسی مه گرزه دا زما او ستا د مینې پر کت وچه پلار می په دی راضی شوی دی چه زما اوستا مینه خپل معراج ته ورسیږي او دیو ، بل په څنګ کی سره ژوندو کړو .

ښه چه داسی ده زه به نن شپه د څو تنو سره یوځای ستا سی کورته راشم خو گوره زیوړی که چیرې دی پلار زما نه پیسی وغواړی نو بیا به څه کو م .

ته لیو نی کیرې مه ، هغه د زیاتو شتو خاوند دی او ستا پیسو ته سترگی نه نیسی .

ښه چه داسی ده نوزه درنه ځم چه خپل بند و بست و نیسم . کمال دزیوړی د لار ښوونې سره سم څو تنه ملګری د ځان سره یو ځای کړل او تیاره ما ښام د زیوړی د کور په در وازه ورننو تو . د زیوړی پلار د میلنو زیات قدر وکړ چای ، څو ټوټه او داسی نور شیان د غونډۍ په منځ کې کښیښو دل شول خو کله چه د کمال ملګرو د چایو په څښلو پیل وکړ نو د کمال اوزیوړی موضوع یی ورته په منځ کی کښیښودله دزیوړی پلار د څه چرت وهلو نه وروسته ور ته وویل .

لطفا پاته واړوی

که څه هم ما نه غوښتل چې زه  
دی په دی پر څه کی خپل تگ لوری  
معلوم کړم خو کله چې ما د زیوری  
مینه «د کمال» سره ولیده نو دی ته  
اړشوم چې د دوی د خوښی سره کار  
وگرم او دا چې تا سې تر دی ځای  
پوری راغلی یی نوزه نه غواړم چې  
تاسی دی بینو ازما له کوره لاپشی  
دادی ستا سې په مخکښی به زه دوی  
په خپل حق باندی ورسوم خپل نو  
کرته یی امر وکړ. چې لاپشی کورته  
او بی بی ته وواپی چې د زیوری  
دستمال د خوږی سره یو ځای را-  
ولیری .

نو کر د خپل بادار د حکم سره  
سم ، دستمال او میوه را وړه اود خپل  
بادار په مخکښی یی کښیښود له د  
زیوری پلار دستمال «خپل زوم کمال»  
ته په مخکښی کښیښود لواز میوه یی  
په نا ستو ملگرو وویشله دغو ندی  
ټولو غړو «کمال ته مبار کی ورکړه  
او د څه خند نه وروسته خپلو کور  
ونو ته ستا نه شول .

سبا په کلی او بانده کی د زیوری  
او «کمال د کور دنی مو ضوع د هر چا  
غوږ و نو ته ورسیده او دوی به هم  
هره ورځ سره جوړه کول او د  
راز او نیاز به یی سره کولو او د  
راتلو نکې ژوندانه په باره کی به یی  
پلانو نه هم سره طرحه کول. د دوی  
دتک را تگ ناستی ولاړی معا ملی  
دزیوری په پلار باندی ډیره بده اغیزه  
درلوده او نه یی غوښتل چې د ده  
لوردی د «کمال» سره خپل راتلونکی  
ژوندانه ته خپله غیزه خلاصه کړی  
نو خپلی لور ته یی وویل ،

لکه څنگه چې دی آرزو وه ته په  
خپلی آرزو باندی ورسید لی او کولی  
شی چې د خپل ملگری «کمال» سره  
دواده تر ورځو پوری ازادانه وگرځی  
هغه کور ته دعوت کړی او ورسره  
ناسته پا څه وکړی اوسې خو مو له  
هغه نه خلاصی نه شته او هغه کولی

شی چې زمونږ د کور د یوه غړی به  
څیر زمونږ په غونډه و کی پر څه  
واخلی او خپل ژوندانه ته سر او  
صورت ور کړی خو بیو زلی زیوری  
د «کمال» د شوم سر نوشت څخه نه  
وه خبره او یوه شپه یی دهغه څخه  
غوښتنه وکړه چې د دوی کور ته  
راشی او حتمی شپه هم ورسره تیره  
کړی. کمال د خپلی «زیوری» خبری  
وهنلی او د ما بنام په تور ولې وکی  
ددوی کور ته ورغی ډیر زیات قدر  
یی وشو دکور هر یوه غړی به په  
جلا جلا توگه ورسره خبری کولی  
ترڅو چې د شپې دویمې وځوړل شوه دڅه  
مرکی نه وروسته ټول خپلو وویدیدلو  
خونو ته روان شول . زیوره د کمال  
سره په یوه کوټه کی یوازی پاتسې  
شوه شپه لا نیما یی ته نه وه رسیدلی  
چې د زیوری پلار په بی رحمی سره د  
دوی د خونی در وازه خلاصه کړه او  
په کمال بی وزلی باندی یی د لیوه  
په څیر حملی شروع کړی کله چې  
کمال ولویدو نو زیوری د  
خپل پلار په پښو کی ځان واچوو او  
ورته یی وویل :-

ای ظالم انسا نه ستا د شوم غرض  
ډرامه تر همدغه حده پوری وه تاته  
انسا نی کرامت ارزښت نه درلود  
او ته ولی په خپل فرزند باندی دو  
مره د انسانیت نه خارج شوی ،  
زیوری بی وزلی ته معلومه شوه چې  
پلار یی له ځان نه لیوه جوړ کړی  
بیا بیا یی تر ینه غوښتنه وکړه خو  
ظالم پلار ورته وویل او س به ددی  
احق انسان ژوند په خپله ښه وگوری  
نور یی نوچاره راواخیستله اول یی  
دکمال بی وزلی لاسونه او بیا یی  
پښی او په پای کی دی ظالم قصاب  
هغه نازولی صورت تر سا طور  
لاندی کړ او ټوټی ټوټی یی کړ . کله  
چې زیوری ته د خپل ظالم پلار دظلم

نه ډکه نتیجه معلومه شوه نو پښی  
لوخی د کور نه ووته او امنیتی مقاماتو  
ته یی خبر ورکړ څو لحظی لا نه وی  
تیری چې څار نوال د خپلو عدلی  
همکارانو سره یو ځای ددوی کورته  
راننوتو گوری چې د یو مظلوم انسان  
د بدن ټوټی سره جلا شوی او ددوی  
دخوب خو نه په وینو لړلی ده، او  
ځان د وحشت په حال کی بی دمه  
ولاردی د هغه څخه څه هرڅه پوښتنی  
کوی ځواب نه شی ویلی اخر فیصله  
داسی وشوه چې ځان دی زندان ته  
وسپارل شی تر څو د عدلی مقرراتو  
سره سم ورسره چال چلند و شی.

ځان د ځونو څارندو یا نو سره یو  
ځای زندان ته ولیردول شو او دبی  
وزلی کمال «جنازه» په خاصو مراسمو  
سره خاورو ته وسپارل شوه کله چې  
د کمال ، د مرگ نه څو ورځی تیری  
شوی عدلی موظفینو «ځان» دعالت  
مقام ته راوغوښته هر څه چې ترینه  
پوښتنه کیري گونگولاردی او خبری نه  
شی کولی ، اخر فیصله داسی وشوه  
چې دده لور «زیوره» چې د ځان  
دخایو او بی رحمی شاهد وه باید  
محکمی ته را وغوښتل شی تر څو  
ددغه راز شومو اغراضو ته پسرده  
پورته شی . کله چې «زیوره» محکمی  
ته را وغوښتل شوه نو څار نوال  
ترینه خپلی خبری پیل کړی ، په  
داسی حال کی چې «زیوری» هم خپل  
اعصاب له لاسه ورکړی وه نو دغه  
تر اړیدنی ډرامه چې په اولو شپو ورځو  
کی د همدغه ظالم «ځان» د شوم غرض  
دسر ته رسولوپر بنا د زیاتی خوښی  
نه په ډکه فضا کی پیل شوی وه او  
وروسته دی نتیجی ته ورسیده د  
سرنه تر پایه تکرار کړه او زیاتره  
بی کړه.

څارنوال صاحب :- ما تر اوسه  
پوری په انسانانو کی داسی بی  
رحمی په غیر انسانی جرم تورن یم  
او محکمه هره پریکړه چې زما په برخه  
کی کوی هغه د منلو وړده ، محکمی  
دده داعتراف د اخستلو نه وروسته  
دغه ظالم ځان په اعدام باندی محکوم  
کړو او دبی شمیره خلکو په وړاندی  
په خپلی سزا باندی ورسید واوپه  
یدی توگه «کمال» بی وزلی د زیوری په  
مینه کی قربا نی ورکړه او دغه  
ترازیدی افسانه په دی توگه سرته  
ورسیده .  
(پای)

# ماکسیم گورکی

نام اصلی و فامیلیش (الکسی ماکسیموویچ پشکوف) در سال ۱۸۶۸ بتاریخ شانزده نوامبر در شهر نیژنی نووگورد تولد یافته و بتاریخ هژدهم جون ۱۹۳۶ در شهر گورکی به نزدیکی مسکو وفات نمود.

دراماتورژ و نویسنده معروف واتحاد جماهیر شوروی، تهداب گذار ادبیات ریالیسم اجتماعی.

«گورکی» به سن چهار سالگی پدرش را از دست داد. ايام طفولیت را بخانه پدر کلا نشن یکی از نمایندگان خورده بورژوازی نووگورد سپری نمود. در کودکی بکارهای مختلف دست یازید شاگردی مهندس، ظرفشویی در کشتی حملی، نان پزی، پاسبانی راه آهن.

در شهر قازان گورکی جوان با انقلابیون آشنا شد. در سال ۱۸۸۸ او لین بار بنندان افتاد. در سال ۱۸۹۲ او لین داستان او بنام «ما کار چود راه» بدست نشر سپرد. شد. در آغاز سالهای ۱۹۰۰ به دراماتورژی دلچسپی پیدا کرد. که در آثارش مرتبه بس بلند ی را داراست.

در دوران سفر خود به شهرهای روسیه آنوقت متوجه گردید که روشن ترین و عمیق ترین مقامی در میتجدید ادبی اوریالیسم اجتماعی دارد.

در سال های ۱۹۳۰ پیس های گورکی مانند دیگر آثارش دایره المعارف زندگی روس در آغاز قرن تا انقلاب دیکا بریستنها بود. مثلا در پیس (سامون و دیگران (۱۹۳۱) حادثه در اخیر سالهای بیست به وقوع می پیوندد.

در دراماتورژی گورکی انعکاس مسایل زندگی و فراوانی پرو بلنها پیس را به اوج می رسانند. استحکام و برقراری

ضروریات تاریخی ساختمان جامعه سوسیالیستی این موضوعات انقلابی عظمت دراماتورژی گورکی را تعیین میکند.

بدوره اول فعالیتها دراماتورژی که سالهای آمادگی انقلاب روسیه بدید آمد گورکی نمایشنامه های (خورده بورژوا) ۱۹۰۲ (در اعماق ۱۹۰۳) (دها تی ها ۱۹۰۴) (پسران آفتاب ۱۹۰۵) (بربر

ها ۱۹۰۵) (دشمنان ۱۹۰۶) را برشته تحریر در آورد. درین پیسها گورکی روش تعیین سرنوشت، تعیین حدود اساسی قدرت اجتماعی روس را در برابر انقلاب قریب الوقوع که پاشیدگی رفتار اجرای قسمت بندی های قوا عد تازم که بطور آشکار در برابر هم قرار داده ترسیم میشود.

دوره دوم پیس هائیرا دربر میگیرد که گورکی در سالهای بعد از مرحله اول انقلاب روس برشته تحریر در آورد. (آخرین ۱۹۰۸) (عجایب ۱۹۱۰) (اولاد ها ۱۹۱۰) (قسمت اول و اشاز لیتروا ۱۹۱۰) (پیس ناچل ۱۹۱۳).

درین پیسها گورکی بابصیرت و فراست هنر مندانه پرولتاری و اقعی جریان سقوط حتمی طبقه بورژوازی را نشان داده فنای آنرا به قانونیت اخلاقی و اجتماعی تصو یب میکند.

پیسهای گورکی که دوره سوم را به فعالیت دراماتورژی در بر میگیرد بعد از انقلاب اکتوبر یعنی در سالهای ۱۹۳۰ میباشد. بهترین آنها (گور بلیچو و دیگران ۱۹۳۱) (دستیگایو و دیگران ۱۹۳۲) (قسمت دوم اساز لیتروا ۱۹۳۶).

در برگیری جریان تاریخی، شدت مخالفت جامعه توضیح دوره اولی دراماتورژی گورکی

در پیسهای دوره سوم با تشریح عمیق و پیچیده گی روانی توام میگردد.

پیسهای گورکی مبارزه قدرت اجتماع را که مضمون اساسی زندگی روس آغاز قرن بیستم قرار داده شد منعکس میسازد. گورکی در نقشهای هنری مخالفت زندگی تاریخی و اجتماع روس را فاش ساخته و نشان میدهد که درین حالت فقط انقلاب سوسیالیستی برای آن ها حتمیست.

در رامهای گورکی قهرمانان جدید کارگران انقلابی که بر خورد آشتی ناپذیری را با جهان کهنه اعلام میدارد ظاهر میسازد. در نمایشنامه اول گورکی (خورده بورژوا) به کلمات و مثالهای دل ورا نه نیلای تیپست (حقوق رانده حقوق می گیرند) و (مالک کسبیست که زحمت میکشد) انگیزه اشخاص منور روسیه جدید انقلابی را بروز میدهد.

در پیس (دشمنان) دسته کارگر انیکه اعتصاب نموده اند در راس آنها سینسیو بلشو یك انقلابی تبارز میکند.

در پیسهای (دستیگایو و دیگران) و (واساز نیز) گورکی

تمثالهای بلشویک ریابینین و انقلابیون مخفی راشبلی ها را بوجود آورد.

قهرمانان گورکی طرز تفکر آزاد و مخصوص بخود دارند. تمایل به افکار فلسفی را جمع به زندگی کلمات دلورانه و رعین حال احساس واقعی را از بین نبرد آنها بین خود ها مباحثه عمیق و هیجان آور در باره (حقیقت) و اقییت اصلی اجتماعی مردم را روشن می سازد.

گورکی تیپ های مخصوص به خود انسانی را که جریان رسیدن انقلاب سوسیالیستی، در مردم به ضروریات ریشه اصلی تغییر جامعه را تجسم کرده است در دراماتورژی خود جای داده است.

قهرمانان گورکی در فضای نزد یك شدن به انقلاب زندگی میکنند و این تاثیر طرز تفکر آنها است.

در پیسهای گورکی زندگی پیش یا افتاد بورژوازی مانند قوه مخالفت دشمنانه در برابر انسان قرار داشته قوه ادراک او را مقید ساخته، جدایی او از آزادی، اتحاد بی ارزش به بورژوازی قدرتی را مانند دسترو و سکی و خوف ندارد.

در (ایگور بلیچو) و (دستیگایو) نشان میدهد که چطور دنیا گندیده کهنه از هم می باشد نابودی طبقه خورد با احساس باطنی و بی بضاعتی آثار گورکی را حتی بعضی از نمایندگان بورژوازی و اساز لیتروا و ایگور بلیچو احاطه کرده تعریف معینی و مشخص اجتماعی بان داده در عین حال ابدا به علامت طبقاتی قهرمانان خود منحصر نشده ماهیت اجتماعی انسان را با ارتباط ناگسستنی از معرفت شخص آنها فاش میسازد.

نقشهای و کیل مدافع لیبرالی با سونو یسنده معروف شالیمو دیگران که منورین پیشرفته را تحر یك میکنند گورکی شخصیت خود خواهانه و ابن الوقتی به زندگی را بباد انتقاد قرار داده و به تمثالهای سر مایه داری بولیچو مسئله آشو بگری انسان را که به مخالفت طبقه خود می بر آید فاش میسازد.

تیپ مخالف ریکو و و ایگور بلیچو نارضا یتی نظام زندگی را بیان کرده و منا سبتهای بورژوازی را بوجود می آورد.

در موضوع نوآوری به ایده انقلابی پیسهای گورکی دور نوینی را در پیشرفت شکل دراماتورژی نقطه گذاری کرده به تعقیب خوف گورکی شکل تازه درام قرن بیستم را بوجود آورد.

در برنسیپ های دراماتورژی گورکی بطور خاص تمایل بر خورد انسان با جامعه اش، فضا تصادم برای مبارزه رغبت مالی و

وعشقی بنیافته، بلکه تاثیر مستقیم آنرا بالای انسانیکه مخالف واقعیت است نشان میدهد. قانون جدید بقیه در صفحه ۵۴

نتوانستی بگوئی؟ آیا نارا حتی داری؟ به من بگو از چه چیز رنج می ببری چه مشکل داری این من بتوانم برای است خدمتی انجام دهم خوش میشوم؟

من چه میتوانم بگویم؟ میگفتم که تمام این نارا حتی ها از بی دست و پای ام است و یا می گفتم که مسوولیت تمام این وضع را پدر و مادر م بدوش دارند؟

آیا لازم بود این حقایق را می گفتم، و برای اینکه خود را تبرئه نموده باشم گناه را بگردن والدین خویش می انداختم؟ بهتر آن دیدم که سکوت کنم. اما این سکوت هم جای را نمی گرفت.

استاد م به من گفت: میدانی احمد وقتی من به سن و سال تو بودم عین همین حال را داشتم کمتر با مردم و مخصوصاً با هم صنفیان خود تماس داشتم، کسی اگر از من می پرسید نامت چیست از خجالت سرخ میشدم و به بسیاری مشکل اسم خود را میگفتم ولی دیدم که با این وضع نمیشود زندگی کرد.

انسان ذاتاً اجتماعی خلق شده و از همه چیز و از همه کس بریدن خطا است و نمیشود که برای همیشه یکه و تنها زندگی کرد. شرایط زندگی نیز به انسان اجازه نمی دهد که انسان به تنها بی زندگی نماید. همان بود که به خود جرئت دادم به کتب مرا جعه کردم که اعتماد به نفس و آمیزش با دیگران را به من آموخت به مطالعه خویش ادا می دادم. آهسته آهسته در جمع ظاهر شدم اگر چه در روزهای اول این کار کمی برایم مشکل بود ولی رفته رفته به این وضع عادت کردم و توانستم که خود را با اطرافیان وفق دهم. با دوستان و رفقای هم صنف به سینما رفتیم، به تفریگاه ها به کتابخانه ها و خلاصه اینکه از مدتی من آن جوان بی چاره و بی دست و پای دیروزی نبودم در خود شخصیت یافتم که دیگران داشتند و همینطور در میان خانواده و دوستان راه یافتم.

بقیه در صفحه ۴۸

## تلویزیون و خانه

مدتی زیادی نمیشود که تلویزیون در کشور ما را باز کرده و تقریباً میتوان گفت که در هر خانه یک یا به تلویزیون وجود دارد و برای سرگرمی اعضای خانواده خدمت میکند.

صرف نظر از خدمات ارزنده که این بدیده در قسمت تعلیم و تربیت می نماید باعث سرگرمی خانواده ها نیز میشود. اما سخن من، من گناهان به لکنت زبان افتادم رنگم سرخ گشت عرق از سر تا پایم سرا زیر شد تا اینکه معلم متوجه حال من گشت و مرا به نشستن دعوت کرد. این وضع باعث شد که دیگر شاگردان بخندند و بر نارا حتی من بیشتر افزودند. گفتم: معلم متوجه نارا حتی من شد و برایم گفت که پس از ختم درس او را ببینم با ترس و لرز بعد از ختم درس رفتم نزد او.

معلم ما چون تجربه کافی داشت با بسیار آرامی و لحن پدرا نه به من گفت:

«بهرم ترا چه میشود؟ چرا وقتی ترا گفتم درس را بگو تو با اینکه میدانی منم آن را یاد داری



ژوندون



## جوانان و روابط خانوادگی

از من می پرسید که چرا جوان پس رفته، محبوب و در خود فرو رفته هستم، چرا از همه کس بریده ام و کمتر حرف میزنم؟

بهتر این است که این سوالات را از پدرم، از مادر و از کسانی که مسئولیت تربیت را در منزل داشتند بپرسید.

به راستی که من جوان خجالتی به اصطلاح پس رفته بی هستم ولی این گناه من نیست و این من نبودم که این طور می خواستم.

بلی گناه این وضع برگردن پدرم و مادر م است.

در شرایط امروزی که جوانان ما به کجا رسیدند و چقدر با جزئیات و شاد و زنده دل اند اما من چنین وضع دارم. این وضع برایم خیلی نارا حتم کننده است. از همه کس دوری اختیار میکنم این طرز پیشامد باعث شده که دیگران نیز کمتر با من تماس داشته باشند. در صنف هم صنفیان با من کمتر آمیزش دارند زیرا میدانند که من مانند جسم جامدی هستم که نمیشود از او حرف کشید و یا با او حرف زد.

یک روز در صنف نشسته و متوجه درس معلم بودم با تمام هوش و خواص خود متوجه درس بوده و می گو شیدم که درس های استاد خود را به بهترین وجهی

پدران و مادران وظیفه دارند  
اطفا لشان بفهمانند که از تلویزیون  
چه برداشتی نمایند یعنی تلویزیون  
چه است و برای چه پدر و مادر می خورد  
و وظیفه آنها در برابر آن چه می  
باشد. وقتی پدر و مادر توانست  
که اعتماد اطفا لشان را جلب نمایند  
آنوقت کودک آن خود بخود دمتوجه  
وظایف شان میگردد و مو قس  
دیدن تلویزیون را نیز میدانند و  
از همه بهتر میدانند که چه چیز را  
باید ببینند و از دیدن چه چیز  
صرف نظر کنند.

امکاناتی که در دسترس شان  
قرار گرفته به این ورزش مورد  
علاقه شان بپردازند. و آن روز  
دور نخواهد بود که جوانان ما  
اعم از پسر و دختر در مسابقات  
آب بازی مانند سایر جوانان کشور  
های مختلف که همه ساله برگزار  
میشود اشتراک داشته باشند.

در مورد مقدمات این ورزش  
شاید زیاد شنیده باشید، با اینهم  
بد نیست که یکبار دیگر شما را  
متوجه این نکات سازیم که شنا  
علاوه از اینکه یک ورزش سالم  
و خیلی مفید برای حفظ سلامتی  
تان به شمار می رود تفریح و  
مصرفیت سالمی است که می  
تواند خستگی های ناشی از کار  
های جسمانی و دماغی را از شما  
برطرف سازد.

ورزش شنا باعث سفت شدن  
عضلات شده، فشارخون را  
متوازن می سازد، اشتها را زیاد می  
سازد، لکه های پوست بدن را  
که گاه گاهی در جلد بروز می  
کند برطرف می سازد و ده ها فایده  
دیگر دارد.

درمیان متری بسیار از  
امراض توسط شنا تداوی می  
گردد و امروز در بسیاری از  
شفابخانه ها حوض های آب بازی  
با آب سرد و گرم وجود دارد که  
برای استفاده مریضان قرار می  
داشته باشد.

گفتیم حوض های آب گرم  
شاید بپرسید که چگونه؟  
بقیه در صفحه ۴۵

رسیدگی میکنند و این امر موجب  
میشود که درآینده کودک به وظایف  
خویش آشنا گردند.  
یک موضوع فرا مو شس نشود  
که این تنها مادران نیستند که از  
پروگرام های تلویزیون چشم  
پوششند بلکه هر کس به نوعی  
خود نظر به علاقمندی شان چند  
لحظه پای تلویزیون باشند و از  
برنامه مورد نظر شان دیدن  
کنند و باقی ساعت را بایده در  
خدمت خانواده خود باشند و وظایف  
محو له شان را به انجام رسانند.

## (شنا) هم ورزش و هم تفریح است

امروز در این ممالک به صد ها  
هزار جوان عضویت مکتب های  
ورزشی را دارند.

شنا از جمله ورزش های است  
که امروز توسط آن اکثر مریضان  
را درمان میکنند. برای این منظور  
حوض های سرپوشیده ساخته  
شده و مریضان با شنا نمودن  
میکوشند که از ناراحتی های شان  
بکاهند و معالجه گردند. دوکتوران



مساعده گردیده است از همین رو  
نیز بارها توصیه میکنند که هرگز  
ورزش شنا را فراموش نکنید.  
زیرا این ورزش نه تنها از جمله  
تفریح های سالم به شمار می  
رود بلکه ورزش مفیدی نیز ثابت  
شده است. خوشبختانه امروز  
در کشور ما جوانان بیشتر از پیش  
به این ورزش علاقه گرفته و روز  
بروز بر تعداد علاقمندان آن افزوده  
میگردد.

دختران که در گذشته نظر به  
شرایط وقت محروم از این ورزش  
و تفریح بودند اکنون میتوانند با

از پروگرام های ذوقی و تفریحی  
تلویزیون دیدن نمایند. این کار  
چند مزیت دارد یکی اینکه به  
کودکان و دیگر کارهای خانه از  
قبیل پختن غذا، شستن لباس  
ها و یا اطو کردن آن و غیره مسایل  
خانه بدآمده میتوانند آسایش بیشتری  
و تعلیم کودک آن میتوانند رسیدگی  
نمایند. وقتی کودک یا کودک آن  
دانستند که دیدن تلویزیون از  
خودجایی و وقت معینی دارد آنها  
هم به نوعی خود مصروف درو س  
خود میشوند و بکارهای خود نیز

درمیان ورزش های که امروز  
در جهان متداول است یکی هم  
آب بازی یا شنا میباشد.  
یکی از خصوصیات این ورزش  
که خیلی ها مهم است و بسزای  
سلامتی بدن اهمیت بسزای دارد  
حرکت تمامی حصص بدن در آثانی  
شنا نمودن است. از خصوصیات  
ویژه دیگر این ورزش یکی هم در

شود که هستند بعضی از پدران و  
مادران که بیشتر از کودکان شان  
مشتاق دیدار تلویزیون اند.  
همینکه تلویزیون شروع به  
نشریات میکند، و گوینده پروگرام  
را معرفی می نماید در مقابل  
تلویزیون قرار میگیرند و خدا میداند  
که چه وقایع و حوادث در خانه  
رخ میدهد اما این ها از دیدن  
تلویزیون سیر نمیشوند و چنان  
غرق تماشای تلویزیون میگردند  
که تمام کار و بارخانه را فراموش  
میکند. دعا میکنیم که شما در چنین  
خانه مهمان نباشید. زیرا یقین  
وقتی به خانه خود بازگردید یا  
گرسنه خواهید بود زیرا یاخانم  
خانه پختن غذا را فراموش کرده  
یا آنقدر مصروف بوده که غذا  
ساخته است.

بهر حال منظور از این تذکر  
اینست که از تلویزیون طوری  
استفاده شود که هیچیک از اعضای  
خانواده را از کار و مصروفیت  
های زندگی باز ندارد مثلاً وقتی  
مادری می خواهد تلویزیون ببیند  
نباید اطفال و کودکان خود را در  
حالی که هنوز در درس های مکتب و  
وظایف خانگی خود را تمام نکرد  
اند تشویق به تماشای تلویزیون  
نمایند.

هر پدر و مادر باید به کودکان  
شان تفهیم نمایند که موقع دیدن  
تلویزیون چه وقت است و چه را  
باید ببینند و چه را نبینند. این  
سخنان وقتی بر کودک اثر  
خواهد داشت که خود و والدین نیز  
پروگرام و برنامه تعیین شده  
برای دیدن و تماشای تلویزیون  
داشته باشند. شاید پروگرام  
تلویزیون گاهی چنان دلخواه و  
ذوقی باشد که ساعت ها وقت  
انسان را بگیرد اما این دلیل نمی  
شود که این پروگرام های ذوقی  
انسان را از تمام کار و مصروفیت  
های زندگی باز دارد.

قبلاً گفتیم که وقتی صحبت  
ما و سخنان پدر و مادر بر کودکان  
اثر خواهد داشت که خود و والدین  
پروگرام خاص و وقت معینی را  
برای دیدن تلویزیون انتخاب  
نمایند.

مثلاً اگر مادر علاقمند شنیدن  
اخبار است مدت پانزده دقیقه و یا  
انیمه ساعت و وقت خود را پای  
تلویزیون صرف کردن تفاوتی نمی  
کند و باقی بعد از اتمام کار می تواند

# جواب به نامه های شما

## سلام علیکم خوانندگان و همکاران ارجمند مجله

باد عای سلامتی و صحتمند شما، به پاسخگوی نامه های رسید. بی این هفته می پردازیم.

### دوست عزیز ع وزین غو نیز ده

سلام آتشین ما نیز بدرقه را «تان» شعری و شکایتی فرستاده اید، زیارت شد و از طبع نازک تان آگاهی یافتیم و بقول حافظ:

من چه گویم که تراناز کسی طبع لطیف

تا بحدیست که آهسته دعا نتوان کرد

عاجزانه عرض می کنم که آشنیدن حقیقت و گفتن حقیقت ترسی ندارم و هیچی هم آزرده نمیشوم که حقیقت زهر آلود را به گوش هوش بشنوم. این گفته ارسطو هنوز به قوت خود برای من از زشمند است. افلاطون نزد من عزیز است، لیکن حقیقت، از افلاطون نیز عزیزتر است.

نمیدانم این تشویق های بسیجی را هنرمند ساخته است؟ از قدیم گفته اند از تو حرکت از خداوند برکت و چه گذشته ایم که نمر بر داریم؟

در خانه نشسته ایم افلاک را می بینیم، از شعر و هنر میگوئیم ولی اندرین باب چیزی نمی خوانیم. سنگ ادبیات دوستی را بی وقفه بر سینه می زنیم اما نمیدانیم ادبیات در چه حال است؟ مسوولیت نویسنده و شاعر در این میان چیست؟

آیا شاعر با آگاهی شعر بگوید یا نه؟ اگر می گوید بلی، پس آگاهی خود را وسعت بدیم، آثار کلاسیک را مطالعه کنیم، جامعه خود را عمیق تر بشناسیم تا بتوانیم شعری در خور روز ویرش ملت بگوئیم. اگر اینگونه نباشد بی مایه فطیر زده ایم و تیر به تاریکی رها کرده ایم... و حال لطف نمایم نامه بی تا را بخوانید که به امید نشر آن روز شمار می نمود. بعد از تقدیم سلام های گرم، آتشین و دوستانه برای دوست عالی قدر و گرامی محترم پاسخگو! نخست از همه تو چه شما را بیک فرد شعر که از استاد خلیلی است معطوف میدارم:

شاخ گل گفتیم دست و ساعد ترا رنجه شد

بعد از این بر روی تو گلدسته می گوئیم ما

محترم ما! پذیرفتن انتقاد یکی از مرموزات خاصه یل ستود. یک جوان است (گو یا پیران انتقاد پذیر نباشند) زیرا انتقاد در اصلاح عادات (تنها عادات) رول ارزنده را بازی میکند. اما... (به نظر شما جواب نویسنده غلط میگوید، راست میگوید برادر.)

آیا کسی را سراغ دارید که در اسرع وقت یک ادیب و نویسنده چیره دست شده توانسته باشد. (خود مروری در احوال هنرمندان و دانشمندان نمایید و ببینید که کسی در اسرع وقت ادیب و نویسنده شده است یا خیر؟) نه هرگز نه. (از کجا دانستید؟) ناخوانده غیب می گوئید) تپ و تلاش به کار دارد (این گوی و این میدان) قوانین و کتب ادبی را باید مطالعه کرد (قوانین ادبیات را من نمی فهم) طوری که از مقوله جویند یابند است، بر می آید، انسان اگر سعی مداوم نماید (سخن همینجا ست، اگر سعی مداوم

نماید تشویق به سراغش خواهد آمد نه اینکه به انتظار تشویق بنشیند) می تواند منحیت یک نویسنده را لیست و با درد، در اجتماع خدمات شایانی را انجام دهد.

ولی چنانچه شما (پاسخگو را میگوئید) قسمیکه از نبشته تان هویداست، از این حقیقت چشم پوشی و انکار و رزیده اید (در شوره زار کس تخم نمی ریزد).

محترم ما! چنانچه از حدیست گهرین رهبر عالم اسلام که گفته اند: «الحق مرو لو کان درا» بر می آید واقعا حقیقت و بیابان او خلی زهر آلود است (راستش را بگویم برای من شنیدن حقیقت و اظهار بیابان آن زهر آلود نیست، گر نمی پسندید تغییر ده قضا را) در قسمت اخیر نبشته تان ملاحظه شد دعا میکنیم رشته دوستی و همکاری ناگسسته بادا (حالاً نیز همین دعا بر زبان مان جاریست) ما با کمال احترام دعا می شما را می پذیریم (منت می گذارید) ولی... (راست و درست نگویم، فقط تشویق بنمایم)

درفر جام سخن اظهار آرزو مندی مینمایم اگر دوست ما هر یک محترم فروتن و شاداب دست به دستبرد ادبی زده اند، لطفاً با تمام شواهد و اسناد داصولی محاکمه نمایید (من ایستاده حقوق قضا می نیستم، فاکولته ادبیات بخش ژورنالیسم خوانده ام) و رنه شخصاً چنانچه شما به سهو خود اعتراض اف نمایند (به کدام سهو؟ مغز برتر از کامپیوترم! چنین سهوی را یاد داشت نکرد. است خدا کند آزرده نشند. باشید) و اینک نمونه ای از کار تان:

سزد بودن زبان درد مندان ریا لی شاعری هرگاه و بیگاه  
آیین مابود اخبار کسردن هر آنکس که کشد از جیب خود آه  
(ریالی شاعر کیست؟ چگونگی شاعری است؟ زور نا لیستان  
میگویند گزارش اخبار بدو شمس است. از جیب و کیسه در هم  
ودینار می کشند نه آه. از بقیه میگذرم و خاک پر دهنم که میگویم  
از نشرش معذورم دارید. به امید نامه و پیا می خدا حافظ.  
دوست عزیز محمد رحیم مجیدی حاصل صنف سوم رشته جیولو-  
جی پوهنخی زمین شناسی:  
سلام همکار ارجمند!

نامه بی را که درسی ام سرطان نکاشته بودید، چند روز پیش یعنی چهارم سنبله در یافتیم و در حیرت فرو رفتیم نامه بی از این نزدیکی به این نا و قتی میرسد، درست یکماه و چهار روز. خدای خیر بدهد و زارت مخابرات را. همکار ما بعد از اظهار لطف و دعا مینگارد: «به تاریخ هفت اسد سال ۱۳۵۷ مطابق بیست و هشت جولای ۱۹۷۸، در صفحه مسابقات و سرگرمی ها جدولی رسم شده بود که حل آنرا بدوش خوانندگان گذاشته بودید، چنانچه حروف

### پاسخگو

از این کمتر بن اسم و رسم پرسید ه اید ، چه بگو یم که مرا نام چیست ؟ میتر سم که چاپ عکس من ، مجله را از فرو شن نیا نداز د و کسی بر سانشن را نکند ، آخر من از اهل کر شمه و ناز نیستم که صورت بکشم و دیگران دلبری بیا موز ند . خیلی لطف در حقم روا داشته اید ، اگر فو تو ی نازیبا یم رابه چاپ نر سا ندیم ، عذریم را بپذیر ید . با تجدید دعا و سلام مو فقیه شما همکار خوب و ارجمند را میخوا هم . بخت قرین تان باد .

### دوست عزیز محمد یعقوب فراق

با سلام عرض شود که آن نوشته مطالعه شد لیکن متاسفانه که به آکا می تان میر سائیم ، مطلب «سر گذشت دوزن و یک باد بزن» از شما ت قلم مبارک شما نیست به شوا هد گو ناگون آن ترجمه از کسی دیگر است . مابه گفتار و نو شتا ر بجای جو کی ، صد لی نمیگو یم و همینگونه بجای مستخدم و نوکر ، کلفت نمی نو یسیم و همچنان داریم اینکا ر را می کنیم ، نیز نمی گویم بلکه از کلمه های داریم دارم و ... به این شکل هیچ استفاد ه نمی کنیم ، از شما همکار ارجمند صمیمانه تقاضا داریم که منبع ترجمه نبشته را روشن کنید تا مقایسه نماییم که آن ترجمه از کیست ؟ عجلالتا مطلب ارسال تان در صفحه بر گزیده های ... همین شماره به نشر رسیده است و می توانید آنرا بخوان ید ، با این تفاوت که ترجمه از شما نیست ، فرستاد ه آن شما هستید .

### دوست عزیز محمد ظا — رابو بی متعلم لیسه عمر شهید .

سلام بدرقه راعت ، دوست گرامی . نامه مبارکت را همچون گذشته با پستکا رت تاریخ — در یافتیم . امید داریم همکاری شما همیشه با ما باشد . بخوانید شکایت و حکایت تانرا که جالب و خواندنی است .

«با عرض سلام و احترام و به امید صحت و سلامتی تان و پیروزی های هر چه بیشتر شماکار کنان شرافتمند ، اینک قلم بدست گرفته و نامه دیگری را برایتان می نویسم .

دوستان عزیز ، بازهم شکایت های علاقمندان مجله محبوب بلند است که هفته نامه «ژوندون» به موقع از چاپ نمی بر آید . و راست هم می گویند و ادعا شان صحت است زیرا امروز که این نامه را بشما می نویسم چهار سنبله است در حالیکه چند روز قبل شماره جدید را از غرفه فروش جراید بدست آوردیم تاریخش بیست و هفت سرطان بود خود فکر کنید هفته نامه ژوندون پوره سی و هشت روز معطل شده در حالیکه درین مدت سی و هشت روز پنج شماره دیگر باید از چاپ می برآمد

این درست است که مشکلات طباعتی فراوان است ، اما سخن درین جاست که چندی قبل از طریق رادیو و تلو یز یون افتتاح بزرگترین دستگاه طباعتی بنام «مطبعه حزبی» اعلان گردید و گفته شد که این مطبعه بزرگترین مطبعه در منطقه می باشد و به مصرف دو صد میلیون افغانی تکمیل گردیده است . که به این ترتیب باید از این پس بعد شماره های ژوندون به همان روز معین آن از چاپ بر آید و افتتاح این مطبعه جدید و آنهم دو صد میلیون افغانی مصرف باید هدر نرود و از آن استفاده باید بعمل آید و نباید باز هم تمام کا رطبع به (مطبعه دولتی) داده شود .

چه در غیر آن باز هم داد و فغان دوستان بلند خواهد شد . خوب دوستان گرامی از گله گذاری می گذریم . در چند شماره ژوندون در صفحه جواب به نامه چند دوست ما از نشر نشدن اشعار و یادداشتان های شان (مربوط خودشان) داد و فغان های بیجا را سر داد ه بودند و بدون در نظر داشت اصل و محتوای مضمون شان خواستار چاپ حتمی آن گردیده بودند و جواب نویسن محترم (شما را) به باد انتقاد و دشنام گرفته بودند . که این بار بند قلم را بدست گرفته و از زبان آنها به شما حکایت می کنم . امید آنرا چاپ کنید !

بقیه در صفحه ۴۹

دارای نمرا ت مختلف بود مثلاًج . ۱۰۰ نمره . ه ۸۰۰ نمره ، مس ۳۰۰ نمره و ن به طور استثنای ۱۰۰۰ نمره ... متاسفانه درست یادم نیست که من درست حل کرده ام یا نه ؟

من حل آنرا همان طوری که شما هدایت داد ه بودید ارسال نمودم ولی هیچ نتیجه اش را ندیدم ، در حالیکه به گفته شما کسی که بهترین نمرا ت را بگیر ند به اساس قرعه برای شان جایزه داد ه میشود . خلاصه آرزوی من از شما اینست که لطفاً در همین جواب نامه ما برام معلوم مادت دهید که نتایج آن مسابقه در کدام شماره ژوندون به چاپ رسیده است . راستی ببخشید در یکی از شماره های بعدی ژوندون عکس های چند تن از حل کنندگان که نسبت به سایرین نمرا ت بیشتر گرفته بودند به چاپ رسیده بود که در بین آنها عکس اینجانب نیز به چاپ رسیده بود ، ولی اینکه کدام شخص جایزه را گرفت و بیشترین نمره را اخذ نمود ، خبر ندارم .

خدا انصاف بدهد متصدی صفحه مسابقات و سرگرمی ها را که شما را به این جنگا ل و سوسه انگیز انداخته است . از سال ۱۳۵۷ وقت بسیار میگذرد و نمیتوانم دقیقاً اطلاع درستی برای تان بدهم . همین قدر میگو یم که این صفحه جایزه و تحفه بی ندارد و متصدی صفحه از چند سالی بدینسو ، تا جایکه من بخاطر دارم ، از دروغ مصلحت آمیز و مشتری باب استفاده میکند و سر همکاران خود را به این بهانه گرم نگه میدارد از متصدی صفحه مسابقات و سرگرمی ها خواهشمندم که در همان صفحه این معضله را حل نماید و علاقه مندان مجله را از کم و کیف آن آگاه سازد .

### دوستان عزیز روشا نه رزین و حمید ه مبارز فارغ التحصیلان لیسه

#### حوا ی پلخمیری :

سلام بی نهایت صمیمانه پاسخگو را هم بپذیرید . بعد از لطف و مرحمت سرشار می نویسد «کارکنان محترم و گرامی از اینکه باز هم نامه های خواتانرا جواب میدید و مطالب را بنشر میرسائید ، باور کنید به اندازه تمام دنیا از نزدتان مسرور میشوم و با علاقمندی خاصی هر هفته احوال نشر مجله دلخوا هم را میگیرم ... پاسخگوی محترم ... من بسیار زیاده به خودت احترام دارم و علاقمند به این هستم که با خودت آشنا شوم ... و اسمت را بدانم . اگر پیشنهادم را می پذیرد در صورت امکان فوتویت را نظربه خوا هش من به چاپ رسانید و اسم خود را هم معرفی دارید خیلی ممنون میشوم . گذشته از برگویی شروع میکنم به نوشتن مطلب انتخابی ام :

شب تا نیاید قدر روز معلوم نمیگردد . شب از آن جهت قابل تحمل است که با مدادی در پی دارد . شب را نباید زشت دانست زیرا ستارگان امید در شب ظاهر میشود . شب اگرچه تاریک است ولی مهتابی هم دارد که نور می باشد . شب سحرگاه دلپذیری دارد که در آن دست دعا بسوی آسمان ها بلند میگردد و حاجت در دمنان بر آورده میشود . شب آسود ه بخوابید تا بیشتر کار کنید و بیشتر کامیاب بدست آید .

• • •

موسیقی زبان آزاد هنر مند است که هر چه بخوا هد ، بی ترس و خجالت به معشوق و بدنیا می گو ید . موسیقی هر ملتی ، زبانی است که باید آموخت . موسیقی زبان و بیان آرزو ها و خواهش ها و درد های ناگفتنی است . موسیقی در خاطر ایجاد معنی می کند ، شعر معنی خاطر را به خوشی و خوشحالی میا ورد .

موسیقی بهتر از هر سخنی دل را از مهر و شفقت یاز غم و خصوصیت به تپش در میاورد . ناله ها و شکایت ها وقتی بزبان موسیقی در آمد ، دلنواز و فرحت بخش میشود .



من بسیار جوان بودم . و تکیه ما با هم ازدواج کردیم . بین ما عشق بزرگی موجود بود و در سه سال اول هیچگونه سایه کدورتی خوشبختی و زندگی سعادت آمیز ما را مختل نکرد . دوروتیا . در سال دوم ازدواج ما متولد شد و «هاینس» او را دیوانه وار دوست داشت . بعد از انجام کار و تکیه در دفتر به عجله به منزل برمیگشت تا بتواند قبل از اینکه طفل ما بخوابد . چند دقیقه ای با او بازی نماید . در روزهای یکشنبه آن دوازدهم بگرداناندنی بودند . او تمام وقت بیکاری خود را وقف طفل خود میکرد . ماه بعد از خانه بیرون می رفتیم و در منزل می ماندیم . یارادیو می شنیدیم و با کتاب می خوانیم و هر کاری که میکردیم باید توافق و همفکری مناسب و عالی اجرا می شد .

در این وقت هنگامیکه انتظار طفل دوم را می کشیدیم ، دفعتا احساس کردم که «هاینس» تغییر خورد . است . من خودم نمیتوانستم بگویم که این تغییر چه وقت و چگونه در او بوجود آمده و شروع شد .

اما من مطمئن بودم که حرکات و وضعیت او مانند سابق نیست . من گوشش کردم و یاد بیاورم که او چه وقت برای مرتبه اول از دفتر تلفون کرد که امروز نمیتواند برای صرف شام منزل بیاید . زیرا مجبور است در یک مجلس رسمی اوسمه شرکت کند . من بدقت فکر می کردم . اما نمیتوانستم بیاد بیآورم که این موضوع چه وقت شروع شد ... و بالاخره یک روز بطور واضح و صریح برام گفت که او را ترک می کند . «دوروتیا» را و طفلی را که در انتظار او بودم .

من می دانم که اواز این سخنان خود خیلی رنج می برد و زجر می کشید و جرات ندارد به چشمم نگاه کند دانستم که گفتن این کلمات دفعتا ، چقدر برای او مشکل و ناگوار بود . هنگامیکه از من خواست کرد تا او را درک کنم ، یعنی چیزی را که خودش هم درک کرده نمیتوانست ، چشماش پر از اشک بود . او دیوانه وار عاشق یک زن دیگر شده بود و در مقابل این احساس خود در خفا خیلی جنگیده و مجادله کرده و نا امیدانه دفاع کرده بود تا زندگی سعادتمندانه خود را فانی کوچک خود را متلاشی و تپیه نکند . اما بیپوده . عشق و دلبندی او به آن زن قوی تر از تمام چیزها و زورمند تر از تمام احساسات دیگر بود .

من سوال کردم :

«او کیست ؟»

در جواب گفت :

«تو او را نمی شناسی . خواهش می کنم از من تقاضا نکن تا برایت بگویم . او کیست چگونه است یا چگونه او را شناختم . آنوقت دیگر سوال نکردم . بعد از اندکی خاموشی مدتش دفعتا گفت :

«دوروتیا» ... «دوروتیا» خواهش می کنم فراموش

نکن که ترا دوست دارم . من گفته نمیتوانم . که ترا دوروتیا را چقدر دوست دارم . من بسیار گوشش کردم . من هر چه که در توانم بود کردم تا عشق او را در قلب خود محو و نابود سازم . اما اکنون دیگر ادرت ندارم ... اکنون دیگر جز تسلیمی چاره ای نمی بینم ... «دوروتیا» ... من مجبورم ترا ترک کنم .

من خاموشانه می گریستم . آنوقت او دفعتا دستهای مرا گرفت و گفت :

«دوروتیا» همان تکیه من دیوانه شده ام ... اما بیک سوال من جواب بده ... آیا میخواهی او را در خانه ما به پذیرایی ... آیا اجازه میدهی که او با ما یکجا زندگی کند ؟ این موضوع به همه ما کمک می کند و تمام ما را نجات میدهد .

در حالیکه از شنیدن سخنان او نزدیک بود دیوانه شوم . مانند دیوانگان خیره خیره به او تکیه کردم و گفتم :

«هاینس» تو راستی دیوانه شده ای ... این چیزی را که می گوئی وحشت آور است ... چطور جرئت میکنی که ...

من دیگر نمیتوانستم چیزی بگویم . بعضی گلویم ترکید . دیگر نمیتوانستم او را به بینم آنوقت به اطاق خوابم دویده و در راز داخل بروی خود بستم . «هاینس» احوال شخصی خود را جمع کرد و رفت بعد ها شنیدیم که او با همان زن در یک شهر دیگر زندگی می کند و انتظار آن را دارد تا من پیشنهاد شلاق نه ام اما من اینکار را نکردم . اول از آن می ترسیدم که در محکمه حاضر شوم و بتوانم اعصابم را تحت کنترل در آورم که این موضوع طفل دومی را که در بطن دلم به خطر می انداخت بعدا هم هنگامیکه طفل دویم که او نیز یکسک دختر بود . ولد شد . دیگر وقت آن را نداشتم تا با موضوعات شلاق افکار خود را مشغول سازم از نقطه نظر مالی کدام مشکلی نداشتم . زیرا «هاینس» در هر ماه یک چک حاوی مبلغ کافی برایم می فرستاد . هنگامیکه شنید «بار بار» دخترم . یعنی طفل دوم او تولد شده است . یک سید گل بزرگ و زیبا برایم فرستاد که من آنرا رد کرده دوباره برایش فرستادم .

چندین ماه از این وقایع گذشت . آنوقت یک روز دروازه باز شد و دفعتا «هاینس» در مقابلم ظاهر گردید . او خیلی خسته و رنگ پریده به نظر می رسید . مدتی دوام کرد تا بالاخره توانست برخود تسلط گردد و چیزی بگوید . آنوقت با صدای ای لرزان و کلمات پرید بهن گفت که او نمیتواند بدون من و طفلش «دوروتیا» دوروتیا» بود . زیرا «بار بار» هنوز نمی شناخت ( زندگی کنده از من خواست کرد تا او را به بخشم و دوباره قبولش کنم . تا بتوانیم مانند گذشته بیک زندگی آرام و سعادتمندانه ادامه بدهیم .

که امروز دوم اپریل است به قبرستان بروم . اما یک حس عجیبی مرا از سوال کردن زیاد تر مانع شد .

دوم او را به تشناب رهنمایی کرد تا لباس خود را که بکلی تر و مرطوب شده بود . درون کند کمی بعد هر سه نفر در مقابل بخاری دیواری نشسته و مصروف نوشیدن جای داغ شدیم . مادری از «دوروتیا» سوال نکردیم و او در حال سکوت از خلای پنجره به باران تکیه کرد . سکوت از خلای پنجره باران می تریست گفت : «اینکه شما از من سوالاتی نمی کنید ، نهایت راحت و مهربانی شما را نشان میدهد . اما من فکر می کنم که از طرف من صحیح نیست تا نزد شما چیزی را پنهان کنم . آخر ما با هم دوست هستیم . همینطور نیست ؟»

ان جمله او را قطع کرده گفتم : «دوروتیا» شما نباید چیزی را برای ما بگویید که آن را باید نزد خود نگه دارید ... اطفال نان چطور هستند ؟

در حالیکه تبسمی روی لبانش نقش بست گفت :

«شکر می کنم . آنها خوب هستند . اما من میخواهم با کمال میل این موضوع را برای شما قصه کنم . میدانید ، بعضی وقت انسان میخواهد چیزی که او را رنج میدهد برای دوستان صمیمی خود قصه کند و به این صورت از رنج و غم او کاسته میشود .

زمن بیانه های ما را دوباره از جای داغ پر کرد و «دوروتیا» بعد از سکوت کوتاهی به داستان خود چنین شروع کرد :

«شما میدانید ، هنگامیکه «هاینس» مرد ،

«دوروتیا» به وقت همین برای صرف جای عصر حاضر نشد و ما فکر کردیم که تقصیر از خرابی هوا است . اما در همان لحظه ای که من به خانم پیشنهاد کردم تا زیادتر از این انتظار نکشد و جای را بیاورد ، رنگ در بشنا در آمد و «دوروتیا» بکلی مرطوب تر از آب در عقب دروازه ایستاده بود . موهایش در اثر وزش باد در هم ویر شده و خودش از اثر خستگی و سردی می لرزید . همینکه درب را باز کردم با عجله و عذر خواهی گفت :

«خواهش می کنم مرا عفو کنید . اما هر چه گوشش کردم . نمیتوانستم خودم را زود تر برسانم . من گفتم :

«دوروتیا» آیا شما تمام راه را تا اینجای بیاده آمده اید ؟ چرا در این هوای خراب و بارانی یک تکمی نگر کنید ؟

او سر خود را تکان داده گفت : «خیر . من بانکسی آمدم . اما در جای که من بودم در مقابل باران کدام محل امنی وجود نداشت .

زمن سوال کرد : «شما کجا بودید ؟» «دوروتیا» به آهستگی جواب داد : «در قبرستان .

سجده گفتید ؟ در قبرستان ؟ ... در این هوای خراب ؟ ... برای اینجای که ... در اینجا زمان جمله خود را قطع کرده و «دوروتیا» باز به آهستگی جواب داد : «برای اینکه امروز دوم اپریل است . اگر چه من نفهمیدم که او برای چه بخاطری

من می‌توانستم خواهش او را رد کرده و بخواهم که فوراً منزل را ترک کند و برود. اما هنگامیکه سخن می‌زد و من به او گوش میدادم و صدای او را می‌شنیدم و به چشمان معزونی و خجلت زده او تگریستم ... در آنوقت بود که قلبم مانند ضربات چکش به نواختن شروع کرد ... و دانستم که هنوز هم او را دوست دارم. یگانه سوالی که کردم این بود: «او چگونه میشود؟»

او در حالیکه مستقیماً به چشمان من می‌نگریست گفت:

«رناته ... «رناته» خواهش میکنم بمن کمک کن تا او را فراموش کنم ... تو مجبور هستی بمن کمک کنی ...»

من فکر کردم: «او هنوز هم او را دوست دارد». اما این موضوع اکنون دیگر دلترا برای من قابل ارزش نبود. یگانه چیزی که در این لحظه مهم بود، احساس عشق من نسبت به او بود و اینکه او دوباره نزد من باز گشته بود. در حالیکه آن زن دیگر را هنوز هم دوست میداشت. و این خیلی مهمتر از آن بود که آن زن را دوست نمی‌داشت و نزد من بازمی‌گشت. من دستان او را گرفتم و آهسته به بستی کوچکی نزدیکش ساختم که طفل دوش در آن خواب بود. او خود را بالای بستر کوچک خم نموده، انگشتان کوچک «بارابارا» را در میان دستان خود گرفت و آنها را بوسید.

چند روز بعد يك نامه برای آن زن نوشت و در آن توضیح داد که چه واقع شده است. واز او خواهش کرد تا اموال و لباس های شخصیش را بفرستد. او در نامه خود اظهار کرد که برای هر گونه کمکی که او به آن احتیاج داشته باشد حاضر و آماده است. واز اینکه چنین کاری کرده بود، تقاضای عفو و بخشش نمود.

من می‌توانستم درک کنم که نگاشتن این مکتوب وداع برای او چقدر مشکل و سنگین و ناگوار تمام شد. او بمن گفت: «کمان نکن که او يك زن خراب است. او زنی است. خیلی خوب، مهربان، با شخصیت و وفادار. و این کاری که اکنون من می‌کنم ضربه مدعی به او وارد خواهد آورد.» آنوقت علاوه کرد:

«من خودم خیلی بد هستم «رناته» ... اگر فکر میکنم که بتوجه کردم ... و اکنون به او چه میکنم ... راستی که من ارزش شماها را ندارم.»

او تقریباً يك هفته انتظار کشید. اما جواب نامه اش نیامد. آنوقت بمن گفت: «این کار خوبی نبود که من کردم و آن مکتوب وداعیه را نوشتم. من آدم ترسوی هستم. آخرین چیزی که او میتواند انتظار آن را داشته باشد این بود که من باید شخصا

با او روبرو شوم و موضوع را برایش تشریح بدهم و صمیمانه از او وداع کنم. آنوقت به او يك تیلگرام فرستادم و در آن متذکر شد که بروز دیگر بملاقات او خواهد آمد تا همراهش وداع کند و ضمناً لباس ها و سامان شخصی خود را بیاورد. او بمن گفت که با قطار تا آن شهر فقط سه ساعت راه است. و اگر قطار اول صبح را بگیرد تا ظهر دوباره برمی‌گردد.

«هائینس» روز دیگر منزل ما را ترک کرد. من هنوز در بستر بودم و او برای وداع رویم را بوسید این آخرین بوسه او بود. چند ساعت بعد دیگر او مرده بود. آن زن بایک تفنگچه در دست انتظار او را می‌کشید و به مجردیکه «هائینس» در چهار چوب چوکات دروازه ظاهر گردید، بالایش شیر کرده بود.

در هنگام محاکمه که موضوع قتل مطرح گردید، بسیاری از شاهدین تصدیق کردند که ناله «هائینس» يك ضربه شدیدی بر اعصاب

در محکمه به حثیت شاهد دعوت شوم. اما می‌کردم. من حتی نمی‌خواستم که راپور های همواره در تعقیب من بودند، در حالیکه من از دادن کوچکترین اطلاعی به آنها خود داری میکردم. من حتی نمی‌خواستم که راپور های محکمه را در اخبار و جراید، که با عناوین درشت بچاپ میرسید، بخوانم. من نمی‌خواستم که دیگر هیچ چیز را بفهمم ببینم و یا بشنوم پدرم برایم آهسته کرد که آن زن نظریه شرایط مساعد و اختلال روانی، جزای قلیلی دریافت نموده است. احساسات عصبی و روانی ناشی از ضربه مایوسی ناگهانی، فریب «هائینس» و بعضی علل دیگر، تمام آنها از طرف حیات منصفه مراعات گردیده و قاتل را از مقابل مجازات تعلیل و شدید نجات داده بودند.

اما برای من اکنون يك موقع مشکل فرا رسیده بود. اطفالم و من با پولی زندگی میکردیم که ماهوار پدرم برایم می‌فرستاد. اما پدرم مرد معمولی نبود. مبلغ متذکره خیلی



ناچیز بود و ما نمیتوانستیم به سختی و مشقت به حیات خود ادامه بدهیم. من تمام روز با اطفال و کار های خانه مشغول بودم. حتی در روز های بکشنه که رخصتی بود نیز مجبور بودم تا وظایف مادری و کارهای منزل را انجام بدهم. زیرا هیچ کسی را نداشتم تا بمن کمک کند. من حتی نمیتوانستم که برای چند ساعت هم اگر شود، يك پرستار برای اطفال خود استخدام نمایم.

بعد از آنکه چهار سال بعد پدرم هم فوت کرد، وضعیت ما خیلی وخیم تر گردید. من باید اکنون بهر صورت ممکنه يك اقدامی می‌نمودم تا پول بدست بیاورم. اما اگر

او بوده است، زیرا او کوچکترین توضیح هم نداشت که «هائینس» روزی او را ترک خواهد کرد. او بعد از گرفتن نامه کنترل اعصاب خود را بکلی از دست داده و بعد از آن در گوشه ای خزیده که نه چیزی می‌خورد و نه چیزی می‌نوشید. متخصصین روان شناسی و طب در هنگام محاکمه و در مقابل قضات و حیات منصفه به صراحت اظهار کردند که وضع او در حال عمل قتل عادی نبوده نمیتوان او را به قتل عمد محکوم کرد.

به اساس این اظهارات وکیل مدافع او توانست تمام تقصیر را بدوش خود «هائینس» بیندازد. خدا را شکر که لازم نبود من نیز

اینکار را می‌کردم. منزل را چه کسی منظم میداشت و اطفال را کی نگهداری میکرد؟ «دورتیا» اکنون شامل مکتب شده بود. پدرم همیشه امید میکرد که من دوباره ازدواج کنم. اما من نمیتوانستم این کار را بکنم. حتی از فکر این عمل وحشت داشتم. خاطرات گذشته هنوز بسیار تازه بودند و خیلی می‌ترسم. سیسم که دوباره ناکام و مایوس شوم. علاوه بر آن نمی‌خواستم. تا برای اطفال خود يك پدر اندر به خانه بیاورم.

امروز می‌فهمم که باید خانه کوچک خود را می‌فروختم و دو طفل خود را بجای می‌سپردم تا بخوبی تربیه و نگهداشت می‌شدند. اما در آن وقت، فکر می‌کردم که این وظیفه مقدس من است که خانه را برای اطفال خود نگه دارم تا در آینده يك پناه گاه درست داشته باشند. يك روز بمن يك کار بسیار خوب پیشنهاد

کردند. اما من نمیتوانستم از این چانس استفاده کنم. زیرا این موضوع معنی آن را داشت که من باید تمام روز از خانه بیرون باشم.

در این وقت فکری در ذهنم خطور کرد و در یکی از روز نامه ها جهت استخدام يك خدمه اعلانی به نشر سپردم. در اثر این اعلان زن ها و دختر های زیادی نزد من آمدند و داوطلب این کار شدند. اما همه ای آنها را برای چند ساعت محدود در روز میخواستند کار کنند و یا اینکه آنقدر معاش میخواستند بقیه در صفحه ۵۲

# مسابقه دوستانه

در دور فاینل :

## مسابقات جام دوستی فوتبال تیم های پوهنتون و کلوپ عسکری مقابل هم

### قرار گرفتند

...

در مرحله بعدی انتخابات تیم باسکتبال از جمله پانزده بازیکن  
دوازده نفر آن برگزیده شدند .

...

تیم پهلوانی افغانی برای انجام مسابقات دوستانه به اتحاد شوروی  
رفتند .

...

خوانندگان عزیز ما به خاطر دارند که در شماره هفته پیش مطلبی داشتیم پیرامون مسابقات فوتبال جام دوستی و چند مطلب خواندنی دیگر. مسابقات فوتبال جام دوستی که از طرف ریاست عالی ورزش و کمیته ملی المپیک با شرکت شش تیم فوتبال درستیوم ملی کابل برگزار گردید که توجه زیاد ورزش دوستان ، تماشاگران و صاحب نظران فوتبال به این مسابقات معطوف گردیده بود و نوشته بودیم که در شماره آینده شمارا بر نتایج این مسابقات درجریان می گذاریم اینک حسب وعده می پردازیم به شرح مطلب خویش در اطراف این مسابقات .

شش تیم شرکت کننده با در نظر

شکل بگیرد بعضی هارا عقیده بر آن بود که تیم پوهنتون کابل در مسابقات حصد نمی گیرد ولی منسوبین تیم پوهنتون موفق با بازیکنان شانرا به مقایسه مسابقات قبلی خوبتر و بهتر درک کرده با هوشیاری تمام به حیث یکی از مدعیان سر سخت جام در قطار شش تیم پر قدرت فوتبال کابل پا گذاشت و اینبار با یک دید وسیع و طرح پلان خوب و دقیق بر جوانب طرز کار بازیکنان شان موفق شدند پیروزی بیشتر داشته باشند و به حیث یکی از مدعیان کسب عنوان قهرمانی حریف پر قدرت تیم کلوپ عسکری شود این تیم در دور اول مسابقات بازیهای شانرا مساویانه با یان دادند به این معنی که بایک برد و یک باخت صرف تفاوت بین گول های زده و خورده بودن نسبت به تیم های هم گروپ شان .

تیم اکادمی خاندوی که در مسابقات جام خیبر مو قف خوب داشت و یکتاز آن مسابقات بود. درین مسابقات لااقل نتوانستند از دور اول به دور دوم پا بگذارند به عوض آن تیم کابورا نتیجه بهتر داشت و تیم کابورا در دور اول مسابقات از گروپ ب مقام اولی را حایز شد و در دور سیمی فاینل با

بازیکنان تیم مربوط و سایر تیم های مسابقات پیشین که بنام جام خیبر یاد شد. درین رخداد در طرز کار بازیکنان شان شیوه تازه رادر چند مسابقه پیاده نموده بودند آنها سعی داشتند شیوه حمله را به دفاع ترجیح دهند و خط دفاع شانرا نیز تقویت خوب بخشیده و بازیکنان خط مهاجم از آغاز دیدار ها اسی پایان دور اول حملات دسته جمعی رادر خطوط چپ و راست گوشه های میدان بیشتر استفاده برده با این گون درگیری هاتوا نستند دور اول را بدرخشند گی و مهارت پیروز مندانه پشت سر بگذارند و بحیث مدعی کسب مقام قهرمانی حریف خوب بر نده اول گروپ دوم شود . تیم فوتبال کلوپ ورزشی قوای مسلح در دور اول مسابقات در دو دیدار که انجام دادند سه بار توپ را به گول تیم های مقابل تحویل دادند و مجموعا چهار امتیاز بدست آورده و در صدر جدول نتایج گروپ جا گرفتند.

تیم پوهنتون کابل با موجودیت بازیکنان براننده و با مهارت درین تیم های فوتبال کابل از شهرت و محبوبیت زیاد برخوردار بسوده بیش از آنکه مسابقات جام دوستی

های بیشتر به نفع شان به خاطر  
پیروزیهای اضافه تر در مسابقات  
بعدی شان ببرند .

• • •

جودو بازان جاپان در يك مسابقه  
قهرمانی که اخیرا در کشوراندونیز  
یا برپا گردید بیشتر مدالها را  
تصاحب کردند و به مقام قهرمانی  
آن مسابقات رسیدند .

درین مسابقات ورزشکاران  
جودوی کشور های اندونیز یا -  
کویت - بنگله دیش - تایوان -  
هانکانگ ، فلپین و جاپان شرکت  
داشته و اشتراک کنندگان مسابقات  
شانرا بادر نظر داشت مقررات  
و بر نامه ترتیب شده با حضور  
هزاران تماشاچی علاقمند این  
ورزش انجام دادند که در نتیجه تیم

چندی قبل يك قيم پهلوانی با  
عضویت ترینرها و منسوبات  
برای انجام یکسلسله مسابقات  
دوستانه عازم اتحاد شوروی شدند.  
این سفر دوستانه و حسن نیست  
تیم افغانی به کشور دوست شمالی  
ما اتحاد شوروی به اساس قرار  
داد کلتوری بین مقامات افغانی و  
شوروی صورت گرفته است و در  
چنین رفت و آمد های هیئات های  
ورزشی افغانی به کشور دوست  
ما اتحاد شوروی علاوه بر انجام يك  
سلسله مسابقات دوستانه چند

بودیم که ریاست عالی ورزش چندی  
پیش مسابقات انتخابی باسکتبال  
رابین یکمده تیم های پراکنده  
باسکتبال موسسات و کلوبهای  
ورزشی دایر نمود که این مسابقات  
بعد از چند هفته پایان یافت و هیأت  
ارزیابی در پایان پانزده بازیکن را  
برگزیدند و به آنها بااستفاده از  
پروگرام تمرینی فرصت دادند بر  
مهارت های شان بیفزایند و قرار  
بر آن شد که بعد از چندی از بین  
پانزده بازیکن دوازده نفر آن به  
حیث اعضای ثابت تیم برگزیده می  
شوند و چندی پیش از آن قرار

تیم پوهنتون کابل رو برو شد که  
درین دیدار بازی سه صفر بر نفع  
تیم پوهنتون انجام پذیرفت و تیم  
پوهنتون کاندید مقام قهرمانی  
گردید . تیم هندو کش نیز از جمله  
شرکت کنندگان این مسابقات بود  
آنها از دور اول به خوبی پیش  
آمدند و شانس یافتند تا در مرحله  
سیمی فاینل حریف تیم کلوپ  
عسکری شوند که درین بازی تیم  
کلوپ عسکری با پیروزی بر تیم  
هندو کش يك قدم جلوتر پیش  
آمدند .



فوتبالر های اشتراک کننده در مسابقات جام دوستی در آخر عکس یادگاری گرفتند

جاپان از جمله همه مدالهای طلا  
سه مدال را نصیب شدند و جای  
اول را گرفتند . ورزشکاران تایوان  
يك مدال طلا - هشت مدال نقره  
و شش مدال برنز را تصاحب کردند  
تیم هانکانگ يك مدال طلا - يك  
مدال نقره و سه مدال برنز را مال  
خود ساختند . ورزشکاران کشور  
میزبان شش مدال نقره و شش  
مدال برنز را نصیب شدند ،  
کویت چهار مدال برنز ، فلپین دو  
مدال برنز و بنگله دیش يك مدال  
برنز را نصیب شدند .

بقیه در صفحه ۵۳

فرا رسید و دوازده بازیکن شایسته  
تیم انتخاب شدند و برای ادامه  
تمرینات درست و اساسی آنها

برنامه جداگانه پی ریزی شد تا برای  
مسابقاتیکه پیش رو دارند تمرینات  
شانرا مطابق به آن از سرگیرند:  
**تیم پهلوانی افغانی عازم اتحاد  
شوروی شد.**

• • •

و سرانجام بعد از چند دیدار دور  
سیمی فاینل این نتایج رو نمسا  
گردید که تیم های پوهنتون کابل  
و کلوپ عسکری برای کسب عنوان  
قهرمانی و تیم های هندو کش و  
کابورا برای کسب عنوان سومی  
دیدار های جداگانه را انجام دادند  
**در مسابقات انتخابی باسکتبال  
دوازده تیم برگزیده شد .**

• • •

طوری که در شماره قبل نوشته

از قصه های فولکلوریک خارجی

# از میان فرستاده های شما

فرستنده: محمد یعقوب فراق

کمی دورتر از پایتخت در دامنه تپه های سرسبز قرنهای پیش از این در کاخی باشکوه فیلسوفی زندگی میکرد بنام (جوانک) که تنهادرلخوشی اودر سراسر زندگی هم صحبتی با همسر سوم ومطالعه تعلیمات استادش (لائوته) بود .... جوانک نیز چون همه فلاسفه ، آنهایی که با بدیده های ناشناخته خلقت سروکار دارند بختش تا آنجا که مربوط به ازدواج است چندان سپید نبود ..

همسر اول او بلافاصله پس از دواج رخت از عالم هستی پست .. همسر دومش چون زن ناخلف از آب درآمد ، لاجرم پیمان هم بستگی جاودانی را با او شکست ....

اما همسر سوم او - با نو تی - یی به منزله چشمه گم گشته ای سراب آرزوهای جوانک را سیر آب کرد جوانک در کنار (تی - یی) واقعا احساس سعادت وخوشبختی میکرد و دیدگان جستجوگرش از اومی با تمامی این احوال روح پرسشگر خواستند تا پاره ای از اوقات رادور از اشیانه گوم خانواده به سیاحت در کنار جلگه ها ، کوه ها ، چمن ها ، دمن هاودر گورستانهای تـك افتاده ودهات بی نام و نشان بپردازد .

در یکی از همین سیاحت ها بود که تصادفا گذرش به گورستانی افتاد ودرآن گورستان ، در کنار گوری که هنوز سنگینی سنگ گور خاکش را خراب نکرده بود ، زن زیبا روی سیاه پوشی را دید که داشت باکمال متانت وبا دیدگانی اشکبار

با باد بزنی نه چندان زیبا و چشم گیر خاک گور را باد میزند .

(جوانک) فیلسوف بود و يك فیلسوف نمیتوانست از دیدار این منظره حیرت انگیز دچار دگرگونی نشود اولازم بود می فهمید که فلسفه این کار چیست .

جوانک فیلسوف بنامی بود و همه او را می شناختند .

(جوانک) به طرف زن سیاه پوش رفت ومو دبانه پرسید .

خانم میتوانم پرسشم که چه کار میکنید زن سیاه پوش نگاه می اشك الودش را به طرف او بر گرداندو گفت :

جناب جوانک ، حقیقت اینکه در این گور ، همسر من ارمیده است . اومرد احمقی بود آنقدر احمق که

چند لحظه قبل از تسلیم شدن به مرگ از من خواهش کرد تا هنگامیکه خاک گورش خشک نشده تن به ازدواج با کسی دیگر ندم هم . من هم قول دادم واکنون سه روز است که بی تاب وبی خواب منتظر خشک شدن خاک گورش هستم وتصمیم گرفتم باکمک باد بزن خاک را خشک کنم . بالاخره او همسر من بود و من نمیخواهم آخرین خواهش او را نادیده بگیرم .

(جوانک) ساکت ماند به فکر فرو رفت که (عشق) مفهوم چند جا نیه یی دارد در حیرت بود که با این زن چه کار کند ؟

بالاخره به سخن آمد و گفت : بانوی من ، میدانید که من تنها اندازه از قدرت آسمانی بهره دارم اجازه بدیید من با استفاده از باد بزن شماکار شمارا زود تر پایان دهم .

خواهش میکنم ... والبته هر چه زودتر این خاک گور را خشک کنید وصال به يك عشق آسمانی را تا ابد بشما مدیون خواهم بود .

(جوانک) باد بزن را گرفت وبا قدرت پنهانی که داشت در عرض چند لحظه خاک گور را یکسره از رطوبت پاک کرد .

زن عزادار بادپدن اینکه در عرض چندلحظه خاک گورش خشک شد وبا احساس اینکه اینک میتوانست یکراست به آغوش معشو قش پناه ببرد با

مهرتی وصف ناپذیر از جاپرید و گفت :

جناب جوانک ، خدا میداند که نمیدانم چگونگی از شما سپاس گزاری کنم کاش اجازه میدادید به عنوان قدر شناسی همین باد بزن ناقابل را بشما یادگار میدادم ... همراه با یکی از سنجاق های سرم .. (جوانک) شاید از ترس همسرش سنجاق سر را پذیرا نشد . اما باد بزن را برداشت از زن سیاه پوش خدا حافظی کرد وغرق تفکرات تب آلود عازم خانه شد .

بلافاصله پس از رسیدن به خانه (جوانک) به کتابخانه خود پناه برد روی چوکی تکیه زد وبعد ناخود آگاه بدون آنکه حضور همسرش را احساس کند آه عمیقی کشید . همسرش تی - یی با تعجب از او پرسید :

چرا آه میکشی ؟ این باد بزن از کیست ؟

(جوانک) جریان زن سیاه پوش را موبنو برای همسرش بازگو کرد . بانو ((تی - یی)) وقتی ماجرا را شنید بالحنی سرایا نفرت به آن زن خیانت کار شپوت پرست لعنت فرستادو اضافه کرد که وجود اینگونه زنان مایه تنگنایان فراتمند است .

(جوانک) پس از آنکه همسرش از فرستادن لعنت فراغت یافت ، آه دیگری کشید وگفت :

صرفا بادیدن قیانه مردم نمی توان فهمید که در قلبشان چه می گذرد ... همسرش که این جمله فلسفی را به منزله يك توهین مستقیم تلقی کرده بود با عصبانیت فریاد کشید .

تو چگونه به خودت حق میدی که همه زنان را چون آن بیوه زن پست فطرت یکسان بدانی ؟ در حیرتم که وجدان تو از این اتهام هستی سوزنازاحت نیست . (جوانک) با خونسردی لب به سخن گشود .

این همه ناراحتی چه معنی می تواند داشته باشد . به جای عصبانی شدن ، به من بگو آیا چنانچه من دعوت حق را بیک بگویم تومیتوانی پنجویا حداقل سه سال پس از مرگ من بیوه بمانی ؟

زن جواب داد : برای يك زن شرافتمند وفا دار شوهر دوم مفهومی ندارد . اگر سرنوشت چنین بود که مرا تنها بگذاری سه سال یا پنج سال که هیچ ، من تا پایان زندگی سوگوار خواهم بود وحتى در خواب با مرد دیگر روبرو نخواهم شد .

همسر عزیزم ، اینقدر مطمئن حرف نزن ... پیش بینی پاره ای از مسایل چندان آسان نیست تو تصور می کنی زنها هم مثل مردها فرصت طلب و دمدمی مزاج وهوسران هستند ، خیر ، زن مثل يك زین است يك زین که فقط با در نظر گرفتن تنها سبب اندام يك اسب ، فقط يك اسب و هیچ اسب دیگر ساخته شده است .

(جوانک) دیگر منا سب ندیدد بحث را بیش از این ادامه دهد . با قیانه ای حق بجانب ضمن عذر خواهی از همسرش باو گفت . من منظوری نداشتم .

بشرافت و وفا داری تو ایمان کامل دارم اما از آنجا که آن زن این باد بزن را بمن یادگار داده اجازه بده آنرا بر دیوار کتابخانه ام بزنم ....

بالاخره یادگار یست و بودنش ضرری به کسی نمی رساند .

چند روز بعد بر حسب تصادف روزگار - (جوانک) گرفتار بیماری ناشناخته ای شد و بلافاصله در نتیجه ضعف و تب سرسام آور بستری گردید .

روز دوم بیماری ، حالت مزاجی او تا سرحد مرگ پوخا مت گرایید ...

تا جاییکه (جوانک) همسرش را خواست و گفت :

- به نظرم کار من در شرف پایان گرفتن است ... تنها می خواستم قبل از مرگ بتو یادآوری کنم که برای خشک کردن خاک گور من یادت نرود از آن باد بزن استفاده کنی .

زن فریاد کشید .

همسر عزیزم خواهش میکنم در آخرین لحظات زندگی باشك وتردید نسبت به وفاداری خلل ناپند بر من با آغوش مرگ پناه مگر باتمام این احوال اگر باز همچنان

## سرگذشت دوزن و يك باد بزن

و همچنین مقام و منزلت خود اوست و سایل عروسی را فرا هم آورد . بانو تی - یی قیافه تعجب آمیزی گرفت و با لبخندی کنایه آمیز گفت :

این چیز ها را شما هزاره در شمار مشکلات میگذارد . عجیب است تا آنجا که مربوط به تابوت است من همین حالا دستور میدهم آنرا به زیر زمین منتقل کنند . (( تا بت بلافاصله از مهمانسرا بیرون برده شد )) در مورد شخصیت جوانك هم باید بگویم که او جز فیلسوف هیچ چیز دیگر نبود و اصولا من همیشه از مصاحبت مرد خشك و فاقد احساسات چون او رنج میبردم و اما در مورد ترتیب دادن جشن عروسی . گیریم که این ناحیه تحت نفوذ شاهزاده نیست مال من که هست من همه کار ها را شخصا بعهده خواهم گرفت .

درسی و یکمین روز مرگ (جوانك) بود که پرده های سیاه یکسره از در و دیوار کنده شدند و بجای آن پرده های الوان آویخته شد بهترین ارکستر ها دعوت شد تا مراسم عروسی را هر چه بیشتر و باشکوه تر و طرب انگیز تر سازند . صد ها نفر از نجای قوم دعوت شدند تا فردای آنشب در مراسم عروسی تی - یی و شاهزاده حضور داشته باشند فردای آنشب از قهقه های مستانه ، از ترنم دل انگیز موزیک ، از طنین بهم خوردن گیلانهای مشروب در کساح (جوانك) محشری برپا بود .

بانوتی - یی لباس برا زنده ای باصند ها قطعه جواهری برتن کرده بود و آنقدر سر مست می نمود که توقف در یکجا برای او امکان نداشت او با بیصبری در کنار کا هنی ایستاده بود متصل پاها یش را جا بجا میکرد . شاهزاده اندکی دیر کرده بود بالاخره شاهزاده آمد فریاد شوق و شور مدعوین سالن بزرگ کاخ را که با صد ها دسته گل زیبا زینت یافته بود بلرزده انداخت .

بانوتی - یی سرازیا نمی شناخت هنگامیکه شاهزاده در کنار او ایستاد تا کاهن مراسم عقد را بر گذارند او تقریبا داشت از فرط خوشحالی می گریست .

بقیه در صفحه ۴۹

شور و شعف زاید الو صفی که این خبر مسرت بخش در قلب او بوجود آورده بود پرسید . آیا میتوانی حدس بزنی که او چگونه زنی را شایسته از دواج میداند ؟

مشاور شاهزاده گفت : زیباروی نجیب زاده ای چون شما تنها برای شاهزاده اثریده شده است این را جدی میگویند ، مطمئن هستید که این يك واقعیت است . آیا با قیافه پیر مردی چون من دروغ میتوانم تنها سببی داشته باشم .

پس اگر اینطور است قول می دهید که ترتیب نزدیک شدن هر چه بیشتر ما را با یکدیگر بدهید . شاهزاده بامن درین باره صحبت کرده است او در آتش عشق شما میسوزد و تنها ارز ویش وصال شماست . اما مانع اقدام او در این جهت احترام فوق العاده ایست که او برای استاد جوانك قایل بود بنظر شاهزاده این کار روح (جوانك) را بعد از ابدی دچار خواهد ساخت . بانوتی - یی وحشت و نگرانی را مسخره تلقی کرد و از مشساور شاهزاده خواست تا هر چه زود تر با شاهزاده تماس بگیرد و او را از جریان امر باخبر سازد و نتیجه اش را بلافاصله باخود تی - یی در میان بگذارد .

فردای آنروز مشاور شاهزاده بحضور بانو تی - یی شرفیاب شد و طی يك عذر خواهی باو تذکری داد که صبر فتنر از آنچه آنروز با او در میان گذاشته موانع دیگری هم وجود دارد که اخذ این چنین تصمیمی را با اشتکالات فراوانی رو برو میسازد .

چه موانعی ؟ نخست اینکه به عقیده شاهزاده با بودن تابوت در مهمانسرا که بر حسب سنن دیرین مامیبا یستی تا یکصد روز در مهمان خانه باشد برگزاری مراسم عروسی امکان پذیر نیست . ثانیاً او خود را کوچک تر از آن میداند در امر زناشو یی جانشین بزرگوار مردی چون (جوانك) باشد و بالاخره مهمترین اینکه شاهزاده معتقد است از آن جاکه که این ناحیه در قلمرو حکومت او نیست او نمیتواند آنچنانکه شایسته شخصیت شما -

که مرا بشاگردی خود در جهت کسب تعلیمات فلسفی مفتخر کند و اینک که باین نیت به اینجا آمده ام متاسفانه او را مرده می بینم . سپس شاهزاده به پاس احترام فوق العاده ای که برای استاد خود قایل بود بلافاصله لباسهای پرزرق و برق خود را بکنار افکند و لباس سیاه بتن کرد و در مقابل تابوت (جوانك) زانو زد و در حالیکه سعی میکرد اشکهای خود را کنترل کند گفت : استاد بزرگوار چکار کنم که برای زنده کردن مرد بزرگوار ی چون تو از من کاری ساخته نیست اما من یکصد روز تمام در اینجا خواهم ماند تا شاید سوگواری من قلب مجروح مرا اندکی التیام بخشد . پس از پایان این سخنان دلخراش شاهزاده از سر بر ست کاخ (جوانك) خواست تا از همسر (جوانك) اجازه شرفیابی بگیرد تا او با زبان قاصر خود مراتب هم دردی خود را نسبت به این فاجعه جبران ناپذیر باو ابراز دارد .

بانوتی - یی به محض اینکه نگاهش با نگاه نافذ شاهزاده تلاقی کرد قلبش به لرزه افتاد . احساس غریبی تارو بود وجودش را منقلب ساخت .

بانوتی - یی گرچه ظاهرا عکس العملی نشان نداد با تمام این احوال هنگامیکه فهمید شاهزاده قصد دارد یکصد روز تمام در خانه آنها باشد از صمیم قلب احساس خوشوقتی کرد .

روز ها سپری میشد و آندو در حالیکه بر سر تابوت و جوانك زاری میکردند پیامهایی صامت به یکدیگر رد و بدل می کردند . پیام های که از تمایل شاهزاده نسبت به بانو تی - یی و عشق جنون آمیز تی - یی نسبت به شاهزاده حکایت داشت تا جاییکه بانو تی - یی احساس کرد که دیگر نمیتواند بیش ازین راز سینه سوز پنهانی خود را در سینه باتش کشیده خود را از شاهزاده مخفی نگذارد .

و بر حسب همین احساس بود که يك روز مشاور مخصوص شاهزاده را تنها به حضور پذیرفت و از او سوالاتی درباره شاهزاده کرد طی این سوالات بود که تی - یی متوجه شد که خوشبختانه شاهزاده تاکنون ازدواج نکرده است و با

نسبت به محبت من مشکوکی من حاضرم همین حالا در مقابل تو قبل از تو زندگی را با آیندگان بسپارم و خود بسرای باقی بشتابم .

( جوانك ) بسختی میتوانست حرفهای همسرش را بشنود . مرگ در چند لحظه بیشتر فرصت نداشت بامشقت فراوان توانست بگوید . نه . نه . من باین کار را ضعیف نیستم خسته ام میخواهم بخوابم . بلافاصله پس از ادای این کلمات بود که (جوانك) واپسین طیش قلب خود را بزمین تحویل داد و روحش بسوی آسمانها پیر - واز درآمد

بانو تی - یی وقتی عملاً مرگ همسرش را لمس کرد . شیونی آنچنان سینه سوز و رنج اسدوز سرداد که گویی خیال داشت با سیل سرشک راهی را که همسرش چند لحظه پیش پیموده بود خود نیز پیش میگیرد .

صدای زاری و فغان او در دیوار کاخ مازمزه را بگریه انداخته بود او همچنانکه میگریست در دل به خود اطمینان میداد که در باره آنچه به همسرش نسبت به وفاداری زن ها گفته بود شك ندارد و این شیون وزاری چند شب و روز ادامه داشت .

از آنجاییکه (جوانك) مرد سرشناسی بود صد ها نفر از مریدان او زن و مرد از اطراف واکنای کشور برای شرکت در مراسم کفن و دفن او به کاخ مازمزه آمدند .

در بین کسانی که غمزه از این مرگ جبران ناپذیر برای دیوار واپسین از (جوانك) به خانه آنها روی آور شده بود جوانی بسود خوش لباس و بلند بالا با قیافه ای بی نهایت جذاب و دیدگانی افسونگر و تحکیم کننده که در دیدار نخستین انسان را بی اراده تحت تأثیر قرار میداد با ورود این جوان براننده سر پیشخند متکساح (جوانك) اعلام کرد .

شاهزاده بین هو . فرمانروای ایالت تو .

و بلافاصله پس از اعلام ورود شاهزاده ، خود او ضمن ابراز تسلیم به خویشان جوانك گفت : من دوسال پیش طی بیامی از آن مرد بزرگ خواهش کرده بودم

# روز استرداد استقلال سیاسی...

انقلابی خود صفوف رزمنده و انقلابی خود را  
فشرده تر گردانیم و با درهم کوبیدن باند های  
اجیر و صادر شده از خارج که فضای آرام  
و صلح آمیز زنده می مارا بر هم می زنند و  
می خواهند با ایجاد فضای ترور و وحشت  
باعث عدم رشد و تکامل سریع انقلاب پیروز  
مند مردم ما گردند راه را برای تکامل انقلاب  
آزادی بخش میسر و مردم خود هموار تر گردانیم  
و با اجرای کار خلاق پرثمر و انقلابی جامعه  
خود را در ردیف ملل رافعه جهان قرار دهیم.  
۴- ریدی گل یک تن از دهقانان زحمتکش  
کشور بعد از آنکه به نمایندگی  
از دهقانان زحمتکش کشور در حـلـول  
شصت و دومین سالگرد استرداد استقلال  
کشور راه مردم نجیب حسین تبریک می گوید  
چنین اظهار می دارد :

مرچه ماضیت و دوسال قبل در همین روز  
استقلال سیاسی خود را از سلطه انگریز ها  
حاصل نمودیم ولی نتوانستیم از استقلال  
اقتصادی برخوردار باشیم و علت آن را هم  
در وجود سلطه غیر مستقیم همان استعمارگران  
و استثمارگران قدیم و جدید و ریزه خواران  
دون صفت آن حامی توان سراغ نمود ما دهقانان  
کشور در طول مدت بیش از نیم قرن زمامداری  
خاندان نادری با آنکه زیاد کار می نمودیم با شکم  
گرسته و بدن برهنه امراضی می نمودیم  
و محصول کار ما مورد استثمار بی رحمانه  
کارفرمایان قرار می گرفت و یابیه جیب ننگین  
فیودالان و سایر مستبدان چا همه  
فرو می ریخت . دهقانان زحمتکش کشور از  
خود زمین نداشتند و در زمین دیگران و برای  
دیگران عرق می ریزانیدند کف دست آبله  
می نمودند ولی امروز از برکت پیروزی انقلاب  
آزادی بخشی نور ملیون ها دهقان کشور  
صاحب زمین شده است و در زمین خود کار  
می کنند و برای خود و جامعه خود عرق می ریزانند.

مگر اکنون آن هائیکه منافع حریصانه خود را  
در کشور ما از دست داده اند و سلطه جابرانه  
آن ها بر ما دهقانان و زحمتکشان کشور خاتمه  
پذیرفته است در تحت قومانده همان انگلیس  
های استعمار گرو امپریالیست های ایالات  
متحده امریکا و بین المللی علیه ما زحمتکشان  
افغانستان حزب و دولت انقلابی ما توطئه  
می چینند و تحریکات خائنه براه می اندازند  
تا به زعم خود باز با بکار بستن همان شعار  
قدیم «تفرقه به انداز و حکومت کن» مردم  
تازه به آزادی رسیده مارا بهم اندازند و با  
استفاده از نفاق و دورنگی میان مامانهای از دست  
رفته شان را در کشور دو باره بدست آورند  
ولی غافل از آن اند که امروز همه زحمتکشان

دوران ساز خویش حراست نمایند .  
رقیه «سعید» معلم کورس سواد آموزی  
آمریت برق خیر خانه مینه راجع به مبارزات  
آزادی خواهانه زنان کشور گفتنی هایی  
دارد ، وی می گوید :

تاریخ کهنسال جامعه ماها نظوریکه مشحون  
از کارنامه ها و حماسه آفرینی های پدران  
آزادیخواه و استعمارشکن کشور است مبارزات  
عادلانه و آزادی خواهانه شیریه زنان ایمن  
مرز و بوم نیز در آن مقام خاص وارجمندی  
دارد که کارنامه های افتخار آمیز عایشه ها،  
ملالی ها و رابعه ها شاهد خوبی بر این ادعای  
ماست .

بیاد آوریم این لندی معروف پشتو را که  
می گوید :

که به میوند کی شپید نه شوی .  
خدا یز و لایه بی ننگی ته دی ساتینه  
این بیت پر محتوا مصداق این حقیقت است  
که احساس وطن پرستی و آزادی خواهی چون  
خون در عروق و شر این شیریه زنان بانسپامت  
این دیار پر افتخار در درازای تاریخ جریان  
داشته است و جریان دارد .  
آری ! زنان قهرمان و بانسپامت میهن ما  
همانطوریکه در گذشته ها برادران و پدران دلیر

دیگری یافتیم تا انداز ه اعتماد به  
نفس را در خود باز یافته بودم  
رفته ، رفته دامنه مطا لعاتم بیشتر  
شد و این مطا لعه باعث گردید که  
در مدت کمتر از یک سال انسان  
دیگر با شخصیت دیگر شوم و  
حالا که مدتی از آن میگذرد خود  
را مر هو ن نصایح استاد م می  
یابم .

بلی این بود شرا یطی که من  
داشتیم که تمام آن زاد ه تر بیت  
ناد رست و ا لدینم بود . فکر نکنید  
که جوان حق ناشناس هستم و از  
والدین خود بد گو یی و شکایت می  
نمایم . خیر منظور از یاد آوری  
آن اینست که آنعد ه و ا لدین که  
چنین رویه را در مقابل فرزندان  
خود می نمایند با ید بدانند که این  
رو یه نا درست و این طرز پیش  
آمد در مقابل فرزندان زندگی آینده  
آنها رابه تباهی میکشاند .

اگر آن روز ها پدر م وقتی که  
من نظر میدادم به دهنم نمی زد و  
اگر پدرم به حرف های من گوش  
میکرد و بحیث یک پدر به خطا های  
من اشار ه میکرد و مرا به حقایق  
زندگی آشنا می ساخت من امروز دچار  
ناراحتی نمی بودم .

در آن آیا میکه دیگر همسا لان  
و هم ردیف هایم سر شار از  
سعادت و خوشبختی بودند ، من

خود را در پیکار های عادلانه ضد استعماردر  
کار زار های برحق علیه ظلم ستم تنها نگذاشته  
اند و دوش بدوش آن ها دشمنه بر داشته اند  
امروز نیز با ابراز شپامت و دلیری ایکه خاصه  
ایشان است هم دوش مردان انقلابی کشور به  
تقویت سنگر های مدافعین انقلاب می پردازند  
و با حماسه سازی و کار نامه آفرینی انقلابی در  
صفحات زرین تاریخ کشور خویش می درخشند  
و خاطره بجا می گذارند .

وی علاوه می کند : دفاع از وطن و حراست  
از استقلال وظیفه هر مرد وزن این دیار است  
و در این راه پر افتخار نباید میان مردو زن  
تفاوت گذاشت بلکه در شرایط حساس کنونی  
کشور وظیفه همه برادران ، پدران ، خواهران  
و مادران انقلابی و وطن پرست ما است که با  
ایجاد هر چه بیشتر وحدت و یگانگی کامل  
مشت گره خورده و نیرو مند خود را بر فرق  
همه آنانیکه می خواهند جامعه ما را به عقب برگردانند  
و انقلاب پیروز مند نور و دست آورد های  
دوران ساز آن رابه شکست مواجه سازند فرود  
آورند و نگذارند دشمن به اهداف پلید و  
ننگین خود نایل آمده انسان الم دیده و تازه  
به آزادی رسیده میهن ما را الم دیده تر گرداند .

در کنج عزت از همه کس بریده  
بودم .  
امروز من افسوس آن سالهای  
را می خورم که چرا نتوانستم خود  
را تجدید تربیت نمایم . و باز هم  
جای شکر است و صد ها و هزار  
ها بار سپاس به آن استاد م که  
شاید امروز به دنیا نباشد ولی  
نصایح آن مرا به زندگی امیدوار  
ساخت و از من انسان دیگری  
ساخت .

بهر حال خواهش من از تمام  
پدران و مادران و آنانیکه  
مسوولیت تعلیم و تربیت و پرورش  
کودکان و نو جوانان و جوانان  
را دارند اینست که لا اقل در امور  
زندگی به حرف کودکان و نو  
جوانان و جوانان تان گوش  
دهید تفاوتی نمیکند اگر حرف های  
آن را بکار نمی بندید ولی بطور  
ظاهر به حرف های شان گوش  
دهید ، هرگز نگوئید که تو نادان  
هستی (تو و این سخنان) ساکت  
باش و .... برای خدا زندگی را از  
دریچه واقعیت آن بنگرید امروز  
زندگی طوری است که محیط ما به  
جوانان سالم ، با دانش و با  
جرات احتیاج مبرم دارند و این  
وقتی بر آورد ه میشود که والدین  
وظایف پدری و مادری شان را به  
نحو شایسته ای انجام بدهند.

## جوانان و روابط...

عزیزم ، وقتی ترا با آن وضع  
دیدم دوره های جوانی ام بیاد م  
آمد ، دوره های که خیلی برایم  
مشکل می نمود ولی بالاخره با  
تصمیم و اراده توانستم که ایمن  
موانع را خود برای خود ساخته  
بودم از پیش پایم بردارم و  
زندگی تازه را آغاز کنم .

امروز بتو که تازه به زندگی  
جوانی پا گذاشته ای توصیه میکنم و  
بحیث یک معلم نه ، بلکه بحیث یک  
نفر که خود سر گذشت مانند ترا  
داشته است میگویم که این وضع  
را اگر ادامه دهی ترا به نابودی  
میکشاند . اگر زود و به موقع  
که همین حالا موقع آن است بخود  
نیایی و در رفع آن نکوشی شاید  
هرگز دیگر نتوانی موفق شوی .  
در حالیکه با نگاهی از حق شناسی  
به معلم خود میدیدم و یارای تشکر  
نداشتم از معلم جدا شدم ، با خود  
تصمیم گرفتم که نصایح استاد را بکار  
بندم از فردا شروع به کار کردم  
و خوشبختانه باز هم استاد فردای  
آن روز کتابی را به من داد تا مطالعه  
کنم ، هفته بعد خود را شخص

## جواب به نامه ها

ای جواب نویسی :

دلم به کفیدن آمد . نزدیک است از دستت دیوانه شوم . سرم دور می زند . تنم به لرزه افتاده ، اعصابم کنترول خود را از دست داده است .

چرا تو داستان ها و نوشته های مرا ....

بلی ، نوشته های مرا .... که گورکی و تو لستوی سال ها نزد من شاگرد بودند و از من نوشتن را آموخته اند . بلی نوشته های خوب و نغز مرا که در هر صفحه اش صد ها غلطی است چرا چاپ نمی کنی ؟

بلی ، دلم می خواهم گلو یست را بگیرم و خفه ات کنم .

بتو می گویم - آن شعر مرا ... که نه وزن داشت و نه قافیه ... آن شعر دیگرم را که نمیدانم از که بود .

بلی بلی - و آن شعر سو می ام را می گویم که برای فرستادم که نمیدانم مصراع آنرا از کجا گرفته بودم چرا بدست چاپ ندادی ؟

تو نمی شری فقط نوشته های را که غلطی ندارد چاپ می کنی و بس و دست نویسی های اینجانب - یعنی اینجانب نویسنده بزرگ ، شاعر توانا پرو فیسور هنر و ادب ، که از کویچه اش نگذاشته ام چاپ نمی کنی ؟

اگر برای شعر می فرستم که وزن نداشت می گویی قابل چاپ نیست . اگر شعری داشتم بدون قافیه و زیبایی باز هم از نشرش هراس نظر می کنی .

اگر داستان برای بتو بسم که با اصول نویسنده گی مطابقت نداشته باشد باز هم چیغ و فریادت می بر آید که قابل چاپ نیست ، نیست ، نیست .

اگر مضمون بی محتوا داشتم باز هم از چاپش می گذری ، نمی دانم تو چگونه مضامین و مطالبی می خواهی ؟

ای بی شرم بی حیا ! چرا آن مضامین پر مفهوم آن نویسنده را بچاپ زدی ؟ چرا شعر حافظ و سعدی را که بر معنی است بچاپ می رسانی ؟

بلی ؟

مگر صد بار برایت نگفتم که اشعار دارای وزن و قافیه و سیلاب و داستان های خوب و پر معنی و مضامین قابل استفاده را چاپ نکن .

آیا فراموش شده ؟

و نگفتم که بیا و دست نوشت های مرا که در هر سطر شش ده اشتباه و در هر دو سطر آن بیست و پنج خطا و در صفحه اش صد ها غلطی است پسند کن و به نشرش همت گمار بلی ؟ بلی ؟ آیا فراموش شده .

از یادت رفت . من نمیدانم من دیوانه هستم یا تو ای سخن ناشنو .

حق با شماست ، ملاست هستیم . مطالبی که برای یک شماره مجله تهیه میکرد و آنگاه

مرا حل دیگری را یکی بی دیگری طی میکند ، از این قرار است .

مطالبت تهیه شده همه بدست ابریشم سپرده می شود و چهار پنج روز به نزد او میماند تا حرف بریزد . بعدا بر حرف مواد کار شده به شعبه تصحیح مطبوعه گسیل می گردد . از آنجا به صفحه بست مجله روانه میشود . صفحه بست مجله با همکاری آمر چاپ انجام می گیرد آنوقت از صفحه های بسته

شده آهنی پروف میگیرند و آنرا برای تصحیح دوباره به مصححین میسپارند که اینهم با خواندن و غلط گیری ابریشم دو سه روز در بر میگیرد . وقتیکه از زیر نظر ایشان گذشت یعنی ۵۲ و یا ۵۶ صفحه مجله مطالعه گردید ، آنگاه صفحات زیر

چاپ میرود و سه چهار روز دیگر به چاپ آن ضرورت می افتد که مجله از چاپ بر آید به همین ترتیب مواد چاپ شده به صحافی مطبوعه انتقال می یابد و از آن مواد سه شماره برای سانسور بسته بندی

میکند و به وزارت اطلاعات کلتور میفرستند . بعد از دو یا سه روز ، اگر مجله مطلب مورد سوالی نداشت ، امر نشر و توزیع آنرا می دهند در غیر چند روز دیگری به عذر میرود . همینکه امر نشر و توزیع مجله داده شد باز دو روز دیگر وقت کار بست که از شعبه صحافی بر آید و بدست تحویلدار سپرده شود تا به غرفه های فروشن مجلات برسد . من بینید که یک دور کامل را می پیماید و بیچاره مجله از نفس می افتد . اینروزها که مطبوعه حزبی افتتاح گردید ، احتمال بهبود کار بسیار میرود و جلو این پراگندگی هارا خواهد گرفت ، زیرا هر چه فشار کار از مطبوعه دولتی کم شود . به همان اندازه مجلات سروسامان میگیرند و بوقت معین خود از نشر می بر آیند و این حال و روز را تنها مجله ژوندون ندارد ، مجلاتی را دیده ام که شماره ماه قوس سال ۱۳۵۹ خود را به اسد سال ۱۳۶۰ از طبع خارج کرده اند . چه باید کرد ؟ ببینیم چه خواهد شد ؟

والسلام

بقیه صفحه ۴۷

## سرگذشت یک ..

اما متأسفانه شوق او را حادثه ای غیر مترقبه در دل او کشت هنوز کاهن لب به سخن باز نکرده بود که ناگهان شاهزاده فریاد کوتاهی کشید و باسر بزمین افتاد .

حال بانو تی - ین را با کلمات نمیتوان توضیح داد تنها هما نقدر باید گفت که او فقط نمرد .

تی - ین فریادی کشید روی پیکر نیمه جان شاهزاده افتاد گریه ای آن چنان شکننده سر داد که گویی آب همه دریا ها واقیانوس ها یکجا از آبشاری نا مرئی بسوی مجلس عروسی سرازیر شده است . تی - ین همانطور که میگریست مشاور شاهزاده را خواست و علت این پیش آمد غیر مترقبه را جو یا شد مشاور شاهزاده با لحنی اندوه ناک گفت :

بانوی من ، متأسفانه پاره ای ، اوقات این حالت به او دست می دهد .

پس در مانش چیست ؟

متأسفانه درمان او در این منطقه

امکان پذیر نیست .  
چطور ؟

چون او را فقط باخوراندن مغز مرده بی تازه حیات دوباره میبخشیم و از آنجاییکه در این منطقه نفوذی نداریم انجام این کار محال است ..

تی - ین در حالیکه سخت عصبانی ورنجیده می نمود گفت :

مگر مرا هیچ حساب میکنیدیک بار گفتم که اگر شما در این منطقه نفوذ ندارید من دارم و حالا هم مگر یادتان رفته که فقط سی و دو روز از مرگ (چوانک) میگذرد .

پس از ادای این کلمات بانو تی ین دیگر تردید را جایز ندانست و از دهها ..... پیشخدمتی که در اختیار داشت کمکی نخواست ، شخصا وسایل لازم را برداشت و یکسره به زیر زمین رفت تا با باز کردن تابوت و شکافتن سر همسرش مغز او را برای مداوای عشق از دست رفته خود بگیرد .

چند دقیقه ای طول کشید تا او

توانست میخهای قسمت فوقانی تا تابوت را از جا بکند .... اما درست هنگامی که میخواست از باز شدن در تابوت احساس خوشوقتی کند ناگهان با منظره ای رو برو شد که خون را در عروقتش منجمد ساخت . شوهرش (چوانک) بدون آنکه کوچکترین تغییری در قیافه اش پدید آمده باشد با لبخندی مرعوب به او نگاه میکرد تی - ین خواست فریاد بکشد اما (چوانک) او را به سکوت دعوت کرد و گفت :

ناراحت نشو عزیزم هر چه گذشت تصادف بود ... تنها در این میان تو یک چیز را فراموش کرده بودی و آن اینکه من تا اندازه ای از یک قدرت آسمانی برخوردار بودم متأسفانه همه آنچه گذشت بر حسب خواست من و ترتیبی بود که من داده بودم . و اما تا آنجا که مربوط به ماندن من در تابوت است مطمئن باش چیزی نشده فقط اندکی عرق کرده ام . ... خواهش میکنم آن باد بزن را بیاور و کمی مرا باد به زن

# برای شما بزرگوار می‌ایم :

## هر هفته یک داستان از ادبیات جهان

این هفته از ادبیات  
فیلیپین

## کلیدی در محله اعیان

از : آما دو . و . هرا ند ز

«آما دو . و . هرا ند ز» نویسنده متعدد نسل جوان کشور فلپین است ، داستان های او با طنز تلخ و گزنده یی که در آن موج میزند نمایانگر خصوصیت های يك جامعه طبقاتی بورژوازی است که در آن به آرا می میرود تا سرمایه سالاری جای انسان سالاری را پر کند «کلبه یی در محله اعیان» که در اصل زیرنام «مگسی در قدح شیر» به نوشت آمده است یکی از کارهای تازه و بکر این نویسنده است که به وسیله سروش حبیبی بدری بر گردان شده و ما آنرا از یکی از شماره های سخن برای شما برگزیده و با مقداری تزیین و تصرف از نظر تان میگذرانیم .

خود را در آن قرار دادند .

روز بعد هوا هنوز تاریک و روشن بود که به کار پرداختن زمین را از علف های خود روی پاک کردند ، آتش سینه سی هکتار زمین قابل کشت را میسو زانند و به سرعت پیش می خزید ، باندونگ پشت خانه اش به تماشا ایستاده بود و با عو شیاری مترصد بود که ببیند پایان کار به کجا میکشد .

او مرد خاك و آفتاب بود و از دیدن کار زراعت به هیجان می آمد دهقان خوش بنیه و سالمی بود ، شخم زدن زمین و ساختن آب بند و شکستن هیزم و آبیاری کردن کار همه روز ه اش بود ، گرچه بیش از پنجاه سال عمر داشت اما از چالاکی جوانیش چیزی کم نشده بود ، او علف های هرزه مزارع برنج را هرگز آتش نمی زد ، اما میدید که این کارگران برای پاک کردن این قطعه زمین آتش در آن زده بودند و کودی را که کمک خاك بود میسو زانند و ضایع میکردند ، این زمین دیگر به کار کشت نمی آمد و به مفت هم نمی ارزید .

روز سوم باندونگ دید که بولد و زر به کار افتاد ، دست انداز ها را صاف میکرد و غلتهای پشت سر آن می آمد و خاك برگردانده را میگو بید ، بعد از چاشت موتر ها سنگ خرد شده آوردند و روی زمین هموار پهن کردند و سنگ ها هم زیر رول کو بید میشد ، نل های آب را در زمین گور کردند و خطوط جا ده ها را گچ ریزی نمودند و کنار هر جا ده جوی کم عمق سمپتی ساختند .

هنوز يك هفته نگذشته بود که

باندونگ میتوانست جای خانه هارا که در زمین نشانی شده بود ببیند ، ضمن این کار پایه های برق نیز در جا های معین نصب گردید و نهال شالی در کنار جا ده ها به آغاز گرفته شد .

اول بیست و پنج و یلای بزرگ ساختند ، قطعه زمین های اطراف هر عمارت که حدود دو هزار متر مساحت داشت و هر يك باحصاری محصور شده بود ، روز بسوز تغییر شکل میداد و به باغچه یی گاراژی و وسیع و خوش آبیاری و عمارتی هم برای خدمتکاران داشت تبدیل میشد ، باندونگ در پی خبر های تازه شد و دانست که کار هنوز دوام دارد و وقتی کار این عمارات به پایان آید ساختمان عمارت های دیگری به آغاز گرفته خواهد شد .

باندونگ با چند نفری از کارگران بنای آشنا یی را گذاشت بار اول و وقتی آنها نل های آب را در زمین گور میکردند به سراغش آمدند و پرسیدند که آب از کجا میتوانند تهیه کنند و باندونگ کمکشان کرد ، روز بعد باز به سراغش آمدند و خواستند که با او هم سفره شونده به این تریس که آنها پول ببر دازند و او غذا تهیه کند ، از همان وقت «آنا» زن باندونگ ، صبح ها و قتی هوا هنوز تاریک و روشن بود برا ه می افتاد و چهار کیلو متر فاصله تا شهر را پیاده می پیمود به بازار میرفت و برای بیست و پنج نفر مواد غذایی خام تهیه میکرد .

تعداد کارگران روز مزدی که در این کارگاه کار میکردند به شصت نفر رسیده بود ، نیمی از

خاکش را کود دادند و در آن دهند.

باندونگ گفت:

باندونگ کلا هش را قاضی کرد و دید از اینکه همسایه این آدم‌های اسم و رسم دار شده است ناراضی نیست و در دل گفت: ای کاش اینجا هم یک محله آباد بشود و اهالی آن غمخوار هم گردند، هر چه باشد برای او و خانواده اش خوب خواهد شد. آنها سه فرزند داشتند، پسر بزرگش در شهر درس میخواند و پسر کوچکتر پدر را در کارهای زراعتی کمک میکرد، سو می‌هم دختر بود که در امور منزل مادر را همراهی می‌نمود، تنها دلخوشی شان این بود که به این زندگی آرام و بی‌نشیب و فراز خود ادا می‌بود.

باقیدارد



گفته اند گناه آدم بود لداروئواب آدم فقیر يك از زش را دارد. باندونگ نجوا کنان گفت:

حالا که من همسایه شانم می‌خواهد خوششان بیاید و منی خواهد بدشان برای من تفاوتی ندارد.

بلی - حق با شماست، اما خانه تو بیرون محوطه است، خانه از خودت است؟

معلوم است که از خودم است و با غرور روی این کلمه تکیه کرد و بعد ادا می‌داد:

«من روی این زمین دنیا آمدم پدرم آنرا از پدرش به ارث برده و من از او، آنوقت‌ها این زمین‌ها همه جنگل بود، آنها درخت‌ها را انداختند، صافش کردند و

آنان غذای خود را می‌آوردند و بعضی دیگر خود غذا می‌پختند، مشتری‌های باندونگ و زنش هم همان‌ها بودند که روز اول با پولدور آمدند بودند.

باندونگ به زودی همه چیز را دانست، قضیه از این قرار بود که شرکتی مرکب از تجار و کارمندان عالی رتبه دولت زمین را خریده بودند و خانه‌هایی که در آنجا ساخته میشد متعلق به اعضای این شرکت بود که همه از طبقه مرفه و ثروتمند بودند.

باندونگ از یکی از کارگران پرسید:

سدر این عمارت‌ها چه کسانی سکو نت خواهند کرد؟

کارگر توضیح داد:

والله این طور که میگویند می‌خواهند از همه ملت‌ها این جا جمع کنند، امریکایی، چینی، فرانسوی، فلپینی و ... مشروط به آنکه پول فراوان داشته باشند، هر یک از اعضا حداقل یک میلیارد سی هزار «پزو» عاید و نیم میلیون هم در حساب بانکی اش داشته باشد.

باندونگ با حسرت گفت: برای همین است که برایشان میگویند گردن کلفت و شکم‌کنده این طور نیست؟

بلی میگویند رئیس شان هم همان «دون لامیر» تو لا درون است که خودش هم حساب دارایی خود را ندارد و در کار قاچاق نیز بی‌همتا است.

معلوم است، آدم‌های خریول خوش سلیقه هم میباشند، او حالا همسایه هایش را هم به ذوق خود انتخاب میکنند.

مرد روستایی ادا می‌داد: «این مرد که لا میر تو نباید آدم خوبی باشد». کارگر گفت: یعنی چه؟

اگر آن چیزهایی که در باره ثروتش گفتم را ست باشد، دست پاک ندارد.

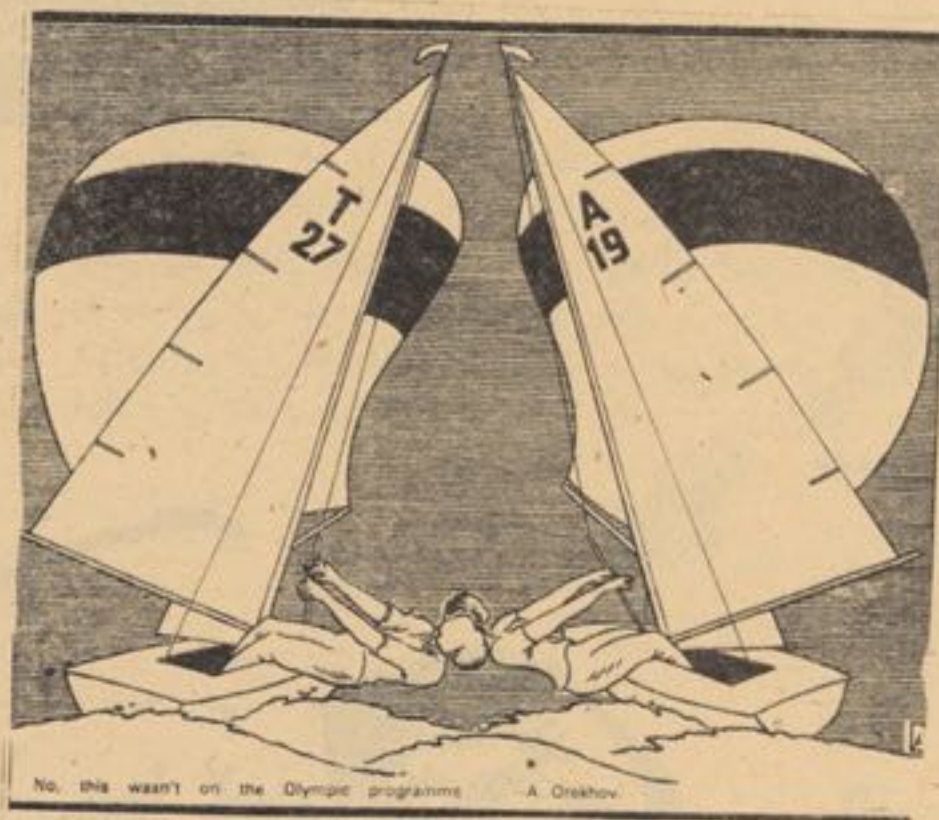
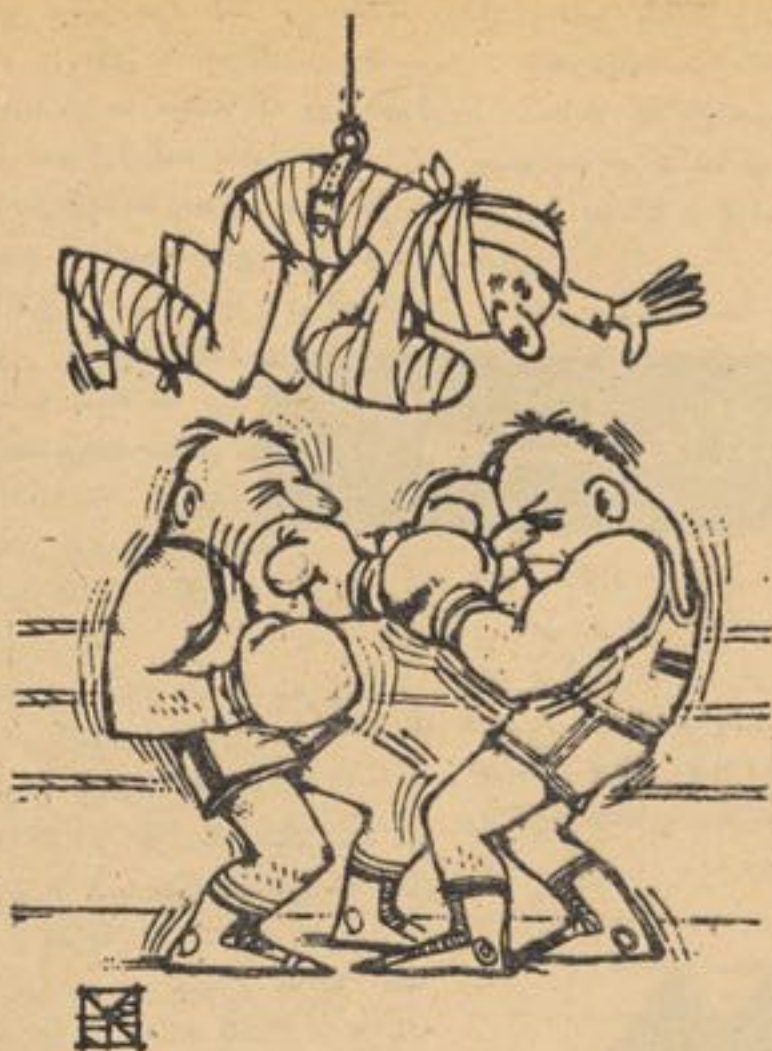
کارگر بالحن پر کنایه پسی گفت:

سدر این دور و زمانه دست پاک و مال حلال کجا ماند است، این آدم میلیونر است و همین کافی ست که همه به وی احترام داشته باشند، مگر هزارها نفر نیستند که برای میلیونر شدن ناموس شان را هم میفروشند و خون مردم را می‌کنند؟ از قدیم

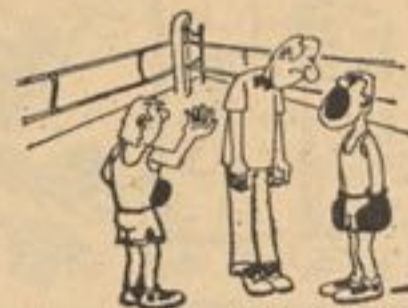
# در این شماره کارتون

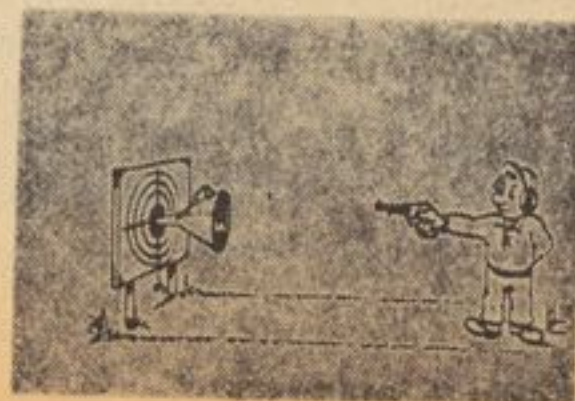
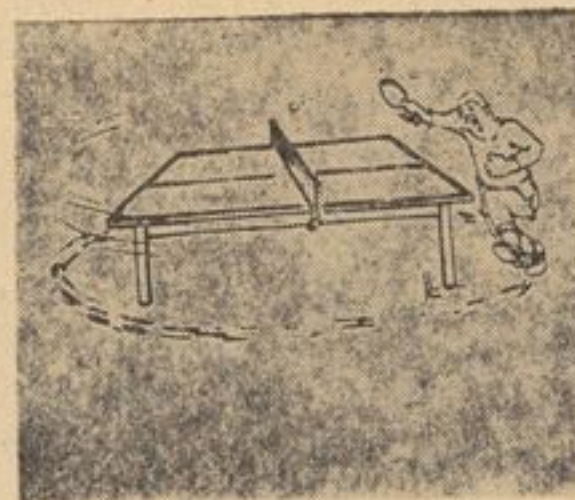
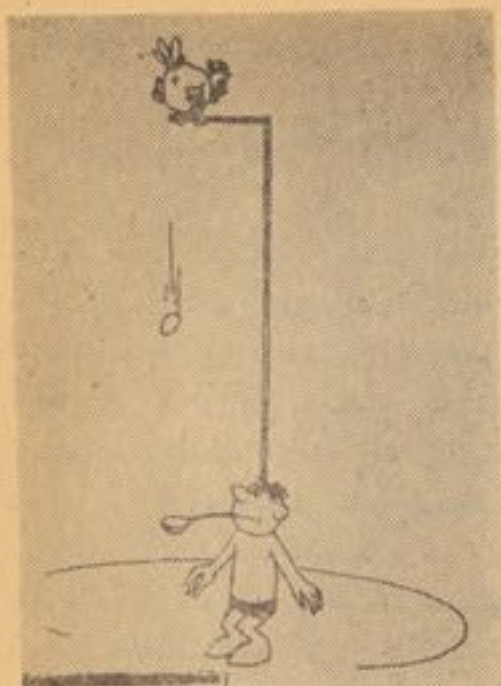
## های ناب سپورتی را

برای شما انتخاب کردیم



No, this wasn't on the Olympic programme. A. Orekhov.





## ما کسیم گور کی

عملیات صحنوی با سنت های ساختمان سوژوی از تسلط نداشته بابازی پرسو ناژ هامقابل همد یگر قرار داده شده که توسط چخوف بنا یافته اند بتاریخ در اما تورژی جها نی نشان داده شده اما گور کی با تفاوت پرسوناژ چخوف آنرا توسعه داده و عمیق تر ساخته است .

قهرمانان پیسهای گور کی منتها در جه در جبهه مبارزه دشمنانه و بدبینانه بدو قسمت قرار داده شده اند .

در اما تورژی گور کی مسایل تازه را مقابل هنر صحنوی قرار داده تیپ جدید ، روش جدید ، زندگی جدید و رومانیزم مخصوص بخود واز جانبی اشتیاق و نزدیکی موافق به صحنه و از جانب دیگر به خطا به دادن . ستینی سلاوسکی در باره آثار گور کی اینطور تعریف میکند .

پیسهای گور کی تیاتر را به ایده های تازه انقلاب و زیبا شناسی سوسیالیستی که تا آن زمان از این مواد زندگی بهر نداشت آشنا ساخت . آنها از انقلاب پر حرکتی و اشتیاق انقلابی و حیاتی ، فلسفه عالی تصورات در روی صحنه ، بازی آرتیستیک ، گشایش راه های فصاحت را از اکتوران خواهان بودند .

اولین بار پیسهای گور کی بروی سن تیاتر اکا دمی مسکو ظاهر شدند . هنر نو آوران این

تیاتر بیشتر کاشش در اما تورژی گور کی را معین میسازد . در سال ۱۹۰۲ او لین پیس گور کی (خورد و بورژوا) بریژیسوری کس ستینسلا و سکس و لوژ سکس گذاشته شد . از ینکه تیاتر به پیشهای چخوف تر بیه شده بود موفق بدر یافت پیس گور کی نشدند ، زیرا تر تیب مبارزه قهرمانان در نما یشنا مه تصرف شده بود .

قهرمان نمایشنامه تیترو و بود قربانی جامع خورده بورژوازی تیترو و تیتنا نا ظا هر شدند . باوجود این واقعیت به صحنه گذاری پیس گور کی معنی بزرگ اجتماعی داشت .

در کار بالای در اما تورژی گور کی تیاتر اکا دمی مسکو به ایده های انقلاب پرو استاریو زیبا شناسی هنر سوسیالیستی همراه شد . در همان سال پیس دوم گور کی ( دراعماق ) به صحنه گذاشته شد که ایده آزادی در هر شرایط جوی بگوی احساس پنهانی معا صرین و بازی اکتوران بود .

در سال ۱۹۰۵ پیسهای پسران افتاب و دشمنان پرو حیثریالیزم اجتماعی به صحنه ظاهر شدند . آثار گور کی در ریپر توار تیاتر های ممالک مردمی دمو کراتی منز لت بزرگی دارد . همچنان در تیاتر های اتحاد شوروی این پیسها پیشرفت زیادی حاصل کرد .

بقیه صفحه ۳۹

## شناهم ورزش...

بلی برای اینکه این ورزش سالم و مفید همیشه مورد استفاده قرار داشته باشد در بسیاری از ممالک جهان حوض های سرپوشیده وجود دارد که با آب گرم مملو می باشد . وعلاقمندان این ورزش در همه وقت و همه فصول سال مصروف تمرین این ورزش میباشند .

مدیر مسوول: راحله راسخ خرمی  
معاون: محمد زمان نیکبخت  
مهمتم علی محمد عثمان زاده  
ادرس: انصاری و انجوار ریاست  
مطابع دولتی- کابل

تلفون مدیر مسوول: ۲۶۸۴۹  
تلفون توزیع و شکایات ۲۶۸۵۹  
سوچوبورد مطابع دولتی ۲۶۸۵۱  
تلفون ارتباطی ژوندون ۲۱

## دخیلوا کی او آزادی...

که له میدان په شاه راغلی  
کور دی خای نشته بل وطن ته څه  
مینه .

یار می دجنگ نه بری راوې  
زه ور ته مخ کی سلا می ولاړه  
یمه .

زما وصال د هغه چا دی  
چی په میړانه یی میدان گتلسی  
وینه .

د خپل نیکه توره را واخله  
ظالم دښمن په اټک پوری کړه چی  
ځینه .

زما هغه زلمی اشنا دی  
چی د بر چی څو که یی له ورايه  
پرک و هینه .

دا کبر خان غازی په توره  
وطن رها شو دښمنان په ما تی  
ځینه .

داؤ هغه افغانی احساس چی د  
افغانی ښځو ، میرمنو او پیغلو سره  
موجوددی او دا ستعمار ، استبداد  
او هر راز زور گیری په ضد نه یوازی  
خپل خان د قربانی میدان ته آماده  
کوی بلکی خپل نږدی عزیزان هم  
تشویق کوی او د هغوی په مرگ  
افتخار هم کوی او حتی د دوی په  
مفکوره دنیا او قاموس کی د نارینه  
و مرگ د توری او مبارزی یو خای  
سره ذکر کوی :-

که تبتیدلی په شا راغلسی  
په تا حرام دی د سر کو شنډو  
سرونه .

خان د وطن جنگ ته تیار کړه  
یابه سر بایلی یابه لاندی کړی  
برجونه .

دننگ غیرت میدان کی مړشی  
چی جینکی دی په گودر صفت  
کویند .

د شونډو سور شربت به در کړم  
که له مور چله دی بـری را وړی  
وینه .

اوسه به راشو چی په پښتونلویو  
کی د آزادی په هکله د یوی پښتنی  
مور احساسات څه رنگه دی ؟  
حق به هیڅکله در پل نه کړم  
څو د غلیم په وینو سره نه کړی  
لاسونه .

خدایه بی ننگه زوی را مه کړی  
که یی دیدن پسی ږنده په سترگو

شمه .  
داوی هغه پښتو لنډی چی په  
هغو کی دخیلوا کی ، آزادی ذکر په  
ډیرو پاراو لوړ احساس سره په کی  
راغلی و که څه هم دخیلوا کی او  
آزادی ذکر په پښتو لنډیو کی ډیر  
ډیر شوی دی ولی دلته دهشت نمونه  
خروار په توگه وړاندی شوی . اوس  
به را شو چی افغانی شا عران د  
خیلوا کی په هکله څه وایي :

د توری او قلم خاوند ، د پښتو د  
ادب پلار لوی خو شحال بابا فطرتا  
په آزادی او خپلوا کی مین پښتون و  
او آزادی د هر څه نه په هغه گرانه  
وه نوی په شعری سیلاب او اداسعارو  
په بحر کی تل دخپلوا کی ذکر موندلای  
شوی لکه په لاندی بیت کی :

آزادی تر یاد شا هیه لاتیږی کا  
چی د بل تر حکم لاندی شی زندان  
شی

چی هنر د سر بازی کاندی دتورو  
زه خوشحال خټک تر هسی هنر  
چار شم .

دروند او پیاوړی لیکوال استاد  
ارواښاد گل پاچا الفت د آزادی ډیر  
شعرونه ویلی دی لاندی د شعر یوه  
نمونه چی د آزادی په باره کی یی  
یی ویلی ده وړاندی کوم :

په شپۍ کی ښه یم زه آزاد فقیر  
نه وریشمو کی چینجی غوندی اسیر  
په خمتا کښی آزادښه دی سل ځله

له غلامه چی لباس یی وی حریر .  
دوژ غنو په کیږ دی کی که آزادی  
آزادیم

یوو پښته به یی ور نکړم په کشمیر  
په و یچاره کی مرغه خاله کی  
خوښی وی

په قفس کی د سر و زر ووی زهیر  
زهیر

چی مرغان په هوا وینم چرگ په  
ځمکه  
را ته یاد داسارت شی بد تاثیر  
همیشه اسیر مرغه دی خوړل شوی  
او ښکی یی با لښت د خانو امیر  
له لیندی د اسارت ته چی څوک  
خلاص شی

بی وزرو په هوا یی لکه تیـر

# اعلان

وشهرت جهانی

کاراستادانه

دیزاین بی مانند

تماماً در ماشین‌ها و دستگاه‌های بی‌رقیب ساخت اتحاد جماهیر شوروی که در هفتاد و چهار کشور جهان از طریق موسسه تجارت خارجی ماشین‌ها اکسپورت صادر میگردد خلاصه میشود.

لست ماشین آلات : - ماشین حفاری هیدرولیکی و درک لاین ، ماشین های دستی نصب و بار ، ماشین های ساختمانی دستگاه آسیاب و جفله سازی ، ماشین ولوازم چاه و معادن کنی.



# MACHINOEXPORT

SSSR MOSKVA



مطبعه دولتی



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**